

و از آن وقت تا حال که قریب چهارمیز سال است اولاد او در آن دیار کاهی استغفال و اغلب از جانب سلاطین فرنگی
 بوده اند الفتنه بعد از آنجا هم امور مروره عباس در فکر تصفیة ظهور مملکت افتاد اگر چه صلحی بین صفی و دولت عثمانی
 کرده بود و از آنکه فتنه بر ما و از یک سمت و بر سر و فطیس و تقریباً جمیع آرزو با بجان و کرجان از سمت دیگر تصرف از آنک
 بود و در چنین حالت بچو قست حوزه مملکت از نظر اول عدم حصول دما موان بود و همچنین صدر مد که بشاه بهجیل در حرب رود
 وارد و ظفرهای بی بی که بر محاربات عثمانی در ایران مترتب شده بود هم اقصای رعایت خرم و احتیاط تمام میکرد
 چون ظاهر هیچ اسباب و ذمه پیری که بجهت احوال ممالک مروره از چنگت چنین دشمنی قومی نبود باید گفت که علی الاستخفا
 شایسته محل تقسیم است اگر چه غالباً منشاء و قایع حوادث و وق امور جزیه اتفاقیه می شود اما حصول سلیمه در هم مالمه را هم
 صغی است که بمذون باستانی انکار کرد مثل اینکه نظرهای دقیق و ادراکات خوبه چیزهای جزئی را که موجب خفارت بظواهر جلوه
 نداد و اسباب حصول مقاصد عظیمه میسوزد میتوان گفت مثل در بین است که با شایسته سبب بعد ساخت از انظار محو
 تجسم و تشخیص میدهد با تجرد و همین بایم بود که در نظر بجای آنگزیز که بشراقت خاندان و شرامت بسیار یکی شستار
 در آن فتنه و ابتسای در بر او بود و بر او بزرگتر سرانقوی سترلی اسباب است من بایران خود را میویس و در شرحه که او را
 منبر خود میسوزد که در آن است اسکنس او را ترغیب کرد که باجهت نظر اردوان کار دیده ندد و بوکت اف فرار که در آن وقت
 ما تاب نرود داشت بر دو لکن قبل از وصول پسران مقصود و بوکت مفاد گفته در شرح مع شده بود اما چون مبلغی خرج دولتی
 صرف و امید می قطع شده بود اول کجا است در آن آنکه امری صورت بد بد با یوس مراحت کند با نوشت که بایران
 به اوج سبب که در جواب بجا رفت ایران جنگی باروم دروس از در با با بر نکال و طبعه بصفوح بود اما ای انگله بروردن اوقات
 نظر افزاده بود در فضای سراسر اتقوی برادرش سردار است سترلی و بیست و شش نفر تجردی بود همه با اسب و بران و
 اسباب و سایر آن تیار شده و در کسانیکه همراه بودند بعضی مردمی بودند که از نوم و صنایع زبلی داشتند و یکی خصوصاً که در است
 که در نوب بریزی جمانی نام داشت سراسر اتقوی تیار می بود و در برخورد نام بلخی گذاشت و وضعی بغیرین رسید که عباس از خراسان
 بود و چون بعد از فتح از بکت پادشاه مراجعت کرد و در بطردی ساییده نام و نسبه خود را بیان کرد و گفت که از ابا
 انگله است و پیشروی بسیار بکرتست چون او از پادشاه ابراز تشنه بود دعا است که بخدمت او افتخار جوید و همه را تو
 و نیکشاهی لایق بخدمت گذاریند پادشاه ابراز انصویت موافق خرج افزاد و نیز اگر امری طبع عموده با لغات نوکانه و
 عواطف یادشاه ممتق و مستظهر ساخت نفیس پیشکشها و لغام بادشاهی از فرار نوشته خود سترلی این است پیشکش
 ششتر چفت آویزه نه ترور رعایت خواست و در خدمت دیگر از بزرگ و نمکدانی و حاجی مرکب است قطع کرد و طلا نشانده
 پیدا کرده بودند و ابر بر نفس خوش و صبح از بلور که غایب از آنقدر به شکل آرد و ناساخته نسبت و دستب کرده بودند لغام سلطان
 سترلی توان نقد و جمل سراسر بجهت با ساخت و شام دو اسب ازین در مسب و سیاق است و برورد مرصع بود و با نخی نیما

بعضی نغمه و بعضی نغمه کلان چون دوزخی شازده قاطره دوازده شکر که بر آنها خنده و اسباب و اما نه سفر حضرت را کرده بود و در آن
 جنگ با عثمانی که صلح پیدا نشد باومی بنامی سعادت که آتش و سخن او را در این باب با عباس حل بر غرض بود و همچنین
 که چون دولت انگریز در سبب سچی دارند مصیحت خود را در سعادت مسلمین با یکدیگر میداند و این مرد در بجهت شغال نایز و فتنه
 بدین ملک فرستاده اند علی و بر روی بیگت که منصب امیرالامرا را در آنجا یافته و در صورت حمایت همان فرنگی یکدل
 بفرمان بود بر عتاف دیگران رای میزد لکن بر اتقونی بی سبب سلطان از جنگ عثمانی بر عیب میگرد بلکه اسباب فتح و فروری
 از جنگ را نیز بدست میداد خود بر عهد گرفته که با این شاه عباس سلاطین سنجیه نسید بهائی فوت کند که یکی از ایشان
 پادشاه جرمایا که با سلطان اسلا بسول در جنگ بود و دین بر عهد او بین که وقتی که از جانب شاه عباس کوریت بدست
 بر او نرسد در دو بار با کرده و همچنین نصی که سنجیه اموشن نه جنگ با ایران کشید و هم بر بخشی ایلی قومی بود و در چپاده که خاک
 سنجیه متغایله با بکجری ترکت و ابراهیم آورده بود احتمال قطعی دارد که بعد در فضای در تربیت شده و همچنین منقول است که ایشان
 روح سنجیه حال قریب را با ایرانیان دوستی کاغذ پاینده در ماب ماموریت سر اتقونی داده شده بتوان گفت که غریب
 کاغذ با نیست که با مجال بر پنج و بیغی اوده شده است پادشاه اسلام سلاطین سنجیه می نویسد که هر کس مخفی است
 دوستی در اقبال کند و در باب سر اتقونی که همیشه او را میرزا انو با خطاب ممکن میگوید یکی از سنجایان انگلند است و چون
 خود با ایران آمده است و از وقتی که با من بود مانند و برادر ارکغاب طعام و از یکت جام بخورده ایم و همچنین فرما
 دیگر بومی داد و در باب اینکه هر کس از تجار سنجیه که تجارت ایران کند جان و مالش در حمایت پادشاه سالم و این خواهد
 ماند و کسی داد و احرای مرا هم نه اسب ایشان نمی خواهد بود و بیچیکت از علمای ملت در آن باب به مداخله خواهند داشت
 اول فرزند که یکی از امیرزادگان راهبره او کند لکن اقرار در هم خورد یکی از صاحب منصبان متذکر که در حقیقت با
 حدتکار او کمی فرق داشته بمصاحبت وی تعیین کرده دولت سبب حسد یک با انگریزان دارند عثمانی بر اتقونی
 کرده بلکه او را قید کرده و شخص مزبور را که مصحوب او بود درجه سفارت داده احترامات شایسته آن صفت نمودند و علاوه
 یکی از پادیه های پرتوگیر که سر اتقونی از ایران میرا رده و او به عرض مجتبه های داده او به کوی مبارک و در بار روس معنای شده
 و چون امیر طور روس مجلسی مقرر کرد که تقییس و شخص حرکات سر اتقونی را که در حقیقت حال او را یافت کنند شاه پرتوگیر که
 سنجیه تشیع و نگه سبب وی در آن مجلس حاضر شده پادیه می کرد و سر اتقونی الاصره را از کادرسبب و با طیلوسی در چشم رفت
 و جان منشی بر کردن وی را که از با می در راه ایلی مجلس صورت دادند بر عرض ما تا او سایه بد لکن گویند همین حرکت
 موجب بختانده می شد و ضوئی کشید که ارفیدرانی یافته روانه شد و بجز مایا رفت امیر طور حرمانیاد سایر سلاطین
 فرگستان در برانجامت عراز نموده و چون حسب سعادت وی معلوم شد اخبار حال سرت کرده بر آنکه دولت عثمانی در
 اوقات سبب و هتسب جمع در گستان بود و خلاصه شاه عباس بخارین سعادت حبه اولی مهاد به احوال او را گرفته

بجای است از ایزد من کبریا بخت و در اوقات محمد ثالث بر تخت قطنیه نشین بود در همان سال که فتح تها و دست آورد
 شاه عباس چنان و اسود کرد که خادم فارس است و با حصار جمیع لشکر فریاد و جدا شدن بسیار رفتن ما در آن حرکت کرد چون
 با فرمایان دست فراموشی نمیزد اگر چه لازم بود لکن امکان نداشت مشکل بود است که ما مشکل دورا کندن توانیم و منتظر
 اینم بودیم با حصار رسانید و فرمایان به راه فریاد و اینبار از عاریت نام داشت و کما غلاب و وطن یاد آوردی کرد
 بدو ح مقدس علی سوگند داد که ما وی در محاربه با دشمنان ملک و امدادی آل تغییر شد آن پانصد علی ایستاد سردار عسکر عثمانی در
 آور با بحال بود در اوقات بگردستان نده بود چون خبر حرکت لشکر از بر آشنیه شنید با خبر که ما متر اجبت کرد لکن
 شکست خورده دستگیر شد و شتر نیز که بپوشش در اینجا حاکم بود بصرف عثمانستان پادشاهی آمد بهور این فتح با انجام زبده بود
 که پادشاه ایران ایروان و بغداد را محاصره کردند ایروان به دولت سخر شد لکن چون بحال او علی سردار لشکر رومی از اطراف
 مملکت جمع آوری نمودن کرده موجود حرب ایرانین بود شاه عباس علی وردی بخار که محاصره بغداد استخوان است طلبیده
 رومی بدشمن تها و سپاه ترکند زیاده بر صد هزار دایران قریب شصت هزار بود و با بحال برای لشکر خلافت ان
 رومی و دد شاه عباس عزم کرد که با دشمن مصاف دهد چون تعارض فستین و ملاقی در بعضی دست داد و سواره ترک گشت
 کرد و بعد سواره که بصف ساده با تو بخار روانه شد چون نزدیک رسید به عباس حکم کرد که علی وردی بحال با جمعی از سواران
 در راه زده از حجاب میم در حرکت آیند و با وی گفت که در حرکت بغداد می مساخته از راه مار که تا در سافه لشکر در جای
 محکم جردار شود و چون تعالی دشمن بدست آمد جمعیت خود را بغداد تان در اطراف یاد کند بخود چنین نمود که که خواهد بر
 حریف حمله برد علی وردی بی کار خود رفت و چون همار این لشکر با طبع شده ترکان حیا داشتند که ایرانین بحال میم ایرو
 دارند و با این سبب محمد ترک در عقب است بنا برین بنه سیاسی که در پیش بود در راه به مقابل ایشان شده و دنی آن تو حرب
 گرم است این چشم حرکت بدون خطر خط سپاه عظیم خود را در ندرت می ترسید که آنها مدارد بر حرکت حاصره و بعضی در
 تحقیق سبب اختلال ایشان شده و زود بحالی میرسد که جاره به در پشت نهاده از که رگشته نه بسیار می رسد و رگشته
 و ایرانی تعیین شد که زیست کرده اند و شاه عباس همی را در با نه با نام لشکر حمله برد در حال بخار ایستاد ان ایشان برو
 ایمر که بر تها نه با بی باستان از جاسی کند و شده در انان بحال ایستاد ایستاد که قبا سیر از هم روی مگر آورد و آمد با بی
 و علی سنج حمله رده با سالی چشم را بر پیش برد استعد سرداران در حواله بخار مر تها شد در دست بخار و تا چون کار
 از دست رفوز و پاینده مرتب گشت بحصار ایستادان قطعی به رو کرده در قصد گرفتار شده و در راه دست گرفتار
 شد میدان نهم دایر ایشان گذاشتند اگر چه دست حال حوسه اعماد هم در تان ایستادند تر تار کما به نه
 بعد از این فتح حکای بود و اگر چون تها محصود تها آرزو شد تمام بیامت لویه که شاه خزان سه
 هم در وسط حیا مان نشسته امرا و بعضی ارا علم سر حایت مید ستند خاور شمال عالی رسد محصوی حوی حای

ایستاد و بنظر رسانید پادشاه برسد کسی شخص گفت از گزافه مری اتفاقاً یکی از صاحب منصبان شاهی مری بود که در ستم بیگانه نام
 داشت شاه میداد است از او تمامی غنای باغبانان این بسیار در دلش گفت او را بر ستم بیگانه بسیار ندر ستم بیگانه قبول نکرد
 و عذر خواست که اگر چه تمام قضاوی غنای این شخص می گند الا اینکه من مذکور کرده ام که او در ستم و دلیل دست بسته تمام قضاوی
 سر بیگانه فرود آزار گشت که آن در بر آید کرد و چهاره چون این حکم را شنید قوت گرفته در میانیکه بر آزار آن بسته بود اندام
 بگشت دو دست بجز بظرف شاه عباس دو بد شاه بطرف و بی وقت و عصاره بود پادشاه دوید به آن بعد حرکت
 بی بختی ایشان همه چیز غنای گرفته خاموش شد و در آن تلای کسی ایاری این بود که دست بر آرد میباد که نه انسته پادشاه
 ایستاد برسد لند او بیست بر همه غلبه کرد بعد از دفعه پادشاه آورد که دستش را گرفت چون آوردند و چهاره اسپه پاره پاره
 کردند و شاه عباس دو باره دستش را هم نسبت تخریب اصحاب پادشاه و تمامای که علی التوالی بسیار بودند
 بود یکی بخیران فرانسوا میونس که بعد مر میاید در آن نسبت بظرفی میساید نه در ستم بر آرد با قصد و چهل و پنج رسید
 این پنج پادشاه عباس در حیات بود دیگر زکات را یاری میساید نماید بر ایشان توالیه از آنکه از او اصل بجز فرزند او در میان
 و کردستان و بغداد و موصل و دیار بکر بود که بهر ستم شاه عباس جمیع ممالک را در محکم سلطنت ایران ستم حمانی آنچه
 در چهار مکان داشت بجز آنکه فوجات خود از دست ندهند نمود حتی ایله وقتی از دست فوجان سعادت خوانند لکن
 با اجماع عساکر شفق با فراچی جان سردار ایرانی فریب شبلی که کاروان سزنی بود یکی است باین سلطانیه و تبریر مصاف داده
 شکستی محسن افشند پادشاه می دان دارد نه از مردم در آن معرکه گشته اند به جلیل مانا سر عساکر عثمانی در کافه بکه با طبعی مکرز در
 قطعی نیند بر سیه از او می تیج میکنند و میگویند که فریبی خان تبریز بستاند زکات را کرده با فغان گشته تا بهم قبول میکنند که در جنگی که
 بعد از آن در نزد پادشاه رسیدند و در می از لشکر شاه شده به این عبارت در بگویند که عهد با افراد بیگانه بود در دست با حکم
 این سخن حکایت است که سراج بار تا اهل فرات است و بعد از آن تا ایام حیات شاه عباس باین ایرانی و عثمانی مصالحه بود ولی اگر
 چه هر دو در دست دم زده اند اما نه میروند تا آنکه گشته جان نماند مکرر در ج سعادت داشتند و ستم معمول این بود که مردقت
 بنوا سخند انظار ستمی نمانند هر دو در آن را سخوی بقصدی میگردند و از طریق سایر صلحت وقت و نه اسپرنگی بایر جانه است
 بود پادشاه ستم بظلمه به بیخفتن این است که عصبیه به سی بر لکر سبب به این در وقت است خواجه جوجا
 زخم در دست زکات و ستم یکی از سر عساکر مای سنی مسکند و حتم بچشم میگردند چه بکه گویند خام حکم به در ستم به ستم
 سردار بغداد بگفت زکات و کاخین و سامره در نظر انان ایران از جمیع نتوحات شاه عباس میبود و عیب اینکه بلاء نوز
 مدینه علی جمعی او او دوست شاه عباس به حاج از یاد از است و سعادت مطلق ستم بودی بر جبهی طبع داشت
 و چون صلاح شود که اردو به سبب و دست هر دو لسانی اردو در ستم همین حی ایست و دولت و حلقی بود و در ستم
 ستم بیگانه باالی ایران بود و سبب است که او اسده که مسد لکن زکات چون بر بود همان بر آزار انعام کرد و اجراء ستم باین

پادشاه نه بختی امور مرمره بوده است بلکه خود پیر صاحب مقامات عالیله و کرامات منجالیه میداد چنانچه مذکور است که در
 در اردبیل شاه عباس داخل مطبخ سرافرنده سرپوش یکی از طرف که پادشاه بجایب آن حرکت میکرد و در آن روزی نرسید بلند
 شد بقدری معتدرو بنوعیکه اهل سرای مطبخ و مرادی خاص که در آنوقت همه همراه بودند و ایوانه در سینه هزار و هفتاد و پنجاه
 اتفاق افتاد صاحب زبده التواضع میگوید که در وقوع قضیه مذکور هیچ شایبه شک و دریب نیست در عهد شاه عباس
 ذوق ظاهر شد مخفی نگهشده خلاصت در بسایب از اهل لکن در ایران اگر چه جنگ کجا هر سه نفر بی یکدیگر میبود
 و طاهون و زلزله خراسان و هر قدر هست و قتل که نادر یا سه سال دیگر واقعه همه را اندر بخش آن دانستند تا پنج عالم را
 مسطور است که در سینه هزار و هفتاد و هشت و هجرتی ذوق ظاهر شد در اوایل که دیده شد مثل شمشیر بود سرور جانب
 سترنی و در جهت جنوب دانست چند روز بعد از بروز این ذوق ظاهر شده دیگر که ماسه اش سینه خنده در طرف مشرق
 دیده شد و بجانب شمال بود و ذوق ظاهر بود از هر یک چل و پهلوی و در خندان بود و بعد از آن در سینه یکم بود و در آن
 نهر غایب شد از واسط عهد شاه عباس تا آخر دست خدا دل در یک از خراسان کجی که باه و شوقه باین شمال و معرب ایران
 کمال آدمی داشت و باین او و جاکیر پادشاه هند و ستار همیشه رابطه موت و مصانیت حکم بود و چیر به نخل در میان دوستی
 کند و افغ سینه که قریب بار و آن نیز معلوم شود که موردت عداوت نشد بسبب اینکه جاکیر در حفظ ممالک خود بود و پادشاه
 بقدری متشوق بود که سلاطین دور دست میپرداخت خصوصاً وقتی که بحر حجاب به باد دلی فری زانند و در سینه ایران بود و پادشاه
 عباس بار غایبی دولت فرنگستان که در هندوستان بودند ابواب و رسالت در ستاره متفوح میداشتند جمعی از نگار نگار نیز فرستاد
 و ابالی بلند در کامرون قامت داشتند و بقاعده معمول تجارت بجهت هم جنبی مرتبه که میخواستند در حین از حراتی که یک
 مضایقت میکردند و شاه عباس چون از او آید بکه از تجارت برای مالک حاصل شده نگاه بود و هیچ تجار فرزند از نایب
 حمایت میکرد تا مردم بر کمال نمیتوانستند به بید در ایام الفوسه البوکریه که یکی از سلاطین مشهور بر کمال است بیظایفه
 تمام جزایر که در حلیه عم است بصره آورده تا در عهد شاه عباس بر نخل را در میان ممالک و در سینه عظمی بود و عمل انصاف
 ما و در دست که در تصرف سینه دولت بود در دست بیرون و جمیع جزایر بکه البوکریه در درهای نامی نامی است از دست هر جز
 اول بود در آنوقت غالباً همان یک جزیره باقی مانده بود بین جزیره قریب بجزایر صبح واقع و چند در حلی از کامرون در دست
 محتوای این سینه است دو که در بین بجا همه کت زان است و بعد از دیدن اب سینه سینه بایست میشود کت بک
 که بر روی آب مثل نسبی سید و کرمانی بخار در تابستان بسبب شصت زمین از صحرای بید در سینه الی است و سینه از سینه
 میکنند اگر کت خونی لنگه گاه و وضعی آن جزیره واقع شده است بنامه میتوان گفت که آخر حاکم است از همه و در این پادشاه
 بگو اید در آن روزی که در ایران نوبت بود از هر یک از این جزایر که در سینه بود و در سینه نامی نامی است از دست هر جز
 بیظایفه نام هر جز این جزیره که اشک و سر فراموش است از او با چهار که او در در و در که بعد از سینه در سینه

و اهل محکم الیه اذل را از نذران در شهر نشوند خدمت پادشاه رسید چون در بار نغمه خن اراکلی طبعی کسانی که همراه بودند
 بر خضیر بر در علی انجرات که بجهت ایشان به بنا کرده بودند و در بعضی قوه که غالباً در اینگونه مقامات رسم است همان طوکار
 چیده بودند که جمیع ظروف آن طلا بود و سنگهای طلا بر آن شراب با جامهای زین از هر طرف نهاده و این بجزه ایشان را
 از میان دو بجزه دیگر کند ایند که انواع و اقسام جامه آلات داد الی برین آمده بود و در اینجا کل شراب بکار برده
 بعد از آن ایشان را وارد بارگاه پادشاهی کردند که در اطراف آن امرای مملکت ناسد تا این سیر و نشاء ویر چنان سینه نفس کسی
 بیرون نمی آید جوانان بگوشتها علی دستارهای طلا دار در لباسهای نازک و کلاهون دوری جامهای طلا محلو از شراب برد
 گرفته بر باد بوشان چو شامی میبود و عباس لباس سرخی ساید در برداشت و بجزه قیسه و ستمش که از نوبت بود زبوی
 بر زمین نیت خود و امرائی هم که نزدیک وی نسته بودند همه ساه پوشید و در بعضی است که اندوید که صغی میرای پسرش گفته
 شد بگریست بر خود فرار براد و همیشه لباس ساده پوشید اهل محلی میان مطالب خویش اسود و مطالب مروره این بود که بک
 ایران و اطراف در جنگ عثمانی با بک که مکتوب بود و دیگر بگریه سر آبروت شری که در خدمت پادشاه ایران بود
 عهد علی بکشته نام یکی امرای ایران که بعد از آن اوقات فوت کرده بود فریب داده و صد مرده از بر وفق جوش
 در آن کشند و مطالب آخر بگریه در از و در اقله بخارت با این دو مملکت بختت مصروف را در جواب پادشاه بسیار
 خوب بود و اناندر با سه عثمانی گفت اراک چغیر زندگونی دفع ایشان چشمهای معاد نیت الله در ماسب سر آبروت حکم
 خواهد شد که در مدین عهد علی بکوت بر دوش انصاف شد که خطای بر کس در و در باب بختت هر ساله خاتمان گن
 در بر عباس ده هزار عدل بر سیم تسلیم و کلاهی دولت را که زود در عرض آن بومس عرض در یافت کسسه مفقول است
 که شاه عباس در آن مجلس ملاحظتی بر جزئیات شراب اهل سلوک کرد چون بدید که اهل غیور شد و دیگران برین بنشینند جنای
 و بعد بجزه ساه همان چنانی از شراب گرفت با هم پادشاه انگشته شید اهل چو نام پادشاه خود اسلحه بر پای چاست و کلاه
 از نگر داشت عباس چشم کرده او بنظر غمناک از سر برداشت و صبر این مجلس سبب میهای بزرگ شد الا اینکه جز نا بوزند
 محبت بود از انصاف این مجلس طلب اهل طوطی محمد علی بکوت و بر پادشاه میر رسید و محمد علی بکوت با دستان سر آبروت
 متعلق بود و این سبب باطنی نگر مظهر عداوت میزدید بعد از چند ماهی از دور اهل سر آبروت در او مرگان بود
 و سلطان ایشان بکنند راجع کرده که شاه عباس بر دستان در غایب طاعی اغانی کرد و در آنکه طوطی و سوار و کچور
 خانه بود چنین بنمای که بچه کرد از ماب مصالح علی روزه اغانی بود پس بهسانی طلبت از بر بود که ایک آرام و خوش در راه
 و بعد است که در حکومتی که یکسر حاکم علی الاطلاق است معنی مکن است که در رفتی که عب سلطان و غیره طوطی ناسد
 احکام و بر مردم بطور عصبه نایع باشد و بر طلبی که داشتند بهین هیچ کاریست و آری بکوت بعد از آن در امران رود و سبب
 سلسله پادشاهان اول و دین جمیع سلاطین با عدم در راه و رفتی مملکت می کرد و بعد از ایامی تحت مملکت خود قرار داد

و همچنین آن تهریم در عهد وی زیاد و بر مساحت کتب چنانچه چهار باغ و پل برکت زاید و رود بسیاری از عمارات عالیله
در شهر و حوالی آن ایستادگی اوست یکی از مخبران فرنگستان تفصیل عمارت و مساجد و عمارت با نوشته یکویده شاه عباس آب
چو بسیار رود بای و بکر زاید و رود وصل کرده آب آنرا زیاد کرده در مصمم کردن آب کار و در زیاد و رود که شاه طاهاسب نیز
گوستی کرده بود و در حمت زیاد کینه لکن اغرتوانست استی مشدود عهد وی خیلی آباد شده و ابنه رفیده و سرزمای شایانند است
در ح آباد و نذران بر با کردنی این کار بای کو پکت اوست یکی از کارهای بزرگت او است که در باره دران ساخته است
و سلمی خلیفه و گرامد دران خرج کرده و آن را بپست که جمیع حاکم میروند و چاک لشکر و مسافران در هر فصلی میتوانند درین و بنا
سبب آمدن سفر کنند و یکی از عروج اگر زبیری مسطور است که در آن زمان در طول تخمینا سیصد میل است و از کسار که در بخت
جنوب و مغرب دریای کیلاست تا چند فرسخ است از آنکه در سبب خوب و سترق میروند و سنگت فرش این راه در کاس
جاها به منظور که بوده است است که چه چنانکه که گاهی میخیزند و است و بعضی جاها وسعت راه پهن از بیست فرسخ است
در و طرف جوی نهند کنده و در طمانی بسیار بر راه ساخته اند بجهت که شوق آنها بنگر برای زراعت است و بیخ میزند آنتی نهرها
بر صبح رودخانه های ایران این است و برای سهولت در راه مسافران در هر طرف کاره انترامی بیخ حاکم بنا نمود نوشته اند
و حق هم همین است که نسبت با مرای کرخشان و سکنه آنجا بحال نظم وجود کرد و آنها هر کس با رانند که در محاربه با ترک است
آورده بر خلاف بود و چون اینک آنها را غلام اینتر کنند و بر با کردن دین آباد اجده و مجور نماید چنانکه دیگران در امثال اینگونه
مواضع کرده اند و بدینتر این است که از او نش و دست بیخ ایشان فایده سنگت برسد و بدین سبب ایشان را در اطراف
حکایت جای داده فرمان داده است که با کس با کس که در آن راه رشتا با بر صوم و سبب خود بر آورده و کسی ایشان را
بسیچو به عرض ننوده ^{مطابق} باره ایشان اسامی عمارات لوگانه بسدول است و فضل نفس ایشان اعامی بود و در کار با رغیب
میگرد و بزرگتر و بهر جا بای ایشان جلفا بود که فقیه است در پسران شهر صفهان و شاه عباس بنا کرد و حجت را داشته که فقیه ایشان
در رفیقه همین نام داشت و هم در عهد شاه عباس جلفا زیاده از آنچه نامول بود و حضور گشت و ابالی اینجا بسبب بخاری که با کس
و سایر بلاد نوشته نه تنها خود ممنول بلکه کلیه سبب در یاد هموری و آبادی خلقت شد و یکی از مخبران فرنگستان میگوید که
ارامنه جلفا قدر کفایت دولتمند بودند و در وقتی که ایشان را از نسکن بالوف جدا کرده بجز دستند با خود گرفته و شتر
بجهت حمل و حمل احوال احوال شان از کجا نشکان سبب سید و مد و ایشان بجز از بود کار برین صاحب درین باب میگوید وقتی که
ایشان بجلفا آمدند به چیری نداشته لکن در عرض سی سال خیان صاحب گشتند که در میان ایشان کسی که مالک صده
براد را جمار کرده کردن بوده از منصب نهر زیاده داشت بپستی عباس میخواست که در زمانه آن هم چنین مالی بگذار و چنانچه
گاهی بخود راج میگفت که بار دران بهشت میویان است بسبب اینکه بر آن حاکم و شتر است اما این خیال صورت گرفت
و بواسطی بدو شخص اینجا عرض نموده چند سالی بیشتر از آنکه که در اینجا فرستاده بود در آن زمانه آورده و آنرا در باب جوی از آن راه آورد

شاه عباس از خدای تعالی حاجت است بلی چو بسیار چیزهاست که در این زمان باد حکومتی که نوع دیگر وضع شده است ظلم شدید
 بنظریا پیدا میشود سیاست بر او دوزخ چنانکه گویند بعضی از حکام در آنکه با مصافح در ورشمن شده که گوش و دماغ بریده بعضی از
 امرا که بغلام باره کی مرگیب بودند شخه کلاه کرد باحتمی که کلاهی از کلاه بازگولهای از آن او بخت بر سرش گذاشته و بر خردگان
 کرد شهر میکردانند و گاهی میزدندش که با اینصورت بر قصد آبا باید دانست که در ایران قانون ملکی حکم پادشاه است و
 برای قانون نیز باید بکنند و رفتی که عمارت صاحب سر ریگت ملک آرام و قوام ندانست اما رجور و سرگتس بودند و
 بر پرانه از ملک مستعد شورش باید حکم لروم خوار بخت و سر داندازار با او بخت که سار با ساخته بلکه شهران را با بی پروا خسته شود
 تا همین ملکی آرام باید در این امر سیاسی قوی و عقوبتی شدید باید تا عموم ناس از آن بهره نواستد برود البته در خصوص است
 شخصی که با قضای مصالح عموم مرگیب بگونه امور شده و اجرائی اینگونه احکام میکند موجب نیست که در نظر ظاهر بطور رود اگر هم
 است بسیار است چنانچه خوان گفت بدون لزوم عیبی کرده باشد کرد رفتی که جان خود را در معرض خطری نداشت چنان که
 در آن امر آتام حیاة عالی انجیال بر روی غلبه دانست و هر کس بجای این قبیل و علی العود در راهند نامی وجودش گوشید از
 او دلیل از سلطنت تاج و تعذیب امرای معظم طایفه قرلباش که نقدی و بخت نشان از حد و اندازه گذشته بود پیش برناد
 خار کرد جمعی از اینانرا بختل رساید و هم ندی بر دیگر بختل دفع زحمت اینطایفه نمود و آن این بود که قوی تر غیب داده حکام
 بخود و نام از شاه چون معنی شاه دوست گذاشت و ایشانرا بختل خاطر و حسابت عام اختیار بختلید و فرماندازان
 بر که خواهد نام از خود ابر داشته باین طایفه در آید و این نام بر خود گذارد و با سایرین در بهره از غنای است شاهی سهم و
 شرکت مانند صاحب رده التواریخ گوید که در یکروزه هر هر طرف داخل شدند و هنوز در ایران از طایفه بسیار مد وقتی عدد
 ایشان بصد هزاره خانوار رسید لکن حال اینقدر باقیستند و تدریجاً بیکدیگر بختل خود و احتیاج خود از خجاست قرلباش
 موز این بود که در چنان شاهی که همه قرلباش بود مدد در شان از بجای تا شصت هزاره رسید و این مواردان بختل با امرا
 و لایق و بیج کس طاعت بنگرند و بدین سبب پادشاه بخواست کسی او را لشکر شخصی به هرگز بیکانه امرای قرلباش نماند
 بنا برین شاه عباس عدو این دشمنان و دست راست را که کرده بی حرور رسانید و بعضی در هر امر وارد و در دره هزاره پاد
 مقدر کرد که مواجب از پادشاه گرفته و صاحب منصبان نشان میرزا حساب پادشاه همین شود و نام بود از آن قول لر نماند
 این لفظ جمع قول است در هر کی بعضی غلام و صاحب منصب بسیار و لایق کسی بگفتند یعنی هر کرده علما مان شاهی در فرج
 یاب و اینگونه گشته و این امور بختل است که در ایران بطور فوج جمع شده گویند که شاه عباس شهبان فرج را بختل مقابل نام
 بیکدیگر می غلانی زینت لکن بختل با امرای طاعنی هم فایده داشت لفظ بیکدیگر ترکیب بختل می بود به و جری جمع
 جو بختل می لشکر اگر چه در ایام حیات شهابا شرب رام اقدام میکرد لکن در سایر مراتب عمارت است و عدو است
 بسیار میود و نام سلطنت کم سالی میگردد که یکی از شاه در مشرف بیار است مشرف در برده انوار کج بد گوید است که یکی

روز هفت در بخت نامت داشت و هر روز جز مبارکت علی اچار و سب مسکرو و چاکر مرقوم گشتند از صفهان بیاید بزبان
 سنده نام داشت و این کار یاد کارهای دیگر ازین قبیل بر مردم معلوم کرد که اگر چه گاهی بر خلاف حکم شریعت عمل میکنند لکن
 بالصح منتهین استند قبل از جلوس می بر خشت بینه زاع باین طایفه ای شرح سبب زحمات کلی سلطان میشد و بجهت اینکه از هر
 هر طرف مریدان و مصلحان استند مکرر در سزا عهد ایشان احوال بر هم خوردن ملک میرفت و عیان حکمت عملی مابین این
 سلسله ای بود که بصلح قائم و آتی موقوف است که در روی در سزا می میر محمد باقر و امام شیخ بهاء الدین علی اربی بودند شاه شاهی
 که بداند باین این دو صدی و نظایر نیست تا به میر محمد باقر از می میگردد و آبی که شیخ بر او سوار بود آید ام میرفت شاه روی میر
 کرده که سبب شیخ بیعت کامل است و شیخ بنیواد و در بر ام میر گفت عجب این است که باین بار دانستن افضل که بر
 او سن حرکت میکند عباس پس از چند لحظه روی شیخ آمده که است سبب میر خانی با بی میکند تا اینکه عملاً نیست که این
 قسم است بر سبب شیخ گفت سبب چون سوار خود را بنیاسد امیر سبب بر قصد باد شاه شکر خدا را بجای آورد که در سلطنت
 وی این قسم مردم با هم شد بد حرکت عباس سبب بجهت داد خود را در زمین و قبیله ترین اعمال می است لکن باید ملاحظه
 شود که بدترین وضعی که سلطان قمار در ان واقع است باین است که باید در است نایج و محنت خود را بر بزرگترین و دشمنان
 خود داده و هر قدر که کامی مردم در ان می زیاده شود از وی بیشتر در نامه عباس چهارم برود و در ایام طفولیت و پرا
 باستان قلعی نام بود چون بن سبب دیده بجهت باد شاهی اقتضای ان میگردد که چشم رعایا بخر خود بد بگری بر کرد
 کسایکه بعد از واداد با در دست بگردند دشمنان و خویش می بنیاست و امر اینکه نزد وی بودند بر بجهت خزان
 رجا و مملکتان خود عهد بهی شده تا اینکه او را اعتمادی بر فرزند ان نامه و عهد ام محمد پد ر مورث خویش میران کرده بدست
 گفت که چون دیدند دو خواهی ایشان را از نظر مصون بجا آمد است بملخص خود را در سبب است که بدو است صفی میرزا
 پسر بزرگ وی بنیاعت دشمن است و چون امرد می تقاضا داشتند و عباس یکی از امرار که اصنی میرزا دم از خواهی
 میرزا بر قتل رسیده بود تا برین برض روی سببند که صفی میرزا از حضورت بر بجهت و قصد سبب است و ای اردو کوشید عباس
 بر بجهت منوچهر گشته فراخی حال با که در جنگ بشلی که عمالی را سبب بود بطلب سبب به قتل صفی میرزا فرماید او فراخی خان خود را
 را قتی تی انداخته استند خاک کرد که او را برین امر متقاعد و او را قتل خود وی زبان در و گفت جانم دون نزد من است
 راست نادم سبب چون شاه زاده سبب صفی میرزا بودند متاد او را معاف داشتند بهر دو خان نام که وقتی از صفی میرزا
 از قتی بد بود برین امر سبب ما سوز کرد و بهر دو خان بهمان بنامه عداوتش در وقتی که صفی میرزا اسلام میرفت او را
 بر حرم و در پای داد داده با شلی شاهی که بخت در خانه از مسطور است که صفی میرزا پسر شاه عباس بود و هم از قتی
 مابین هر دو پسر صفی میرزا جمع شده سبب سبب که صفی میرزا اعتماد جان وی از روانا شاه و عول مسکرو و امام و نظر از امرای
 صفی میرزا که سبب انخواست تا او را در سبب است قتل رسانید بهر دو خان یکی از ملاان حاضر شاه می بود چون تعیین کرد

که صفی میرزا قصد جان پادشاه و اردو او را کشته باطل شاه بی پناه استی در پادشاه باین بهانه که سر طوطی بستانست بیبود
 خانزادگان نکر و کفایت در این کار تا مل ضرورت است و بهترین است که در قتل وی تحمل نشود تا صفی میرزا که در آنوقت
 کودکت بود بزرگت شده استقام خون پدر کند لکن بیرون رفتن بیبود خان از بست رفتی بیی بنا صاب بزرگت زود شهنش
 نه تا شده گویند که عباس بعد از قتل صفی میرزا از کرده پشیمان شد تا یکماه از سرزای سلطنت بیرون نیاید و داده روز پنجم
 سم نگشاید و تا یکسال بیاید پوشیده و بعد از آن هرگز زینت بر خود نگرفت و جوانی را که صفی میرزا کشت کرد بست قرار داد
 و هر وقت بجا حجت امر اینکه در باب او معاینت کرده بودند از سرخ بران حجت انما بیبود خان را از زنده بدتر خبر داد
 حکم داد تا سر سیر خود را بریده بر حضور بروان حرامزاده اطاعت کرد چون سر سپرد بطبر پادشاه رساید عباس بیسه
 یکونیه میباید خود را گفت بر بدترین عالی عباس گفت باید خوش باشی بسبب اینکه برین باب پادشاه برابری میکنی
 با محله اگر چه عباس این جمله زبانه نگشت لکن یکی از ملاهای دی در وقتی که مست خمرت خفته بود او را بکار دزده از رنگ
 ایشان زنده آید باینکه بیبود چند سی اقبال صفی میرزا نگذشته بود که از دزدی سرگردان میگردد باقی مانده بود و مدتی هم شده استان را
 از طبر بصره تا می رساختند تمام سبب میرزا سپردم او قبل از قتل صفی میرزا با جلا صی در گذشت در رضا میرزای طغتب
 کفند زنده که جوانی بود و بنزد شجاعت بود و صفی میرزا با جلا صی تمام عمرت میکرد و در نقطه متعلقان و خوشام
 نوبان از خود در میب داشت بلکه نشیندن مدتی که شایسته ان بود احتیاج نبود و بین معنی بیشتر بسبب شهرت وی
 حاکم عزت میرزا عباس که اول کار که کرد معلم ولده بر او که با او تعلق نام داشت تا آن سانی چون بنخبره و رسید در حالت
 طلب زنده در رفت و کلمات خوش گفت و حرکات نامایم کرد تا اینکه دست به شمشیر پادشاه عباس اول حکم بقتل وی
 نمود بعد از آن از خون او گذشته فرمان بکشدن چشم او و او را شام داد و به از همان مسه در گوشه تنهایی بسته در زدی
 بنظر برید میگردد و ایند او را در وظل بود بیکه خرافاطه نام و شاه عباس با آن در خضر انقی تمام دستبنامی لاکلام بود سانی از
 از معنی مستخف کشته چون دختر زدی و او را گرفته با دست خویش شسته خیانت او را قطع کرد و مادرش کرد اینجا حاضر بود و فرما
 زد که دخترت که بکشتی بپا به بد بپوش ای که جو بگوید دست بجاسب بیسر خود دراز کرد تا در اینجا امر رساید لکن مادرش
 او را پیش پر بر برده خبر عباس رساید و بعد از آن شاه داد میرزا خورده است و حمایت حسن مدق انبیاست نظام
 باین نوع او را فرایم حیات شاه عباس تلخی گذشته تا آخر بسبب فرهاد زده بیماری که داشت با و کشته در زندان ساکنی در قصر
 فرج آباد از مدران با سلف خردین بوست نام سلطنت علی الاطلاق چهل و نه سال بود و لکن هم از او ان خود رسالی نام
 سلطنت بروی میرزا شاه عباس چهره نیکو و بینی بزرگ و چشمی ناز داشت برین متبراشید و روسته میگردد است تا متنس در
 است بود بکار میل نام داشت چنانچه او را هر غلبه غلبه مرگت و مرستی مادی بکشد زنده ای حاصل خفا ای این پادشاه و
 بعد از آن بیصبر مرگت داشت در قتل از آن که ملائی شور تا سبع روز مانده در غنچه کار تا اینکه علی بن محمد در میان مطهر

بیاید تا چه حد سبب آرامی هر فاعه مملکت بوده است مکن است که بسبب قتل فرزندی ظالمی خون خلقی از پیاده هر صومون محفوظ مانده است
 مقصود این نیست که پرده بر سیمای اعمال وی پوشیده شود لکن باید معلوم شود که بسیاری از نیکیها و امور محسن بجهت نزد حفظ مملکت است
 و وضع حکایت قضا میسکند پس اگر در حقیقت غاصتی وارد آید در وضع خاص سلطنت است نه بر حرکات سلطان و چنانچه در ضمن تاریخ
 معلوم شود که گزافه است که بقدر شاه عباس در تعمیر بلاد و تربیه جناب و بدن عهد نموده باشد چنانچه یکی از مصنفین معین و مکتان میگوید
 که زنی مملکت ایران بسته بود چون او در خاک است این بر باد رفت الخی با دستهای بود و لیر و کیم و باطل
 حکیم سبب که باینکه در دو اضر از او می هماد شده بهتر است که بان در قبح و نفع و می گوناوار دارد مذکور که آثار حیرات و تیر سب
 او هنوز باقی است و ایچا در عقل کرده محض خبر است و کسی از حقیقت حال بجز دست و پا لجال نگاه نیست و با طیم بجهت انامو

**باب در بیان وقایعی که بعد از فوت شاه عباس بزرگ در ایران رویداد
 تا استغای شاه سلطان حسین از تاج و تخت و فتح مملکت ایران لشکر افغان**

تخت و بلت این مملکت اگر چه در از نه محله پس از زمان صحراییه بوده است تا آباوی پس حکام آن در سبک است و باقی از آن
 سواد ایام بقدر او در عهد شاه عباس بزرگ نبوده است بل بجز سلطنت این پادشاه و پدران او در بسیاری از امور محسن بوده است
 ولی چندتی بعد از فوت او در تاریخ اس سلسله از دست میر و ذریه التواریج که تا بحال از آن بعمل شده است مخیران معاصر شاه عباس
 نیست و آن کتاب نیز از تاریخ او اسط سلطنت و بر اشاط است و بعد از آن چه می شود و دیگر تاریخ فارسی که تفصیلی بچیزی که بتوان
 اعتماد کرد و وقایعی که بعد از آن زمان تا جلوس شاه در هندستان است بلکه هیچ نیست و سبب این تفضل آنست که فریضه سال
 که رسیده که هیچ واقعه ملکی که قابل ذکر باشد روی نداد و او را او اوجان مملکت را اگر چه نه از دستش خارج بر اول غمی و نه از طغیان
 داخل امی بود ولی علی الاصل حال آن و حال ایشان دستخوش سلاطین عیاش بیباک سعاک بود سایر طغیانات نامر آنست
 رفاه و آرامی بود تا همین رفاهت موجب تن آسانی و تن آسانی مورث و برانی و پریشانی گشت تا آنکه کسیکالی محصل
 که در محافطت آن عاجز باشد و چون بالبال آنحال عرض خط است هر چه بر اصل آن بفرمایند از فایده آن بگاید لاجرم درین
 مدت هر که سبب نام ملت شود و وقوع بیادست و کسیکه نامن را بتوان نیست تواریج کرد و پا گرفت میتوان گفت که در عرض
 این مدت ملت فقط بر نامی که از آن مشی حاصل کرده بودند بر بسته تا اینکه در هند و عظمی در بیان سزای اعدای یک ساخته و بعد
 از آن تعمیر و اصلاح آن ضرر احمه بود نه افتاده چنان ترزل شد که بملایستی افغان با حاکم کیسان گشت و خن این است
 که فتح افغان چنان حال طاری بر جیره حال ایران نگذاشت که دست مردم را تمام از آن خود انداخته تا برین عجب نیست که

مورخان از تحریر و قایم این ایام فصاحت آینه اعراض کردند اما کار دیگر ایشان مثل گذشته مورخان مذنب دیگر نیز بر این بود
 قیصر این حال آن که بسبب مذاکره و جنگ شاه عباس بزرگ بسیاری از اربابانی فرنگستان در ایران جمع شده بود چون بر جمع
 طغیان ترغیب و حمایت یکره قبل از فوت او سفرای ملکی سپاهیان جنگی و شکار و علمای ملت از اطراف ممالک سنجیه در
 ایران بودند عدالت با رعایای که در جبلت او مرکوز بود و خواست اصلاح قواعد حرب و درو با و نواید تجارت و بی نصیبی
 مذنب اسباب سلامت خاطر اینطایفه بود و این اسباب بعد از فوت او نیز جمیعاً چنانچه سلاطین که بعد از وی بر تخت نشستند
 به نسی خفاک ترین ایشان نیز از اربابانی فرنگستان عایت میکردند و فخر این بود که جمعی کثیر ازین مذنب در ایران اجتماع کردند
 از آنجمله بعضی مردم بزرگ از اهل علم و فضل بودند و قایم این نام از او در خانه خود نیت و ضبط نمودند شکست کجوا و دیگر
 که در آن ایام جرعه ظهور رسیده است لغزشنا کبر است اما این مقصود مولف از تحریر آن کما نموده تعلیم است به طایفه که
 را از این پندی حاصل آید و سخنوار بر وقایع مزبور به سبب می شود که گسایند که در سخت حکومت با عدل انصاف بحریت رسیده
 بیگسند نیز قدر این نعمت عظمی که از عظمی معاشی آفرینی است دانسته است مع الحدیث در مرض موت شاه عباس در آن
 وادشاهی تخت پر سده گفت سام میرزای پسر صغیری میرزا همچنین مرض رسانیدند که سلطنت او طولی نخواهد کشید و عباس
 خود پس من این است که پنج سلطنت که حق پر او مسته بر سر وی گذاردند بعد از بنا بر وصیت پادشاه در آنجا این پادشاهان
 سام میرزا را که در آن وقت هفده ساله بود از حرم سرا بیرون آورده قبل از آنکه خبر فوت شاه عباس گوش و اطلاع شود بر سر
 پادشاهی نشاندند چون سام میرزا بخت برآمد نام شاه صغیری بر خویش گذاشت و او ظالمی بیایکت و فاسقی و سخاکت بود و
 عرض چهارده سال سلطنت وی بیخس بر جان خویش امن بودی چون طای نام بر اجانب و انار ب اعا کز وی ماند ضحاکا
 مبرم بر وی و ضعیف بخود وی از بس تیغ وی آتش دوده ماههای بزرگ فرو نشاند از سر سر قرا و چهره غایب انهای قدیم
 خاموش گشت ولی غایب که از بیم او دو نیم شده سری بود که از خور او زمانه استاد خلاصه از سواد زان و کان نظام و درازی
 مدغم دامرای مختصم که کسی اندک با خرمش عرش سوخته یا چشم جهان پیش رو شده گسست حتی خود این ملت را چون خون چو
 آب جوی ریخته اند از آنجمله دختر شاه عباس بود و بهمانی طمان بود و دیگر او را که او را بد رشتی ملاست کرد و بر شتی بزرگ
 سلاست گفت این طمر نه را بیکه روزی از سر سنی ابوی حرم خود را که با وی تعلقی با و داشت تا کار در شتی جانشان گسخت و
 خوش اچون آردی مرقه بر خاک ریخت چون بخویش آید بر کرده ماسف بود و حکم داد تا به جاستر سجا به رنگت تا تده خراب
 گسند و چمنهای باوه را چون دلهای آرا را بشکست و از جمله امرای عظیم که فاطمه ناس برین او افسوس خازد و اما متعلق خان پسر
 علی پردی بیگت بود پدرش در ایام شاه عباس از سرداران مجید خود هم دره مان این پادشاه مذنبهای سلطان کرد که ازین
 جمل فخر بکنه لار و جریه مزور بود نبوات مد به در صحاحات جوینیه ملک را جانب عباس خراس سوانی داشت و در سینه
 در شترانه و کار و اسرا و طلبا در اطراف بلا و فارس آرا مارا دوست مزوت وی بخری بود که جمیع ممالکت خود را در حرا

و بر آن صورت گویند روزی شاه عباس با وی گفت ای شاه صفی که تو هم روزی بگذری که شرح کنی تا آنکه خرفی با من مصارف
امیر و سلطان باش خلاصه شاه صفی او را طلب کرد که اگر چه دوستان وی در آن خطر آگاهی دادند ولی با وجود خدات بدم
خود و پدر و اطاعت و انقیاد وی که کسی در آن مجال شکست خود مجال میدادند که پادشاه با وی بدی اندیش رفت
مصدق از اجزاء آنکه با وی گفتند و پسرش نیز بخيال انیکه مباد با مقام پدر بر خیزد مانند پدر در بر تیغ خفته چون
خبر رفت عباس انستار یافت از بکان جرات یافته بخراسان روانه و همکار ایرانی که بجای آمده بودند بیگانه
حمله ایشان را بجای خود نشاندند و در عهد شاه صفی بصره عساکر از روستان آمد بسط سفال انکه شاه صفی عالم فند بار را
طلب کرد و او در جهان خود خائف شده ملک را بنده بان گذاشته بدربار علی رفت و پناه بان دولت برد و چون احوال ایران
بمساح اولیاسی دولت عثمانی رسید بنرم خیزان ملک که بسته و اگر چه اولیاسی را اینان متعاضد می نمودند تا بالآخر بغداد را
از دست دادند و سلطان مراد بالمشکری کران با در با بجان رفت نیز بر خیز کرد و لکن بنستان آن ملک و فتنه و تارک را
مجبور بر اجست نمود و در معاودت سوادان ایرانی فرصت یافته بسیاری از ایشانرا عرضت تلف ساختند اما لی که انان غنی شده
طغیان آثار نهادند و شاه صفی بدان ملک رفته طایبانه از ابراهیم است قلعه ارو از این محاصره طول ساختند و طغیان
او گویند که در آن محاصره شجاعی انصافی لغایه از وی بطور رسید لکن حق این است که همین قدر گفت که غم کرده ام که با این چهار
تخلیه گیرم یا بر سر این حصار بنیرم و در او این جرم است که کردند که اجزای این غم را مقوی اندازد و چون بروقت پروان
مفتوح شده معلوم شد که این مساکت قدر زینقدر هم عبرت داشته است باز در تاریخ ایران که مؤلف آن کسینیر صاحب است
مسلوب است که سترای و این بر گناه روزی کی افخ است و در آن طوطی است که زیاده بر کشش هزار فرج محظوظ است
شمال و عربی شهر شرف بره و خانه است و در بیابان رین بهر پنج آب دو هزار فرج می شود و طوطی که کوب شهر است و دو دو بود آن
که در غایت است حکام است و بر اطراف آن بر جها ساخته اند ازین مستاست انتی سوره خانی که تاریخ شاه صفی را نوشته اند
بروه بر فضیاح وی میوشند و در بغداد فضایل و فاضل وی میگردد یکی از همین قتل جمعی از امرای اسیب است بر آنچه طالع ایشان
سید بد و پادشاه را با این دلیل بگیاه سید اند و هم او گویند ایامیکه اردوی شاه وی در حوالی کوه سهند که در آنجا کمان است
بود روزی پادشاه منبیده ای باطل گشته و جمعی از امرای نزدیک حضرت شریف با وی میخواستند که در آن شاه در آن روز با
ماهی گرفت و از حرکت آمد از آنوقت نشسته است از خلعنمای طوکانه بخشد لکن این اتفاق است سینه در آنوقت قدر در برج
است بود و نتیجه این شد که چند روز بعد پادشاه در حالت سستی بجهت واقعه جری که در دیدار شویم گشته جمیع رعیت ساینده
بلای کی از اعمال نیکت او آنست که سینه لهر از آنست که چاره را در وطن اصلی مسکن با کوفت خود حضرت اطراف داد و این
میصد نفر تقیه بخت مراد نهر بودند که شاه عباس با شرف از آن در ساوه اگر چه کلیه با پسران مذنب بیوی
رفتند سوادت میکرد لکن اول کسیکه از اینطایفه در ایران علی و س الا شاد و عمل با قصاص رسید در عهد او و در تقصیل این

در سن طغولیت و جرم کجا بداند چنانچه با ایشان کسی جز زنان و خواجگان حرم کسی مرادست نکند و پادشاهی که تا همین طریقی
 مدین متمم زندان محبوس باشد غالب این است که زمانه طبع و عاجز بار خواهد آمد حیوان فروع داشت که چون فرمانفرمای علی ^{ظلال}
 مملکت شود از باد و پندار خود در سرست نکرده و عدم بجز نبیره یعنی شده تا به استعجابی لذات و استغراق در قسام شهوات
 بخت آن خواهد بود و بنا برین میتوان گفت که شاه صفی که سرشته امور ملک با دست و زردا گذارنده خود و سنگت و سنگت
 در اجزای شهوات همی بود احتمال دارد که سفک دماه و سلب ارواح بر روی عجز و حس که لادند اینکه نه حال است میگرد
 با بعضی که بر کس بر میگفت بدون دست قبول میکرد امروز بعضی از سعایت و زردا بخاک و دود او در داز غاری دیگران بباد
 میرفتند پس شاه صفی عباس ثانی در سن ده سالگی برسد جهانی نشست صاحب زنده التواریخ که معاصرین پادشاه است
 گوید که تولد وی در جمعه بیستم جمادی الثانی هزار و چهل و شش هجری واقع شد و جمعه بیست و ششم صفر برار و پنجاه و دو صاحب
 دست گشت با تقصای من پادشاه و زردا کافل موجود گشتند از آنکه در بر او عظیم میرا تقی میخواندند و بود که چندی بعد از
 اتفاق گروه او گشتند و چون پادشاه ازین بختی منصرفه بقبل ایشان فرماد او منقول است که در بدایت حال که هنوز پادشاه
 من بنیاب رسیده بود و در اجزای احکام تنوع استقصای فرمودند چنانچه کسانیکه با کتاب شرب حرم متمم بودند از عمل سلطنت
 اخراج میبودند و کسانیکه علی الظاهر مراعات ظاهر منوع میکردند بر جای ایشان بگامشند تا گاه بجائی رسیده که در سلطنت
 کسی جز او در نمودن نشیندی و زنده التواریخ مسطور است که محمد کلیمان نام شخصی با کز بر بد و فتوی معروف بود حکومت قلعه
 اردان که در اریته است منصوب کردند چون بجز با بالی آن بلد رسیده عریضه بد به با سلطنت فرستادند و استدعا کردند
 که پادشاه احکام را بر ایشان نگارد و زردا که چنان بجز درون شراب معناد شده اند که در یک کتاب سحر و دست میکنند حق
 این است که نصاری مملکت در استعمال مسکرات صراحتی داشتند چون شیده که یکی از معتدین قوم بر ایشان حاکم خواهد شد
 که حال صیبت و در دست خمیده عالمی ازین قبل در اینگونه بلاد اگر کشین چاره که بی فکرده حکم مذمبه باری بهانه خوبیت
 بجهت نسبت اموال و خراب کردن حال استقبال و بعلاوه هر حاکمان ملی بریند با اینکه صاحب مال احتمال دارد که در جمیع عمره شراب
 جامی نخورد و بلکه نامی بجز همین سلطنت بهانه کرده با انواع جمل آنچه تواند از وی سبب نماند حاصل امر بصیحت چنان دید که بعضی
 از امهات کسب و حساب برین مضمون صادر شد که چون سرانجام از آن مراد از معادله بار نمود که مروی بر چرخ کار ایشان
 حاکم و الهی شو جس میکند پس که امر او و مذاق آن فشان نیاده سناست داشت بر جای وی بنشین چون عباس موسوم به
 جوانی و عفو آن سباب رسیده و صناع و رعایه بقیر یافت شاید همان منع و زردا تا به اعزای او گشته بشرب حرم حرم منند و چنان
 میاید که در شرب بوقی از راه گردی که از حالت اسانیت و شوناست سلطنت بجز کتبی اصفاف نصاری از مسافرن و تجار و
 و کشیشان در باب معرفت علی رؤس الاشیاد و حریف جام و سیر لاکلام وی بودند و با بطایفه تحصیل مجالس سلطانی محل ملکه حیوان
 لا یعقل ایوانی میبودند که نگاران موجب صحبت و صورت فرشت بصیغه تصور طبیعت اسانیت و در دست ترین برآ

بهینت چون شورش غلبه یافتی احکام شدیداروی صادر گشتی و غلامان با جرای آن احکام بود اقمندی حتی اینکه
 فاجه زمین امر از صحبت و بنگیره موارد اجتناب و احتراز لایم داشتندی و بر اجابت دعوت وی جبارت کرده می فریاد که
 بکسان از مجلس سترسار یا بچو و دینان باین حرکت خلاف با تمام محمد و دل راستی فدا بار که در عهد پدرش بدست افتد
 بود در سلطنت او صفی گشت صاحب بده التواریج گوید که عباس مع و لشکر کشیده و انگار گشت و منجر بود با آنکه در آنوقت بود
 سازه سال تمام از عمرش که شده بود سوار گشت که حکم شده بود سات لشکر از اربالی نصیب بخورد و دست خندی بر مال کسی در آن گشته
 شاه جهان بجهت امیر آن شهر کرد که دستش کرد علی پاید بران مرتب گشت صاحب بده التواریج که عاقلان اخبار سلطان صغیر
 از آن زمان از وی اهل شده است گوید که او در فقه با منصب حکیم با شی و بجم با شی که می منصب شد و در خارج انجمنک به تحصیل
 و بنگیره مدد دقتی که سر در لشکر ایران از او کرد که طرح جنگ سلطانی میدار و در چهار شبته و هر پنج در جنوب بود و در این گرام
 و کفر حرکت اسبوی میدار و در کشته که بر بچ بطرف مغرب خواند رفت و اگر غیر این میکردند لایب گشت برابر اربان میان او
 بر معلوم میدود که بر کس بچو در جنگی بطور نصیح فتح از او باشد باید مرج در جانب است وی باشد و از مقابل است است برین
 حواهد یافت و هم در عهد عباس ثانی که اختلافی عظیم در اورگان واقع شده بود یکی از امرای نظامه نامتعلی خان نام از مملکت
 حریف آورده گشته با بدولت ایران در شاه عباس در از ابد الوصف بخیل بوده در حق وی احترام است طو کاه همه ذول استنباط
 مراد و آنکه سال پیش با مرستاده و خود مار بال دولت فاد و فرخی همچنان اهدا استقبال نموده و روز و روز تمام راهپایانیک
 مرسلان و همچنان و همچنان بود فرس هر کشته و ند و ماد امیکه امیر مرور در ایران بود در بخیل و تعلیم وی دقتی نامرعی نگار
 و نام محمد نام یکی از امرای دیگر همین طایفه سبب غلب شاه جهان این طبع که در آن حکومت بود وی گردان شده بدر بار بار
 که بخت و خود در حکایت با دشاه اذاحت عباس در باره او بر حق المانول احسان فرموده لشکری کران را بحر اسان بحدود
 نامر ساحت و چون مساکر هندوستان جبر حرکت لشکر ایران را بینه ندیج را عالی کرده بدون مساجحت بر سر فلک در غمت
 تا بعد از چندی با داسباب فراروی فراهم آمد و دیگر باره با ایران شافت عباس در این وضع نیز در دراختی پیش آمد پیش پیش
 در عایت خاطر وی گویند و چون در ایران وفات یافت بنابر وصیت او نفس در این شهر مرستاده با هزار نام و برادرفر
 و سلمی جگر در ازور حکم با دشاه بعضی او سعادت داد و جمیع مملقات بر امانت و جس که ریانه بر صد برادر بود بر سر وی عید الغر زو سنا
 که بسبب این جهت طو کاه تا دام العمر چون بر او نشان گشت معاویه دولت ایران با عثمانی در ایام سلطنت عباس برقرار
 معلوم است که در آن ازل و تواریجی از فسطاطیه با ایران فتنه که فیلی بجهت سلطان بخیل گشته ازین حکایت معلوم میشود که مسئله
 حتی که باعث مسافت دولین شود کم بوده است در ایام او مملکت آباد و دولت معتز بود سفرای اغلب ممالک هر گستان
 در هندوستان و بعضی بلاد خارجه حضرت می جمع بودند بار بار تجارت رواج داشت و بسبب عثمانی که بر عیای بلاد خارجه
 خلق بسیار از قطار زمین در اطراف ممالک ایران فراهم آمده بود و در آن زمان مرزست و قوت او معلوم است که طو کاه در ایام

که ایشان که همیشه با وی دم از محاد است میزد به دست یکی از سرداران لشکری سیرگشت پادشاه از جرم او دور گذشت و بجلاده
 و بر شمول اطرف خندودن نمود و نیزه او که نزد پادشاه روس بطور گرومی مجوس بود توسط او استخدا من یافت القدره عمر بن ناسر
 زنده التواریخ سی چهار سال و ایام سلطنتش است و چنانچه در دور سزای شهر آباد و امغان در سنه هزار و هفتاد و هشت بسزای
 و بکفر میسر یافت و بعضی نوشته اند که هر آنی که سبب فرار از نراب پیدا شده او را ایلانک ساخت به معنی نسبت به
 بیماری دیگر میدهند و بعضی امکان این است که او را مسموم ساخته احوال در سرب سبب جمیع خطای می می بود و بدین سبب
 حرکات ناشایسته و غالباً منبسطه بر حال دولت اهل مملکت بکشته و از بهترین و عادلترین سلاطین ایران میدانشند
 اگر چه در حال دولت سخت گیر بود اما با رعیت و فقرا با نرمی و مروت سلوک میکرد جمیع ندایی که در محوطه مملکت بود از نصب
 می و تغلب در بکران مین بود به خصوص صاحبویان که اینسار از نادانان توصیف رعایت می نمود و غالباً مملکت خداوند عالم حکم
 تقدیرت بر صاحب زاده التواریخ که او در زمان حضور شاه اوسط سلطنتش این پادشاه غالباً از وی نقل شد چهارده سال
 قبل از وفات عباس ثانی کتابش ختم نمود و بعد از آن تاریخ معجزی که تفصیل وقایع باقی این سلسله را ذکر کرده باشد در دست نیست
 تاریخ یکی از این خلواته مجرب میرزا نام که در کلمه نوشته که در تاریخ اجداد است در دست نهاد لکن غالباً نمی تواند صحیح باشد
 جلالت ای که مؤلف آن مرجه شنیده است نوشته است که اینچه بر وی معلوم شده اند از اتفاقات حسنه کتابی در قلمه افغان
 تاریخ محمد علی خیزن بحکایت آید و شیخ محمد علی از فصلای بزرگوار و پاد عالی خدایست و در ایام محاصره همدان خود همسر داشته
 و اوچ میسید و پده و خجیده می نویسد تا برین در تخریب و فایعی که در کتاب دی ازین سلسله مسطور است بر قالی اعتماد نمود
 سند قمر شیخ محمد علی خیزن در هند و سنان است زیرا که در قلمه که در آن اوقات در ایران رویداد و جلای مملکت کرده باشد نشان
 رفت در بیارس وطن نیست و بعد از آنکه شرف شد مع الحدیث صهی میرزا سیر زکات سانس در قلمت پدر نیست سالی بود
 و بر ادبی دیگر داشت حمزه میرزا در دولت بدر در خمره آباد بود و بر او بر در کس در اصحابان یکی از باقرین معتبر و کسان که
 در عهد شاه سلیمان در ایران بود می نویسد که چون شاه عباس ثانی جلالت کرد و در افوا اعداد که سیر بر کس صهی از دیده ما بینا
 شده است که در حال دولت اتفاق کردند که حمزه میرزا به سلطنت بر وارد و احتمال هم دارد که در جمعی قصد کردند که طعی را
 یا دستاه موده سرزنش امور مملکت بدست خود گیرند و در بر عظم طریق این در عا دلایلی چند نظامه نمود که دیگران نیز با همی رضی
 شد مذکور اما سارکت که یکی از خواجگان سزایان معتقد و تربیت حمزه میرزا بعهده وی بود از هیمی سر باز ده گفت این امر برخلاف
 انصاف بحکم خدا و رسول است دلیل شماره یک طعی به سلطنت اقلیمی بود و بدین است که بر او رس با مرد است یا با سبب آ
 و این بچگونه نیست بلکه هم رسیده است و هم می بیند در سرین در انبات تمهیل کس کرده است اگر نه این بطور خود از من بعضی
 معاند و اگر شایان می به اجیتا که سیر سبب انقراض و احتمال مملکت خواهد شد امرای دیگر و نمایای مملکت فلانها را بر عظم می
 کجا رسد و بعد از است شماره این حادثه و شام می نویسد عظمه خلائق خواهد بود و همچنین حمزه میرزا بر رو می سازد انان

خاهدانست که بجهت امرای مطلب خود با پادشاه خود و خلق خدا چنانست که دید باری که شما درین باب صبر کنید
 من بابت خود جزو میرزا انوشیروانم گفتم و پس از آن شما مجبورید که صفتی هم بزرگوار است یعنی ملکوت پادشاهی بود و در
 وی بخت براید بر شما معلوم است که بجای کردار شما چه بود این گفته انجمن بیرون رفت امرادانستند که مطلب آنکه ما
 خرنجی را می ملک و ملت و اجزای حقوق بدوی حقوق چیز دیگر نیست لاجرم شیخ عزمیت بوده بسلطنت صفتی اتفاق گردید
 چون صفتی برادر بخت برآمد نام سلیمان روحانی آغا مبارک است احسا که باید استمول عواطف شهروان فرمود که باید که صاحب
 برومی عرضه کرده اند از قول این اشاع نمود شاه سلیمان با دستان بی خفیه بعضی و تن آسان بود غالباً او حالت و ما میساجت
 زمان پادشاهت گفتا و فراموش کردی که در وقت هر ساله طرافت خراسان را تحت و تارکانت
 خجاق بواسطه بحر خردان که کوب اسبان بود و یکی از اجزای غیر خلیج فارس و خراسان را بی لب داشت امرای معتبر جدا یکی علی
 که مردی دلیر و با جو و دوست بود و نامش فرزندش غنچه داشت در عهد شاه عباس ثانی غالباً در صوبه و کرد و وقتی که در
 بمقوله دشمنان میفرستادند از بخت او را نیز از آن لقب دادند از آنکه همیشه در بیکر بود و مکر و کشتن چنانست چون جبر علی شاه
 سلیمان شغیه به در بر صحن باقی یافته خود ابد بار رسانید و دوستان وی مدد کرده در آن وقت مدتی منظور نظر او ساز گشته
 انصار تمام یافت گویند زدی شاه سلیمان با وی گفت شنیده ام بعضی از مردان بدین خود شودند که بر بخت پادشاه بسیار
 خواهم کرد علی طینان جدید و گفت بچکس مترازمین و با دوست این بختند و شود بیست و یک که هر دو در عهد پادشاهت
 بود و در حال حکومت ایران بکنیم پادشاه جدید و گفت بود و از او علی طینان مردی نیکت بیست و دو در تمام عهد پادشاه
 مصدر کار با می نیکت واقع شد یکی از امرای دیگر که صلاح و تقوی امانت و دیانت و تجارب و با سوره ملک و دولت و خوش
 و معروف بود و ج طینان نیکت است که در آن زمان منصب وزارت داشت و همواره پادشاه را در کارهای این مع میگردانست
 که روزی سلیمان بیست از نشاء شراب با حضاری فراموش و چون حاضرند مادی گفته بود با چه چیزی تمیز در او ضایع خود
 بدی و الا با این با هوامنت کجا آمدند و بر گفتن جیا بچه تارکانت کبر سن و طبعت من است که کی میگوید پادشاه گفت راست
 علی کردار تو علامتی است در رفتار من و مرا بین این طاقت تحمل نیست تو امروزه باید با جامی شراب بوسی از به قدری چون
 تناول کنی محض در بر چاره من با می آهینار کرده چون بر طلاف عادت بود او را بهوش نامست پادشاه تعجبت مسرود
 شد جمیع امالی در باره طلبیده تا در برابر اسحال مشاهده کند بعد از آن حکم کرد تا پس بر اثر آسوده او را بجای فرستاد
 روز دیگر که شجاعی طینان بهوش در حال عین بختنا یافت خدمت بسفعا کرد و پادشاه را کرده نشان گشت و هر چه در شرف
 خاطر وی کوشید فایده چشید و کارهای ملکی بر رزق وی بودی که مردی بزرگ را دست داد تا فریب چهار ماه ازین مقام
 گزشت روزی در حالت مسی حکم بقطع بدی که در سطران داد سه سالگی که با جزئی این حکم او بود و چنین است که این حکم از سر
 منی شده بچوین انداخت و چون پادشاه از خواب بیدار شد ازین خبر بر اسام یافت در عصب قه حکم کرد و دست پای

مطهر با باد است سرسبک فرج بر تبرگی از امر رفت نفاخت کند و شاه گفت تا او را نیز ثالث ثلثه قرار دهند بنابرین کسی
دیگر جرات نکرد و جلاد در شرف شروع بود که شخیلیخان در آمده خورد ابر پامی باد شاه انداخت و بخشیدن خون ایشان را و در آن
گرو باد شاه گفت جسارت کردی زیرا که مؤثران مرا اطاعت نمیکنی و در حق دیگران نفاخت پمانی گفت من نمی از بندگان
پادشاهم و بهر حکم مطیع و مطعاف پادشاه گفت ایشانرا بنویسندم مشروط بر اینکه تو بر سر کار خود روی و من عهد میکنم که اگر در
خود اصلاح دانی تو پیش ازین در مقام رعایت باشم گوید که بعد از آن وقت عهد کرد که من بویز پیرایون شراب کرد و لکن اگر هم پیش
عهد می نمود و طاعن و در من چهل روز سالی از تخت تنجیه و از کج حکمت رفت ایام سلطنتش بیست و نه سال و فوشن در هزار و صد
و شش هجری افع شد چون مرضی که سبب موست و می شد طول کشید چنانچه رفتی نفاق افتاد که تا چند سال انحراف بیرون نیامد
اگر چه خللی با وضع مملکت و احوال عباد راه نیافت لکن مردم دست جو ابر سرایان افتاده و ایشان از حرکات پاپند ارکان
دولت و امرای بیاه را بر بخانینه زد و امور ملت روی در تراجیح بنام در عهد شاه سلطان مردم از اضنی بلاد عالم مخصوصاً در کتلت
رومی ایران بنام زد و چنانچه مذکور شد شرح و قالیج این ایام غالباً از بظا به تا خود است معقول است که در مرض موت سلطان
امرا نیک حضور داشتند مخاطب ساخته گفت اگر آرمی بخواهید سلطان حسین بر سلطنت بر دارید و اگر افتخار ملک است مخصوصاً
عباس سر بار انسانی اعتماد کند لکن خواج سرایان که در آنوقت صاحب مناصب عالی بود به سبب مصلحت خود سلطان حسین را
اعتیار کرد و سلطان حسین پادشاهی طایفه طبع بود و در مرزانات ظاهره نسبت بقصی الغایه میگویند لکن این مجلس می از عیایب پند
مسترسبب خرابی مملکت شد فلما با دساد است بمناصب طایفه مرطبه شدند و بر گجا در شده بود مانند حرم حرم من و خلیکان ایشان
گشت مرکز بر کلی شایع منی قل فغن اقدام کردی چون از همه جا دستن کوتاه شدی بعد از پناه برومی آن در دست بود
و اینها همه بدو العلی که از غایبای منعیب بود که ملا محمد باقر مجلسی نام داشت گوید که چند روز بعد از جلوس سلطان حسین از برای
حکم کرد که جمیع شاهان و کلا بسیار مطلق سیدش بود برید و در نظر و در شانرا بر نیکند و همچنین سبب اوجیح طوایف فرقه
مذهب استقامت همه خود دند از بکل فرقه متصوفه که با او واجد حسین خود این فرقه بودند حکم شد که طایفه غایبی از ایشان بود و
گسند زانرا ایشان را با خراج بلده با بجلای مرضی از طرف ظلم بر اکنه سندنند از بکل شایع محمد علی حرم است که بنده و شانرا
در سالس هجرت سده با بکل در بیست سال اوایل سلطنت سلطان حسین طایفه می در سه شیر امور و خواج سرایان مردم مدبر و ابره
صمد پند رو کرده در عرض این مدت ملک آرام بود لکن این ایامی با بکل از طرفان مروت قنده خوی و حرکت انفا نیک و عظم
و سده و حکام ایرانی بمان آمده بود که سبب بیان کن نمایان سلطنت چندین سال گشت تا آنکه تحصیل اسباب شهنشانی از بزرگان
شروع سوز جگایر است و سبب انفا بی مناسبت بخواهد در مودر خان در سبب بجا بیف که در کوهستان این بود است
در و و انکست مقام دادند اختلاف کرده اند بعضی بر آنست که اصفهان نسبت به خود ابد و طایفه مبرسانه بر حق جز در این طایفه
مصر و بعضی از ساکنین این شهر متبادر و در یکی از خواج بکامان معهود است که چون بخت نصر ساری می رفتی سر سبب این سبب

و مثل او بعد از آن بشه در آنی یعنی مثل سده و اشتهار یافت و بر روی ایام احترام مملکت در میان جانان از یاد و یا هست که کشن
 سده و زانی را که فریبند مستند و اگر ایما کسی برسد و زانی شمشیر کشید و او را از میان جلیله پرورن میخوانند و اگر سده و زانی کسی در محبت
 انعام کشیدن از او بر او انعی دانستند برزاسید محمد مصفا علی که در این ادوار از سده بفرات نزد کور زجرل هند و سنان رفت
 رساله نوشته است در این ساله مذکور است که در زمان سلاطین صفویه حکام بر افغانان ظلم میکردند تا اینکه مردم بجان آمده چند نفر
 به باد ایران فرستاده و درخواست کردند که حاکم ایشان را معزول سازد و اولیای دولت مسؤل ایشان را با جایت محزون داشته
 و و نفر از طایفه ابدالی در این سفید و که خدای ایشان مقرر نموده فرمان حکومت آید و نفر صادر کرد و یکی از آن دو نفر سده نام داشت
 از قبیله مایرانی و احمد شاه که سرسلطه پادشایان کابل است از نسل او است و دیگر بر احمد نام بود از قبیله بارگزی و در امرای افغان
 مثل سرور از خان و فتح خان نسبت با ویرسانند افغان از بعضی ارضی و ساگر شدند و بر روی دیور و بر بنیان احترام این خانواده در ولایت
 نبات یافتند و عقیاب سده و مرتبه ریاست و بر اخفا و احمد درجه امارت مقرر شد و مرتبی این دو نفر در عهد شاه عباس بزرگ
 بود انستی طایفه ابدالی را در این زمان درانی گویند احمد شاه اول بن لقب داشتند و در پیش پادشاه بود و بر خویش نهاد و
 بعد از آن بر طایفه اطلاق کرد و در تاریخ طبرانی آنچه در دست است این است که در زمان محمود غزنوی وقتی حرات کرده بعضی از
 افعال و اعمال برانگاشت کردند و درین سبب بیشتر طایفه از تبعید فرج آن پادشاه از یابی در آمدند بعد از آن در کری را ایشان
 در ایام سلطنت محمود میشود و چنین بنیاد که در آن زمان خالی از قومی نبوده اند اما در وقتی که شاه سلطان حسین ریخت ایران جلوس
 کرد و جمیع طوایف صفحات مغرب افغانستان قومی تر بودند در بلاد ما نیز سینه و سباق و شقاقتان در حوالی قندهار بود بعد از آن
 این مقدمه تحصیل اسباب قندهار در ایران بر پا کردند شروع میشود از جمله این است که طایفه علیزائی که در اطراف و در اسباب
 قندهار سکونت داشتند کرا تا بمی و طمان بطور مبرسایند و اولیای دولت ایران سینه استند که در طایفه نایره
 ایشان چه حیلست بدیند تا بالاخره مصلحت در این بدید که گر گین خان عالی کربستان را بجهت دفع فساد ایشان بکومت
 قندهار با شور ساند گر گین خان از جمیع ترین و دیرترین امرای ایران بود وقتی در کربستان باغی شده دم از استقلال دو چون
 معنور شد و درن عبوی را بدل با سلام کرده سلطان حسین از کرا او همچو کرد و در این اوقات او را بکومت قندهار ناموست
 اسبابکه برای مردشانند سزاده فتنه لازم بود و سخته می فراتم آورده او را بد الضوب فرستادند چون کمانی بر افغان پادشاه
 و اهل بیعت بست فراتسکر ایرانی جمعی از مردان کله دیه که کربستان نیز همراه می بودند که اگر حاج نیز و همی روی آورد بدفع
 می تواند برده است بجز و جبر حرکت وی آنها را از اسباب اشاد کردن ایشان سر بگریبان فروردند و سر فرزندان پای مردگان
 کشیدند و حوال فرستادند کجالی قندهار به اهل آنی اما در اطاعت و انقیاد نیستند اما گر گین خان باین کفایت نکرد
 کسب کسی در سزاده و حسن ساحت و قوام ریاست او و دوام سیاست ساحت لشکر او فراموش داد دست بعضی را
 اسوان و در نواحی غنی گناده در مصداق این الملو که نه اوانا نوا قره صوبه پیوست هر کجا غریبی بود دلیل گنست بر جا

امیری بود اسپر تا بالاخره خلق از فطاول ابد جان آمد و در بهانی مغر بابد باز این کسب کردند و شرح مصائب خویش اعرضه
داشتند نمودند تا کسی بحضور پادشاه راه نمی یافت تا اینکه یکی ششماهی یاد کرد که در عرصه ایشان نظر پادشاه ایران در سیه
و در شان کرگین خان هستند که این عرصه داشت با خیا است شایسته اعتماد است لهذا برای سخت از سینه سلطنت صادر
شده سفر تا بوس به با خود مراجعت نمودند و صورت و اندام با ایران در میان نهادند که کرگین خان که در جمیع وقایع مزبور به استقامت
داشت علی فرصت یکیش نام در صدر اتقارم براید از جمله امزای مغر طایفه طبرانی که نام خود را در عرصه ثبت کرده بود نیز میر
دیس بود که بمالات نسب با مکارم حسب محمد است از روی سب امیر عبدل زکات و بعلاده کلا سزای قند بار که منصبی علی بود
داشت در روز نظار و قلوب خلایق بچشمین رفتار و نیکی گفتار و ملائمت طبع وجودت خاطر و بر او فنی تمام و در سوخی بالا کلام بود
کرگین خان اورا مصدر فساد و فتنه دانستند و بهانه جرمی یافته حکم بکس او داده و اورا معتقد با صفهان رساناد و کتوبی
میر باولهای دولت داشت که آرامی قند بار خوف بکس این مرد است لکن او باید به حال دولت برابر است بر این شناخته تا
چون میر وین با صفهان رسید جسدی طول کشید که از او صماع در حمار ایران و منصف عقل سلطان و اتفاق امر او عیان بچوئی مختصر
شد و بچهار باد شنان کرگین خان در ساخته تا در صحنی حاضر خواه با قدر خود از شهر با و راه رساید و تفصیل مطالب خود به درختان یا
کرگین خان به معروفی داشت با بجهل سخته عقل پادشاه را از دیده و بر سوره زبان امر را از خبریه و بکجه نقد از دل سارر مالی یافته
در جرم امزای که با نظام داشت در آن اوقات که محاسن بقدر بار مراجعت نماید موافقت لکن در صناع در خاطر ابران
اورا بچهار لالت دیگر از دست و چون میدانست که تا کرگین خان در قید حیات است بل امر او قابل محال است لا جرم جهت
بر سینه سوالی میخواست لکن چون دید که بچهل شتاب زوکی کار پیش میبرد و بفرم زیارت که جمعیت طلب سیه و کله سادی
از علمای اهلست گرفت که محاربه با شیعه قطع و قطع اینطایفه موافق قانون شرح شریف و مطابق احکام ملت صحبت هستند
چون از مکه معاودت نمود و آنچه غریب اتفاق فساد که میر وین با واسطه کار با می خورد صورت داد و آن این است که
تخصی مجوز النسب و مجوز الحسب از ارامنه که در بعضی اشل اسلام استحضار است و در ممالک عثمانی بعضی خدای
از وی نسبت بدولت روس ظهور میدهد و با بازی سحر است از شهر ظهور است تا که در ابد سفارت ایران امور سالی
مسؤل در می حاجت مخزون گشت و بسیار اش خدایات سابقه با است و بکر متشینی سده داشته که در بچهار این بود که سر
قدر عالی البحاره که بچشمه الحمی و بجهت دوست ارکرت منافع است به بار این لطمه هر چه بچهار این بلکه ازین مکر فانه علی محمد و احیای
خود بر سار جمعی زیاد نموده و دیگر قوم روزه و جمع کرده و چون مرد و کت با را را رسیده سوز ساحت که او را سلطان و ستان این
بچهره جمعیت نجه و عمده سهار سار و سب روس سهاره چون سخته سزاییدن و به اتم و سخته سزاییدن پر سخته سزاییدن و به سخته
سختی خبری کسی که بصاری حیایان را که از راه در احسان و بکجه در جمع سهاره سخته سزاییدن سخته سزاییدن سخته سزاییدن
الاسفای و اختیار و ستر سخته سزاییدن سخته سزاییدن سخته سزاییدن سخته سزاییدن سخته سزاییدن سخته سزاییدن سخته سزاییدن

که کین چون شوهم ساخت می چون بیدار شدند که علی انظار ای ایضا سعادت نماید بخت این شد که سبب سابق میرویس با اود
 بود بخت از سر سادند بجان اینک که کین خان طبعیانی گد میرویس بنا بر دوست قدیم سدر راه خواهد شد که کین جان این صورت
 در غضب ختم در صدد انتقام بر آمد میرویس از خیزی بود که اذنه حسن نمایان می و او راه او اود بود که کین خان سانه بخت
 ذلیل کردن دشمن با پی پیغام کرد که حضرت اسد می وی فرستد چون بجای بطلد حکم میرویس با سالی قبایل جمع کرده میرویس
 و او قدر با اینسان در میان نهاد و آنها هزاره استماع بحدت عرف حبت در حرکت آمد میرویس با معاوسته تر غیب کرده
 و سو که یاد نمود که معاوسته وی از جان مال در بقع خواهد شد میرویس در باطن خوشود او را در ظاهر اینبار بجز بر فرمود
 گفت بهتر این است که تیر در جواب عرضت ساند از خود بچی واریه در توجح و نامت با تیر و برین اعتماد نماید و
 چنین کسی که انتقامی شد به اردنستان شایع ایم کتبه ایسان سکوت کردند به جان و کتبه و تهنیه و قران بر دای عهد بنا
 قران و سو کند جو در در گفته هر کس مخالف کین خان است میرویس خیزی بگو سطر که در خانه پرورش یافته بود با م دختر خود
 بکر کین خان فرستاد که کین خان قریب کرده جان است که میرویس به ایضا و دارد لند از آن بعد اقصی الخابیه بر امات خاطر وی
 بر داشت میرویس بر جنای و امود کرد که صد مات چنین فراموش کرد و اظهار عهدهت و در خواهی ای بجائی ساسد که کین خان
 بروی کمال اعتماد حاصلت تا روزی میرویس اورا یکی از ماغهای میرویس بفرود عوت کرد و کین خان نیز بدون خیال اجابت نمود
 حاصل اینک حال که جمیع تبعه او در آن صیانت نفل رسیده و میرویس با بر کین خان رسیده و راسب دی بود اگشت و با
 افتخاران که همه اسامی غلامان کین خان بر خود گرفته بودند روانه شهر گشت و رفتی او در شهر شده به مار یکت بود کسی خبر
 شد چون بسیار خبر رسیده بر سخته غلجه حملت بردند آنها مان نیز و بعضی که در روی بکی بخت من امر که شده بود سردی بود
 و بجزی سخته غلظان همه با هم دست داده شهر با سالی سخته من از آن در اطراف محلات را در داده که هر کس از خانه بیرون
 بیاید و مسکر ایرانی را باه ندهد در مان خواهد بود سایرین اوج کین خان که باه گاهی با شده عالی احواله نمیشد گفته افتخاران
 جین افتاد که ششصد نفر سواره کین خان در رفتی که اینوا گفته در پیداکش یکی از قبایل مانور شده غایب بوده صد مرتبه در
 با همستی و امر حاجت کرد در دهنور در دوازه رسیده بودند که او توب و نصحت که از سردوار باسی قلعه در مایستان ساید
 که قدم بار دست و طاکم اریامی در آمد میرویس با هم از سوار سخته از انسان بیرون تاحت کین خان در احواله جلای حوق العالی
 ظهور رسانید و ویای سخته است سوار دشته تا جبهه در جکت قائم بود اما لاهره به پیروی تنهاست و روز باز وی مرداکی
 از جکت و تمثال سخته صحن یافته بین از صد مات زنا و کز انسان رسیده در دوازه جبهه حشت از دست بر میان از اهلان
 سمیت را دیاد پذیرفت از اطرف سخته چون قدم بار وجود سعادت سخته و سخته میرویس امرای قبایل جمع کرده ایشانرا
 از عواید حریت دهند ایدر قبت با دوری بود و گفت که اسن اتفاق کسیدر بجز این دلت از کرون اندر ایم و سر ماراوی
 و آراد کی در میان طلل عالم را از ارم بعلاء و اینک را با صحنین فرود صال را لوارم بهت جمع سلیمان است و جکت با اینسان

فی سبیل اللهین گفته و خواهی علمای که را با ایشان بود و گفت بر صدق این شاه شاهیدی بر این اقامت بنمایم نمود و چون بجهت
بعضیهای غیرت و شریعت بود میان شد اکنون بر کردار قیام بر خیزد و در خدمت محمدان علم را در متابعت
شخص اختیار کند باید از سکوستان ملک حتم پوشند و در اقامت با طمع مدارد بگفتان بر صدق قول امان کرده و او را با ایضا
سوزگه بنماست و موافقت خویش طینان دادند و از اسو چون انجیر ایران رسید در حال است بعضی لشکری بنمایند
وی مهر کنند محمد حامی جان باجی را از وی فرستاده تا او را رسد به یزید با طاعت خواهد فرستاده چون بقصد باره رسید و امر وی
طلاقات کرد و خواست از طاعت ایران در سوخته خاست علی بر انجیر ساید میر و بس سخن از زبان وی گرفته گفت تو بهداری
که عقل و حکمت فقط در بار و حمت منسوب است و در کوهستان یافت نمیشود یا شاه تو اگر تو است کاری بر من برده اینچنین
این سخنان بلا طایل بود این گفته و تفسیر علی حکم داد و حرکت نیز بر ایران از جواب تعطلت بدار نکرد چون جرجس فرستاده نسبت
محمد خان عالم هزاره که در هر که با میر و بس رفت و او بود مامور ساخته که باز و سازد او را لال و عطف نکند و بدو چون محمد خان
میر و بس با بنیاد و اطاعت خواهد میر و بس در جواب گفت حدیث را شکر کن که حق معاجست تو تابع است و آنرا تو بر چون دیگر
مادش جوین بیانی مردان بار و باره بقصد مدکی خواهد اما دستیزان بیکدیگر کشند و متمه بای کشیده شده دو ماهه در میان کوه به
رفت مگر آنکه باید شاه شاه منگوب و حکمت تنها سلوب نمود انتقام آتی بود بگفت بهادران امان آلات دست خاتم
که بجهت منبری محمدان ایران عیال کرده است آنچه که در پانچرخان بنده سلوک شد لکن در هر چون فرستاده من بنده گشت آخر امر
چون اولیای دولت دیدند به جریک چاره نیست بگام هر اسان پوشند که سرها مان روده و فی انکسب بی بی که با این
افتاد معلوم شد که بنده هر اسان بها کفایت کار خواهد شد بعد از توفیق روزه و لشکری کران و مهم آورده و در همان والی که فرستاد
که بر آورده که گریه جان و در جلا داد در ستاوست از عجم که هر سردار سپاه ساخته با مقام چون علم بیست فقه با کسبیل بود
خان با میر و بس معاهداده امده انگشت فقه مادره امده بود و آنها اسکمه محاطت ستمتعال اشوتی خواهد شد سر و خطه ستمت
تسرو خان رسمی سده افغانان چون راسته بگردد حرکت هر تی بیست دست امان بسته مراد گویند مدور در هر جلا ایران
پس نهادند و اما سب که میر و بس بر آمدن سینه داد و در هیچ آدمی که در هر وقت هر طرف بود و اما روی
استیاد در آن سینه و سینه چیلو در راه از آن سینه و سینه تا بیکه میر و خان سینه و سینه او در آن
سینه از آن سینه و سینه که میر و بس بر آمدن سینه داد و در هیچ آدمی که در هر وقت هر طرف بود و اما روی
بجز از ایران ستمت فقه در جلا داد و در هیچ آدمی که در هر وقت هر طرف بود و اما روی
رو به بعد از آن سینه و سینه که میر و بس بر آمدن سینه داد و در هیچ آدمی که در هر وقت هر طرف بود و اما روی
از وی در سینه و سینه که میر و بس بر آمدن سینه داد و در هیچ آدمی که در هر وقت هر طرف بود و اما روی
و در آن سینه و سینه که میر و بس بر آمدن سینه داد و در هیچ آدمی که در هر وقت هر طرف بود و اما روی

و گفتند اگر بجز ای برادر بختوانی حرکت نموداری در میان نخست بخیل و تناب زدی مکن میر عبد الله با بعضی از یاران موافق شود
 کرده بعد از تقدیم هفتاد و چند نفری بعنوان رسالت در بار ایران فرستاد و بنامی معاشرت و بر سر شرط نهاد یکی از آنکه هر یک
 از آنه سینه سابقه از افغان میگردند معاف دارند و دیگر آنکه لشکر ایرانی در صفحات قندهار نگذارد و سوم اینکه حکومت افغانک
 مخصوص بکافران و غیر محمدانند و سلطنت ایران دیگر بر این حکومت آید باینکه چون امرای مقتدر افغان از کسب معاهده
 بختیار یا بخت در چشم رفت میرز زکریا میر و بی محمد که هم از او ان جور می آید بزرگی و ناصیه او بود او و میر عبد الله را
 اینکه فاصبت حق خود میدانست چنین میداشت در ساخته و محمود با چهل نفر از اجناس افغان کرده بسرای میر عبد الله فرستاد
 وجود هم در وفاق او که داشته بود و در جوده او را با هم رسانید و پس از آن بدون آمده با حضور مرا فرمایند و از حق خود
 و بدولی میر عبد الله و خانت کار او سخن بر آمده گانه باینکه عیش در باب معاهده نوشته بود با ایشان نمود و از اجرام امر حکومت
 او اتفاق کرده او را پادشاه قندهار خواند و در آن اوقات بروج و مرج عظیم بحال سلطنت ایران راه یافته بود و یکمست تان
 و از قبایل کردستان که مذمب اهل سنت دارند تا پشت دیوار افغان رسیده بودند شصت و یک نفر کلاه افغان بکنت بخت
 از افغان ابدالی صححات خراسان را در معرض منصب و عارض در آمدند و در افغان قبل ازین مقدمه هرات را گرفته بودی
 استقلال بر او داشته بود او لبای دولت ایران دفع اوز بکنت و ابدالی با مقدم دانسته سی هزار لشکر بسرواری صفی قلیخان سپارید
 ایشان را فرود کرده صفی قلیخان بجانب هرات در حرکت آمد و در عرض راه با دو از زره بزرگ او را بکنت برخورد و ایشان را هرات
 نموده قدم جلالت پیش نهاد و افغان با پاره نهر از او را ابدالی سر راه بروی گرفته از طرفین استقلال را بره قتل و جدال استقلال
 دره بدند و از طلوع آفتاب تا زوال خورشید در وسط آسمان حربه با این در پیشین کایم بود و غالب از مغلوب مشتاقیم در این دنیا
 اتفاق افتاد که سبب بر زمین بر ایشان گشت و آن این بود که نوچه پان ایرانی جمعی از سواران لشکر خود را بطله سواره افغان سپارید
 نوپ را ایشان سینه و چون افغانان توپ نداشتند سواره ایران میبودند اصل بر عمد زوده کوچ کرده و بدین سبب استقلال
 در افغانک در عساکر ایران میدانند غنیمت مطلق را در بافت و فرصت همیشه دانسته کیماره حمله بر و پای نیاست
 ایرانیان از جای گنده با طرف بیابان برانگه شده و افغانان ایشان را تا چند فرسخ تعاقب کرده صفی قلیخان که در
 لشکر بود و میرز شمس میرزا از سیاه ایران در بخت عرصه دمار و بوار گشتند و همیشه عراده توپ و جمیع اسباب
 و امانه ایرانیان بدست دشمن افتاد و سه هزار از اطفال ایرانی در آن حرکت بر خاک افتاد اما بعد ازین صبح یازدهم از وی زادگان
 استحکام یافته حکومت ابدالی هرات ناسد علیرانی قندهار استقلال یافت و در همین اوقات بود که افغانک مسقط دست
 صلب رحاب بر علیق فارس گشته و صححات را به صرف شد و اولیای دولت از پر توکران حکومت کو استقامت حث
 چنانچه بختی سخته سخته طلسمه بدکن با اعراض بر با در و طه علیخان سردار لشکر ایرانی چون از بد مانوس شده بختی محافظت
 با در که در آن اوقات در معرض حملات اعراض بود در عساکر او در بر با کرد این بود و بسبب سبب نواحی محمود

ذکر سلطنت شاه سلطان حسین

باب

شیخزادان هند چون این اسم افروز و نوری گشت طبع سلطنت کرده اند راه کربان بیزه ایستادند که چون در این با بجزای این باب
 و گویا هستان بخت حرکت لشکر با هم می بود اما چون این نافع بالغیبه موانع صفحات و کتبه بود این جهت بار و دانا که بعد
 امکان در بختبرداری فریب بسیار بکند چون بر سهولت شود کوشید عقل را که در صفحات کرمان بر حدیث بر مردان و نافع می در خضر
 لقب شده در ملی حین و سون فعال بگویی کرده در عقبه و ناگاه بود این آید بار نامی تا او شده باشد بدون سعادت
 تسلیم نمودند محمود ابواب جور و ظلم بر بالای و سکه آن ملا و مفرح و انچه همانند است در حالت ماولان نامی که ساه
 لطفعلی خان بد در عباس با خراج ایشان نامور گشته در یکت جنایت همچنان اجناس فرزند کرد که مانند در جانی و در کمر خند لکن
 حال عالی در آن بسمه شین کالشمین از مصداق آسار بود جبار و قبیحی ایستاد که این را در معلوم دولت حضرت است
 سیاه افغان شتر عدس هر لی ملک شده بود با عداوت لشکر ایران علی ای بعد بر حدیث همان بدست نه نمود و کرس
 دیگر جهت خدا بود که سنجاق سیاه مستول شده و لشکری کرد در شتران از آن آورد لکن است تمام ای و نشانی است
 بعدی یاد در بالای انصهارت شده مورسات از همه اعدا و جنس در اب و استار حمر شده و چون در شتران
 و نمان لطفعلی خان بر آید اسپانی از آن آورد و مد که در سرداری معمول گشته و لشکر با آن آمده بود در شتران انصهارت
 مروط با حراتی برادر شرفی لطفعلی خان است که در زیر این عظمی مملکت بود و نسبت با سلطان احمد ان بر سارید اگر آن بیانی است
 زیرا که در ضمن بخت است خبر معلوم بود که در تمام سلطنت ایران در آن و نمانت بر جرد صبح در است ای بر ملا نامی حیرت حکیم
 ای سلطنت هم شتی بخونکاه سلطان بنده و آید از جواس بسیار کرده بکوسه که خند این نه که تری ای و بهت فعال طایفه سلطنت
 و کانه می در این باب لطفعلی خان که بوالی کرد استار بومنه و نشان سپید شده سلطان سپهر بر اسب موافقه مدنی از حرمین خبر بود
 چون بحال آن حکم کرد که در زیر چار و در لعل سانشه اما بسیار آید ایشان سدا و ایند و جنین از جنین مجرور و نمانت و بختی بلکه
 نمود خود بر بر به در آورده لشکر نمودن گرفتند با طلوع آفتاب در آن راه که در ماه بوده بود و باید بنفاهان و تیر
 سه هزار سوار کرد با صفهان حمله کرد و این را بسیار معلوم نشد سلطان سپهر در حاکم بر که در برادر اخفونان بود
 بجای حرمین می بر آید و در این جهت بختی بطلب بخت که در حرمین معقد شده بود پس لخوا احمد در از راه رسیده بود
 یکی که اگر او بختی که در این باد استاد دعوت کرده بود در بکر بکر چون در است است و نمانت در نمانت از راه رسیده است
 و مکتوبات میگردد و در یک جوی بدین استا بلیان گشته بود در می در سر فرزند از وی عقیده که بکلیت استار حرمین
 سلطنت حرمین و صبح ساه سلطنت حرمین است لطفعلی خان که در سب در عیار نامت ساخته در حرمی که در حرمین حرمین است
 پس سه هفتاد بلکه بروی بود در بر در نمانان خود در آورده سلطان است که او در نمانت از راه رسیده است
 بجز بر این بود که بعد از حضور سلطان بر نمانان بر کرد و قصد در نمانان بعد از لطفعلی خان و این حرمین بود و در سب
 اریح خاطر و کس از غلب بر روی مصرین در نمانان و فصل را که در معلوم نمود و حرمین که لطفعلی خان در حرمین

آمده است در دوی سبب درشت بختیم شده و دخی که معلوم شده جلال پیوره بود موجب نشاد و انبساط الهی در خانه گشت
ازین مروارید می شود که آنچه حدارگان سلطنت ضعیف و محول و لیبای دولت ضعیف بوده است دو یکبار در قلع ایستاده بعضی از
طوایف را که در غیاب الی کریمان بن ملاذ ماخره و آنچه لازمه ناست و ما راج بود بحای آورده و چون الی فرضی بجهت انتقام
ایستاد بخت و ستان و امر بر سلطان حسین مستقر کرده او را بر این دانستند که فرمانی بوالی فرستاد که متعرض لریک بسوزد ببارین و الی که
یاد کرده که مادم العود در خدمت این پادشاه تمثیل از نیام کس که از کینه از بعضی لیک گشته نیر و او را ناعنه و دشمنی لیک گرفته جمعی از الی را
قتل رسانیده مانعی با یغاکر دند افغانه ابدالی غالب بلا و خراسان را ناکت شده و آنچه گرضن شده استند و زلزله در تبریز
که سبزه بکلی حراب کرده و بقول بعضی فریب شتاد نیز اعلق از آن بقیه بوردن هلاکت افکار و در واقعا کتافی خلاصت العاده در
جوان و فغانه عارضه بود که چنانچه فرض افتاب در نظر باسخ میبود مردم عوام از بهی متوهم شده از انما غضب
السی و استند و همین اتفاق گردید بر ایکه بصورت علامت خرابی اصفهانست یا با تثن بر زلزله بعضی از الی در کستان که در
واقع تصویر داشته اند میوید که در تابستان سنال بود کشف تر از نوات سبایش بود لدر نکت اصاب تا حرب دو ماه مثل
خون نظر میاید مجین گشته شد که علامت خونریزی زیاد است و بد بواسطه درشت مردم بداده گشت خلاصه سلطان حسین
سرایان و جوانان کسب نواقین حرم همه آهتر سرورین رفتند و در الی منظر چار زرد بهر زمر که در میان و نصب در رفع
قصای استانی میوید گشت که در راههای حاجت را شهر تراج میوند و استعمال اقسام تراب نجلی موعوم شد و طامه داد که چه
ما از افسانه مردم در به که سفار و باس بر میگردد مثل انیکر توبه و انابت فقط شده بلای اسانی است و لهای مردم فشر
نست و جهان نیز از آن ای بزرگت مسعد مردن ایستاده اند در این اوقات بود که خبر آوردند که محمود با جت و بخت
اسکر افغان و بچو و محل یار شده مردم یقین کرده که چین سبب غضب الی و خرابی خلق است که مجین و طامه داده گرفت
و د احمد را محجم ساخته بود در شتاده محمود و در انصهرای سبستان گشته گیران در آمده و بدون رحمت شهر کرمان ایستاد
آور و لکن هر چه کرده است نتوانست بگیرد و ما امر را در ضعی شد باینکه دو سزار و با افسد توان گرفته از سر قلع به بنزود
بموسن انیکر لره تیر که راه پراکب طلعی است بجانب اصفهان پرود از زاد با بر طرش بزور گشت و خاست بزور یکدیگر
توانسته بجانب پای تخت در حرکت آمد چون بچار سمرلی اصفهان رسید و او امر از نزد سلطان حسین نزدی بر سالت آمد
و یا نرزه هزار تومان بر می عرضه کرده مشروط بر اینکه دست از ناخت و ما راج گوناوه کرده بجانب شد با مراجعت کند محمود
چون از اینی ضعیف ابرایان و بهر می که از وی بر ایستاد غالب بود و استباط کرد بچواب پر دست و حرکت کرده تا کنگا بادید
که در دست فریب زو فرسخ و فرج با صفران و چون یقین داشت که ما ابرایان در انعامه الی بدی خواهد داد خدنی دور
از می خود بجهت اورد زنده در پاسب لشکر افغان احد افسد بسیار است بعضی که به فریب بچون حرام میرسید و برخی
بر اند که از بیست هزار سوزند تنی در این سال و در ختام بطبع میان با بر لطف شده بود به بعضی دیگر که محاصره دارند

کرمان و شهر بزو از یاد آورده بودند لکن بعد وی از طایفه کبریا بایستد اینکه اگر محمود منصور شود از علم و بیداری که سالها با آن بنیان
بوده است چنانچه خواسته باشند بشکند و طبعی شده بودند و خوب در سکر افغان نبودند بزرگت ندی استند این بود و در
و انعداد لشکر که در محنت زینت محمود ابرار را بشوید کردند شهر اصفهان بر گنا شمالی زاننده رود واقع است در دور منزه
کشیده شده است و رودخانه از تپاسب جنوب شهر سیکرده در بهار آب رودخانه زیاد میشود و نوعی که در نشین ابران محنت
در زمین بود که محمود با اصفهان آمد و در آنوقت فریب سینه مراغه خوار در اصفهان در راه شهر از طرف رودخانه
فقط بواسطه طمانی بود که بر رود خرو بر بجهت مرور ساخته بودند بزرگترین بنا پالی است که سی و سه چینه دارد و بیاربع چهار
طرف است و در هر طرف آن بر عرقه سقف ساخته آمد و پست چنانچه یکی که سه متر از قدم طویلی بنا و قدم عرض است
بهین پلی می پویند از این بنا با چهار باغ میماند و از دو وجه چنانچه در جهت های چهار جانب طمانی است در هر دو جهت
از چوب و راست عمارت سلطنت و باغهای نیکو این در یک جهت چنانچه که بطرف جنوب و دعا است شش شانزده
اساده و در یک جهت جلغا لشکر که در باغی تخت جمع بود و در تقاضا نصف عدد افغانان بودند و تقاضا نصف عدد افغانان بودند
و این واضح بود که اگر محمود جلغا و عباس با در ایام تصرف میشد امکان داشت بعد از این طمانی است که استند و در
مدار چالی داشت از دست به بند چون راه بر سلطان حسین غلبه کرد و از راه در باب دفع محمود و سورت بود محمد طمانی
که در آن ایام در دست داشت از روی عقل صلحت دید که در شهر باید و سردان بجا نظمت حصا میوشن استند که است
لشکر افغان در محاصره بود و کرمان که می توانست از پیش بر دین از پیش معلوم میشود که ایشان اگر چه در میدان عرب کوی
بسی است و دیگران میر باید تا در محاصره دسی مدینه بنابرین آن سالم است در سکر است و جلغانه که رفتان بر دایم
با این لشکر خورده و خواهد داد پالی اصفهان که بنا و وقت بر دره شده اند ممکن نیست که کاری از پیش بریم سلطان
حسین این باغی بعنوان استند لکن در ای عرستان که در آن مجلس معهود است از اجمل برین و عهده کرد و بجزارت حرج
تا مشرد این بر خلاف آن فایده نمود و گفت اگر در وی مثل محمود با شنی اعمال مسرور با باغی تخت سلطنت بر در محاصره کند
و مادر میان شهر از دست کرمان و مرسان بنیم بهترین است که شهر که بان بنیم چاه شده میبوده پس بسمه دعا که در میدان
بیرون تا حنه مردان بگویم و مرای و منان چاکه با در گنایان سهم ارجله صفایکه جز طبیعت رانی و با عسرت ابقیه زینت
ارسان بر طمانی خود بسدی و خود کاتی غریبی است که در هر مرتبه از مرانبه که کی سمعی در ایشان ظاهر است و چشمت علی شکر
و چینی بود حتی پشته جهان بر که اول زنی در بر او قول کرده بود بلکه سبک است و در لکن رمان و صبح سکر و ستادی که احیاناً که جلغا
بود که پیروی و غلبه بر دشمن مجال است زیرا که نازت سپاه از این دو فاع که در بیت مجلس خضاد را می بود و در آن است
با بچه نجا بهر لشکر ساری با بیست هزار و سیصد مرد و در دست چوین چنانچه در رسید مغالبه و لشکر بیارمان
که طرف لشکر ایرانی بردناره و پیشان البسه فامر ساخت و شامه اسبان بهر زمین و مرتفع اسان هر دو در میدان

تا آنکه جنگی با سبب هجوم و احتیاج بود و در قسمت دیگر اقله با سبب باغ و رود های سرد و نامی باره پادشاهان سبب آنکه در
حواصت خود نیندازد این گنبد را تمام که در جریب و در حاشان بود بره و تمبر ایشان بود همیشه لشکر ایران در تحت اداره
ستم خان میرنوبت بود و در راه االی که حشبان بود و میسر بود که محمد قلیخان در بر حکم میگردانید و اعیانان با با اصفه در صورت
میسر و و االی در تان علی مردان خان با اصفه در معادست میسر و بعضی شده و جاسین مزبور همه سواره بود و در عدد ایشان
قریب بی هزار میرسیده و باره و توپچی نیز فریب میست هزار در شمار میآید و بیادکان و توپخان در عقب سواره این صفت در
سوی که مطهر یعنی که فاصله با این جاسین بود در مقابل ایشان واقع شده و همیشه خود را با مانان قدسیده و خود با جمعی از بنادان
و در طلب فرار گرفت و میره را که غالب گیران بود در بصره و قهقه ای می که یکی از ایشان بود و اگر است و چنانکه سابقا
مروم شده اصفه سبب اشخاصه از قتل قویست و جزیره اشعه که در ستر جورگت و در بنور که را در اول حاکم و در وقت میمند
نکابدا شده محمود در قلی سوار گشته در سبب محفوظ رفت و لشکر را از اسبکات ترخینب و اینسار را در ماسی که در ایام گذشته تحصیل
گروه بودند و اصفه نیز در آینه دانشنده یاد آوری بود و وقت که فتح گنبد دولت اصفهان با دانش ستاهست و اگر مگر بر
چون که بر گاهی در آید بشود سواهی بر جراتی اصفه نویسد که بر از ابرار عظیم و سید و دیگر در ایام سابقه بر ایشان به فتنه برسد که ساحه کتیبه
انتقام نخر یعنی بود و القصد جکنت بتروح شده همیشه ابرامی بر میره افغان حمله کرده و نیز از اتر لرل ساخت و و االی در بستان در
زده از عقب به در آمد و در وی افغان را پیدین گرفت میره ابرامی که در کشت محمد قلیخان بود و همیشه افغان حمله بردمان
گنبد و همیشه افغان بود سالی جنگت که از گنبد است و اسیان و دیگر گشته از این انانگت کرده که بیگت ناکا با افغانان که در
صد ستر سواره در وقت سرکیت و گنی ظاهر شد و بیگت سلبات صعب پیش سواره ابرامی مثل برکت در تحت فرود سبکت
و ما با بقی نشتند و اندک که چرند اندک و گنبد حمله ایشان را پیش برداشته و امان اصفه افغان قدر می ایشان از انقاب کرده
چو در و در عقب و سبب از اینی سر در چون دید لشکری به محافظت توپخانه نیست فریب همیشه دانسته توپخان
حوصه همیشه ساخته علم که با بر سر با نیز که در وسط است و بودند فریب بنقند سر از آن چو در برند که از توپخانه خود با ایشان
توپ ایشان را گنده شده که سوار ایشان سبب گشتن در با این شده سبکت بر ابرامیان افغان و بسیاری از سواران
سرفر گرفته با جمعه بجا گشت خود ستاننده سرفراست که ندان سبکت سست و فرج عواد و اناسی آلی که که فتنه پیشین از فتنه
از دست و از عدد متغولین ابرامی دو هزار زیاد بود گشتگان افغان نیز همین فتنه میرسید گویند که بعد از سبکت بجبال انگه
مسوا و حمله کرده باشد افغانان ابرامیان با انقاب کرده چون خبر میواقعه در ستر تا به رسته قلی و اصفه طرانی نام بر دم روید او
و سلطان سوز بر گنبد با ابرامسور رده و انا به که اصفهان را در آن کند با حصار عساکر محمد سه فرمان و به وقت
چون شهر حرا و یاد شاه عالی آمد طرا حاکم عظمی کجا در دست و در اصفه عساکر گنبدی مسارا را احاطه کرد و کار بر ایشان
سبکت حواسد سبکتان را می کرده و اظهار بره و حق بخت بود و محمد قلیخان و جمعی از ساری دیگر بر این اتفاق گردید و انا

در استان پسیده و کت خروج باد شاه از پای سخت گریز است و باد تا سید تواند دور از خود شکست جرمی نگا بدارد
 حسب برزنی ره را خواهد شد و چون به درخت دیگر از آن بر سرع خواند موردی و االی اختیارند تهیه اسباب مخصوصی
 برده و نغذیه پلما را استحکام دادند و با دارالقیمه نمودند و بر چایر با کرده توپها را بر برجا کشیدند و از آنجا در عهد شاه جهان
 برکت مورد و اشام عواطف و احسان خایات پادشاهی بودند از آنجا که شاه جهان از خدمت معاندانست و کتای
 از خود ایضا بیدریشان مقرر کرد و فرمود تا االی در بار نیر پادشاهی عظیم و توقیر سلوک کنند و همچنین سالی غیر از خوار و خوار ایشان
 داده تا در این بخت خود و صحت دهند و بخت ای که از نغدی - احکام مسلمین معون شد معبر بود که در جمع قواعد سیاست حسب
 قضایان با مسلمین بتمکات شده و بدین طبع بده هم در عهد او در همه حقیقت نرخی کردند و در عهد سلطینی که بعد از وی سلطنت
 کردند بیشتر بتمکات من در راه نیر بسته اما از ابتدای سلطنت سلطان حسین کتای درین برکت و خون این بادشا و صحت العقل
 از حیات طبخاتش من خبر بود این طایفه سبب تا در هر بد عرض بعضی در راهی دولت و اما پای بخت در آن بود
 درینان رفت و احکام به به درجه آمدند که اگر مسلمانی بمسور بگشته قضا من بر او نیست مگر ای که قدری معین نکرده مورثه بمقتول
 این اسباب ایشان از نظر نای مردم انداخته عرصه استخوان و استخوان را باس که در بزرگمندی سبب بیزاری رعیت
 از حکومت سلطنت محبت نیست که در هر نای اماسی مملکت نظایفه که این نوع سلوک کرد و از آنجا خواهد کرد سایرین
 مذموم اندیشید و فرمانی بام از آن صوابه که چون بادشاها در میان سایر راهان و نوق در و بخواهد نوعی خاصه خود از ایشان
 ترفیب دهد از باب در در زمین همه با سلاح بد ما یاز نسائی مانع بود چاره کان ساده در آن معنی به موجب سیاست و انکار
 سید بر حسب فرمان بده که در جرم مکان و استخوان سلاح با خود کرده روز دیگر مری سلطنت شاهانه و ای معصوم ای که با یاری
 خدمت بچرخ کسند سلطنت انسان کوفه گفته که به سار از ایشان غنا و دست موعی بر این طبع معاصر شده
 مواد شده تا با این همه در صند مردمی بود که در این مقدمه خیانتی از ایشان چنانکه بخش اعیان طاعت به در میان رسیده است
 اگر چه از خود و نغدی بگویم مستباز بود و نکل نه این بود که حکومت افغان بهتر از ایران و امید بلند بر اسب در زمین بسته
 و همین سبب بود که قبول کرد که هر نای با محافظت علما تا مری شود و اجاره معاندت استار از خود در بند و چون بد
 که نوج فرورد کتای است سبب که بکند و کوشش این نصار از برگردید الفرس صدراعظم و دینا بدست در بود و چای
 در آنجا که میسوی جبر و عیب مری که از صفایان را االی مراتب استیلا یافته و نای سار بر نود و بیست شده نظر
 فرج ایاد حرکت کرده فرج آد نغدی بود که سلطان سیر با کرد و در داد اجا، اصفهان سید راه در و ان بصیرت و ادبی حکم در
 و با اعتبارها کتای حه ان بنا کرده بود و کتای نغدی نگاه بسته است تا در خیر در راه حرکت عظیم در نکل مکتب حضرت سلطان
 مصر سید و بچارگان در ستاسکه از حراس حکم اسفند و نیک کتای حرسه نغدی بود بنسار که از نغدی بود که در معنی فرج آبا و نغدی
 نورش برده کلی در جایی برود از نغدی مخصوصان برود و نگر در ایاد نغدی نشو ساید و در االی بر ستاس

درخواست کردند که اگر امتیاز با ایشان به هر خصم از حامی خود سپردن خواهد کرد مگر منتهی طلب جوانی است و از داوود لطفخانه
 ابا کرد شب دگر نمانان مورخ کوه کلی در دیوار حصه نخوده و فیلی در اسخار و در مورخ را بقدر کفایت و سعادت دادند و همایشند
 که در طلوع آفتاب پودش بره از مسه جمعی را در یافته تسلیم قلعه را صحتی شدند و باطله منتهی طلب کس فرستادند و قرار بر آن شد که هفتاد
 هزار تومان در خواجه و دختر باکره و قایم نفوس و اموال خود بگذرد و بقا با در امان باشد و چون در ادای مبلغ مرزبورها و فی فرستادند
 مال الخواجه که در خلفا بود عادت کردند و چند نفر از اعظم ائمه بکینه سخت گشته اند این همه وقایع رویداد و گذشته ایالی
 یا می نشت هر گونی که سببیت بحسن افغانان شود نگردد محمود پس از انجام امور خلفا به بنخیر افغانستان لازم شد سمت جنوبی و در خانه از
 خلفا تا عباس آبا و جمیع در دست افغانان بود عمارت شاهی و باغیهای بهشت آیین که شاه عباس در سلطین صفویه در آن سمت
 ساخته بود و کادواستری افغانان و صیقل در است ایشان گشته رحمت فرما بجزای بگرفته را در رفت مرکز لشکر افغانان در بروقت
 جنان با آن چهار باغ بود محمود و بختک شروع کرده یکی از بر جایورش بردا تا ارمان افغانان را مضرب قویب و نقضت پس نشانی
 محمود اندیشه کرد که بسا و ازین سلب بر اسان علی ستر کرم سه کار شکل شود و در دیگر با جمعی از ابطال افغانه یکی از بلها که سحکا است
 آن را سایرش بود جنان استندت حمل کرده که فتح شهر مینند لا اینکه اسامی از خواجگه سران سبب بجات اصحابان کینه افغانان
 حمل کرده بعد از حرس قوی انسان را در اجنت تجبور کرد محمود در بر ائمه بکینه یاد آید شیاک گشته در مصاحبت بیام فرستاد و از سز و مطامع
 این بود که کمالکت و در حراسان بکرمان ما و داد داد او نشد اعیسل علی الاستقلال او گذار شود و باد تمام نیز در حور خور ایشتر
 روی بسیاری می ترسد و بجای همراه تومان بعد با و در همه مطالب مرزبوره مقبول شد محمود و ندر بر دیگر کرده است اعرام کرده که تجرب
 قوی در با ساطراف شهر بود در دو نسخه جاست اطراف دعوانی اصحابان میتوان گفت که در آن اوقات اجمیع قوی و در پاست
 عالم محمود زو آنا و تر بود و خود طبع و عقل و کثرت اهل حیرت و دور در است و گشت همه دست بهم داده در سالهای دراز
 و قرون عده همیر تر بین آن خالی برد احمه بود خاست صمانی رسد و در وسط سرهای بسیار در بر طرفه سبب سرسبری بیاید
 و حرمی طبع و دوستان بود یکت تبر بین ادر بر و خالی بود مگر عاها می دانت و فرسی و تصور را مگر بر یکت ناصر سلطنت هم مسا
 میرد و این همه در عرض کما چنان ارتقشه عدوان افغانان در پشته کن شد که بعد از آن فرما گشتت و رومی آباد می گرفت تا
 بود آنا خبرانی اطایفه در آن اطراف مشهور و با طران مشهور و العصه محمود و بعد از آنکه علیه سمار و زجره در اوان سخته لشکر خود جمع
 کرد حکم فرمود که با بقایای غلات را که اجمیع آن عاج بود در مورد سوار شد هم آدود سمسارین شد که االی دانت بطرف شهر
 که بختند و عبان ضعیف العقل بر سبب ایل سکه عدد در با و سبب نفوس است ایستار ابراهیم دادند که چه این قضیه قدری
 سبب کرانی شد لکن چون سراز لکطرف محاصره بود کسی همان خط میسر در سایرین افغانان بودند بریل دیگر برده و چون کر جیایک
 که بمحافظت استخالی استند از سز است سر مست بود در سوار شد و مقاومت نمود و در سز که لشکری دیگر بعد از ایشان برسد
 آن منصرف افغانان آمد و مسلحی ای ایشان ایل گشته اطراف شهر را که غنچه ای واقع است در دیار دستت حلاقی کسه جمعیت

کردند و از ادلیای دولت بصره سرحد تا سر دروازه است کرده که چنگت افغانا با ایشان کرده لکن قنای بصره ایشان بود
مخارن بحال خبر رسید که دوباره عاهه دینره. اگر بشهر می آورده اند افغانان گرفته و محبت بخشیداری و لاری را که بجا نطق
دو بار عاهه نامود بوده اند که بر اینده از بخر مردم یقین شد که اصفهان از دست رفت ولی بر حسب اتفاق قضیه رویداد
که دوباره جراح اصفهان بوسی ایت بن اصفهان که در این ایام با اصفهانکته مشهور است و بیست و سه سالی اصفهان
در دامنه کوهی واقع است در حرانی افغان حبی ایکنه و باست حوالی مداحایا به برده بود و چون جمعیتان با دست جرات کرده بود
قضیه بر این قضیه بر اهدا می کرد که حوالی سید به ندخله سپردند اتفاقا در وقتی که انان اقد با عاهه از برادر والی لارستان گرفته بودند
و در سبب انان اصفهانکته بود در ایشان رده جمعی از افغانان را سگت کش کرده و بیشتر بار خانه را گرفته بودند و در صورت
منحصرت به در ایشان شافست و در این رده بدون تامل مردی آخته و برین که جمعی کینه از افغانکته ایشان را در حبس
محمود ساقه سبب و در هر که افتاد و در بیشتر سیر کتند. جمله اسرا همچو می شود و در دیر عمومی بود و محمود و ساد جوت
بهر جوده رکست و اگر چه این عاهه چون با بر جود و جبال بود آنرا بدینجه نجاست اقرار سب در نظرش هم محمود و در کس بملطاف
اسب فرستاد و در راست کرد که اسارب و را که در کتند سلطان حسین چلایه سر از جهم نام یکی از صاحب مصعبان محضرا
علی انور با اصفهانکته فرستاده حکم کرد که نفرص حالی اسرا رساند لکن فرستاده وقتی رسید که اسرا با هرک فرستاده بود در آن
دری از حرم محمود و سبب استغالی با همه تسلیم می کرد و در آن می بود و فرما داد و بسبب فرط اندوه مغلط است و سبب
خانایک در آن شب از عهه بود در این عیاس آباد عیرویرا احد بر قصر فرج آباد و رف در این اوقات همه مردم در مکان
این بود که محمود و محاصره و موخوف خواهد نمود و تجید ظاهر بود که افغانه هر روز از ظهر آید و در کار است زبند بسیار
چند مردم بهر بیاد شاه بود که در حسین دخی چه خواهد کرد و چون شنید که اراده با دستان این است که پتمن راحت کند مردم
کویا جانی ناره گرفته است را مننه بجام کرد که هر وقت لشکر از شهر روی بکشم مید ایشان نیز افغانا می که محاطت جملها اشتغال
و اند از پای در خواسته لکن همه احوالات بسبب خوف با جهانت والی پاسبان افغانان بحال خبر رسید که عاهه و دیگر چیز
بچنگت نماند. انان اصفهانکته که مایه بود به جانت والی کر حیسان بود و چون معلوم شد که برود و او نیز سبب همه که
گروه بود که در حدست این باد شاه شمشیر زده فایده مترتب است ماس کلای سکلان و بهر احوال است که سلطان حسین از
سر پنجاه و نه بود پسر چهارم بود طلماسب میرزا و لیجه کرده بود در این اوقات چون از همه طرف مخطوع الطمع شد طلماسب میرزا
فرمان داد که جمعی امواره برود شده و یکی از اصلاخ ملکیت که بحیجان در بر و طلماسب میرزا از میان افغانان بر رده بفرست
که بخت و در اسباب هر چه کرد که بر این لشکر می فرایم آورد و با خلاص بدر بردار و ممکن نشد حتی تبادل شاه سون که محله و حسن بخت
خانان صحرایی بود در این همه شکست جسته که با دستان با نحصه باید ایشان از میان رده و الا ایشان امور باطاعت دیگر
بسته طلماسب که بیست و هفت سال سپرد اما که در فطی از اول محاصره شروع و در برورد یاد شد اما اسکه مردم بهر با و در افغان مد

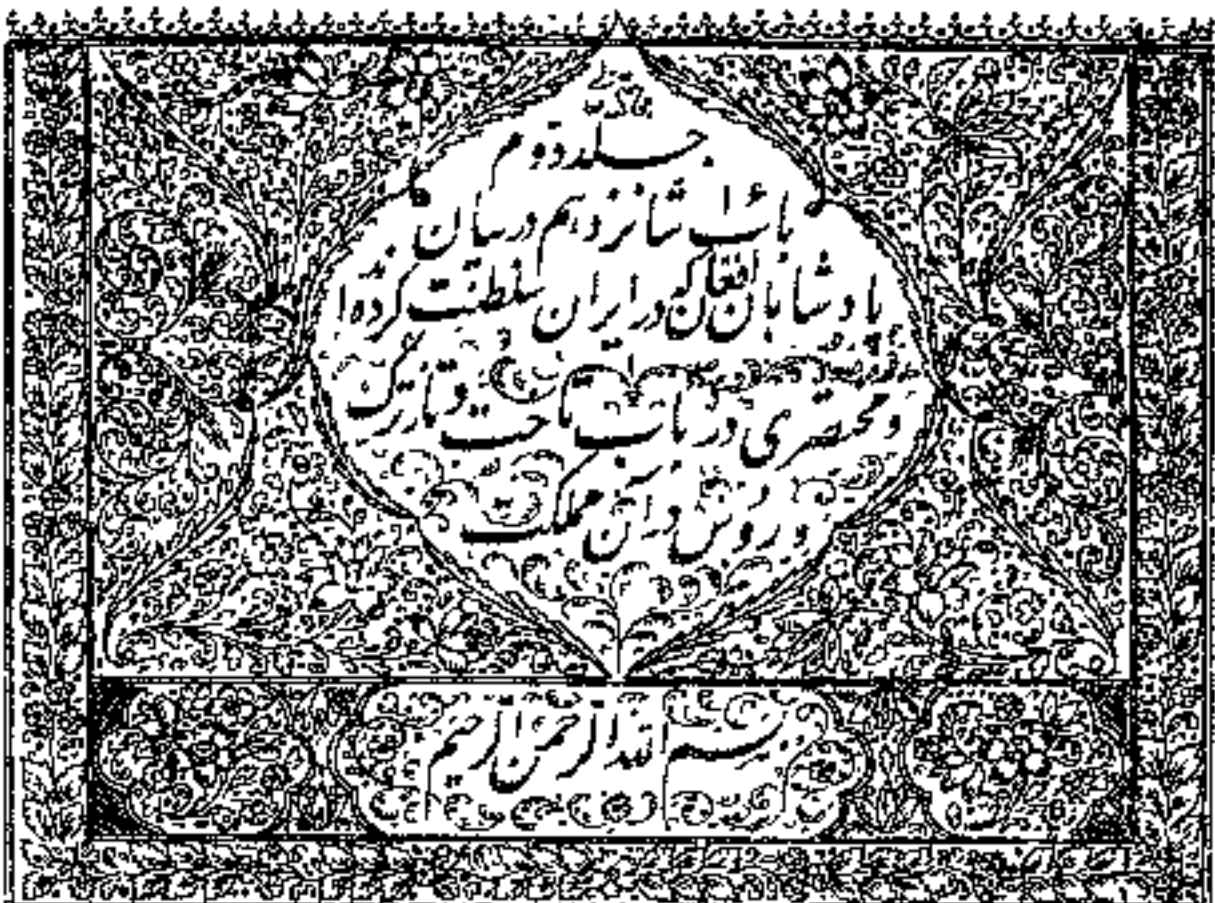
ایستادار ابراهیم شاد و جرنل زاهد را دادند که ایشان را بجهت فرستادن درین زمین پس خبر رسید که بار خاندان خیره بفرستاد
شهریآباد معلوم بود که کشتی در محله کشت آن نمودند بدست دشمن خواهد افتاده و در شهر و حرم سلطان حسین اگر رفت
و یاد کنند که جردن نده با ایشان بجای بنشیند براندازد سلطان بنام فرستاد که روز دیگر جواب خواهد داد اما خلق بوسه
و بخام آرام بسکرت نده با لاجرم خواجهمردان بنامی تفکک نده اکتف کند و در آخرت میسر بود صخرت خلق کشته
نویس این بود که اردو حاکم نام نمود که درین اثنا احمد آقا که قبل ازین حرام وی مذکور شد بسبب محاکات پادشاه کشته با جمعی از
سواران کار دیده بیرون آفت و پس شورش هم از خانه پادشاه بکاشانه میهم نه بر ساخت و چنان بنده بر افغان حمله
رود که بعضی از جاهای اوستا را گرفت لکن اعرابی که در سخت ایل و بر جنگ مراد است کرده بود اهنست کرد و یکی از اهل
فرنگستان گوید که چون احمد آقا اسکان اید در عصب سحره رزان جو من اکتف تا تفکک بطرف ایشان خالی کنند و این امر
سبب ساخت کشته افغانان کرد و این عرصه در باب ایشان دیدیم و در وقت واقعه را دیدیم و در لیرا زجر عرفی ناخنه ایشان را
بعد از آنکه جمعی کثیر را بر ایشان کشتن سپید بنهر کرد و زانند و اولی از حرکت احمد آقا سگایت و سلطان حسین بروی سلامت کرد
و در آن نده یکی که منصف بود و معزول سلامت احمد آقا بعد از این با او شغل بکار رفت روز دیگر حسن و بر از خانه بفرستاد
و جمیع مرد و افغانان را که او زهر خورد و گویند بعد از آنکه سلطه او چین بوسی بر جانش لی برده خاسته او از امانت لشکر
معزول کند بدین سبب بعضی افغانان بر او متحلیان و وزیر را که شرح بی سوانی هر دو سابقا فرمود کشت طلبیده آن شعله
خطیر را بروی عرصه کرد با بعضی افغانان قبول نکرد مگر احمد آقا موجب سرد افغان و فرج عظیم بالای اصفهان کشت
کسی امید نده سلطان حسین سولی نزد محمود و رسا و بر قول سنانی که پیش مذکور شد که درین بنا و لکن محمود در این کشته
انجام نمود و گفت چیرم در تصرف پادشاه ایران نمانده است که بجهت حال حرف از دست ملکت نسبت بلکه مندر بر خرد
و در جمیع ممالک است در اثنای این مراد است خبر رسید که ملک محمود بیانی بده هزار مردان جنگی حاکم سلطان صفی
کشته و نماند و رسید و استند و لیا از بجزرت گرفت اما محمود روزی بند پران که بر داشته با ایامی قهیمی مصوب
بعضی از مصلحتان خود بجا کم عیان فرستاد و بیخام داد که اگر فرج نسبت که ملک حراسان بر منتهی حکومت سیمان بروی
سفال با و او لا و او که خواهد شد حاکم سیمان را این شوت رود دیده، مروت کشته بصفت ممالک موجوده در حرکت
آمد عالی که مرابالی اصفهان از استیلاء آن کجیب رویداد و بوجه آن توان است چون امید با تکلی با یوس و راه بجات
زهر شرف سید و دست تیراره امور از هم کجنت کاره از دست رفت و دستها از کاران نماند خالی شد که بعضی
رسید و چون در عرض بر تاجی سیدانی هم در نده پادشاهی اگر نده و مصرف ساحته لشکر بی نان با
تصاویر سیمان بود و در حال با در لشکران خراب تر تا کار بگانی رسید که هر روز هزار با خلق از جمع تلف میشدند
یکی از مغربین محترمان هم میگوید که درین اوقات نسبت فرخ مان چون بچهار تومان رسیده بود و از هزار که معلوم میشود

توان آن اوقات ضعیف توانیست که در این ایام است از بعضی از معاصرین معقولست که بعد از این صفت بر تیرستان
محمود است که کار بر او است و جهات چند سببند که کار محاصره را بشویند و فتح شهر را بتوفیق انداخته است
که هر وقت بخواهد بیک حمله شهر را بتواند گرفت اما لشکر ایشان بیست هزار نفر نیست و چون از جانی هم نخواهد بود
بیشترید در یورش ازین لشکر هم کم شود و دیگر اینکه بلا حفظ این بود که اگر شهر را غلبه گرفته شود و سوال شهر عبارت از آن بود
سپاه او دشمن چیزیکه سلطه خود بمانند بدست دیگری افتد و همچنین غولست که چون حقیقت شهر یاد بود و نخواهد
ایکه مرگب قتل عام نزد از خط و غلامه در ایشان کم شود و بنا بر جهات مزوره ما در آن گفتار در بابین بود و هر در میان
مشکت محبت و امر در فرود میگرد و راه و صوابی از آن طرف مشرخی بسد و کرد آن بویق و استند و ماران
روند کار مردم همچنان بر آورده معقول است که گوشت سبب و شتر جان کران شده بود که کسی جدا نماند اما آن دولت
و بمثلین ملک نموناست بجز و با مجوز و نایاست بشد مردم گوشت سگ و مرغ خورد و دیگر اگر چه در شتر تیب ممنوع
یا از آنکه از آن قنفر بود مجوز بود و چون بوری نامه برکت دوست در خان و مردم دوست که در آنست و ستاده و مردم کرده
ستد بخ میگرد و بعد از آنکه از بگونه است زیرا اثری نامه بجز در آن گوشت انسان اقدام کرده و در سر کشته و چاره معنی
ابو و چندی هاست و چرامی از هم کشته و صورت تشریح سحرکت میباید و سیاه در آنک یکدیگر سگ سبب
نکاه سجالی رسیده که بگذر از می کشند چنانچه بعضی از یانها در آن باور آن خورد آشفته و خورد و بعضی
که فایده در این گونه زندگی بدند بدست خورد شده چیات خویش و غار سب برابرید مدرو بود که در هر کون و مار
و بر سر هر بار و گداز بر سر هم کشته بود آب رسیده و در جان را که گشت مردار متعین شد بود که خوردن آن حکم بود
هر کس خدای که ازین جمله خان سرون برد خنق عدوان افغان از برای در آن می چون کار بدین حال در روز هفت
یکم اکتوبر سنه هزار و پنجاه و بیست و دو و عیسی خاندان هزار و سی و پنج و سی و هجده سال از حسین احمد ابرار
سیاه پوشیده سرون آمد و جمع از امر در کوه و از این صفتان که در آن گریه و صلابت از نام سلطنت زنی پدید و
عبا و روی نمود گرفت و مردم گفت که همه سبب خدایست با صحن عدم یا نماند سینه این دوره اگر اول اراده
است که از نایق و سخت استعدا کرد و طاقت را با افغان گذارد و مردم چون ویران با حال ستاده کرده و مسلمانان
خود و معایب و برافرا موش کرده سبب اشک از جبهات نشاندند و در دیوار فرار نامه را که گویستند و در بنا بر شرف
مقرره در آن باید صفهان تسلیم کرد و سخت زانج را بجز و نیکه بود و در بیست و سومه ماه از نور ماهی
از امر ای سید محمد صحر سوار در تهمان سرون رفته بحاسب از روی افغان در حرکت آمد چون در یک چادر با
رسید بهانه اسک محمود در خواب است نهلی آن جمعیت به خاکه شمش و بعد از آن در آن تصریح آن در محمود
برون چون داخل شد و محمود در آنست از احتیاط کرده گفتند هر مداره و مداره و غافل مسکه که

چنین زبان با شاه باستم و وقت آن رسیده است که نور تخت ایران جلوس کنی من سلطنت خود را بنویسم
 حد او ند ترا موید دارد و بعد از آن خیره نساهی را از سر برداشته بود بر محمود و او لکن چون در بر خاست طره را بر سر
 محمود نه محمود با کرد بنا برین سلطان حسین خود بر خانه طره سلطنت بر منید علی بی بناد مغفول است که چون سلطان
 حسن دارد بر محمود شده تا وسط و ثاق محمود از جای حرکت کرد با بچه بعد از صرف پهای و قهوه محمود زبان حکم
 کشود سلطان حسین را مخاطب ساخته گفت منین است بی ثباتی اقبال و بی مالکنت الملکنت او خالی است
 بد کس خواهد می بخشد و از سر که باید تراغ بکشد از بی بکیر و بد بگری میدد لکن من عهد میکنم که نور انجلی می
 بد خود را هم در هیچ کار بدون صلاح و صواب بد بخواهد بفرماید روز دیگر در بارگاه اصفهان پادشاه افغان
 با عام و اده سلطان حسین و از آن دولت و می نغا با بروی سلطنت سلام کردند و بعد از آن وی را در
 یکی از برای سلطنت حسن کردند و هفت سال نام حسن می طول کشید بعد از آن هم بدست امانان از برای
 در آمد بدست سلطنت او هفت و هشت سال بعد عنوان گفت که سلسله سلاطین صفویه بشاه سلطان حسین
 ختم شد بدست شاه لکاسب اگر چه چند سالی با سلطنت داشت اما فی الحقیقت پادشاه بنود انقدر شد که
 باستم او را در شاه بنیاد حکومتی بزرگت برای خود کرد







سلطنت محمود و اشرف در ایران اگر چه طولی نکشید لکن در آن زمان قبل حادثه بسیار رویداد محمود چون بر تخت اصفهان
 برآمد در مبادی حال ندامت پشیمان گردید و اول بهت بر سرستخلص مردم از برای محط و فلامصرف داشت در اجبار خاطر
 گویش و زبان واسطه خلق را با خود مایل ساخت و چون دید که افغانان از عهدۀ مناصب چنانکه باید نمیتوانند برآمدند گشتن
 ایرانیان نیز بر شغل و منصب خالی از خط منیت مقرر نمود که سرکس از ایرانیان بهر خدمتی که معین بوده اند برقرار ساختن همان
 کار با ایشان به جمع باشد ولی در اجرای عمل یکی از افغانان از ابادی شرکت ساخت و فایده این تدبیر این بود که یکبار آنحضرت
 و دیگر بر اصدافت منتهی بود و نظر کار را بخوبی از پیش سپردند قضاوت و شیخ الاسلامی را شخص افغانیکه در زند و صلاح
 دشمنان داشت متوجه نمود و چون با اطلع کسیانکه فتح مملکتی یا غصب سلطنتی میکنند یا اگر شاید خود بسبب خیانت دیگران
 فایده کلی حاصل گردد و خانیان از او منمیدارند محمود هر کس را که در خیفه با فاخته مرسلتی کرده یا در محاصره لوازم صدفست
 در منزلت تدبیری ورزیده بود و دستار سبزه و حضور سینه بیشتر موجب اطمینان مردم شد و اعیان عربستان از امکان مردم این
 بود که محمود قصد کرده بود و بجان دینی مقربت رسانید این سبب استیجوری زمینۀ آموختن نمود و مملکات او را که در
 سوزنشان داشت برزد و کوجات و بی بختید با امریکه تا آخر نسبت سلطان حسین دم از دلخواهی رده بود و غایت
 تا طغفست مرز و تنگی که محمود بطنان نیز اطمینان دور اشهره کرد با اینکه او را عملی که برخلاف مصلحت تمام سبب میرد باشد تا
 گشته و همان با خاسارله سبب طلب غلبه مردم ایران گشت با غنچه و سلوکت با رعایای دول خارج بود بسیاری

از ابالی فرنگستان در آن اوقات در اصفهان و شب در عباس کاخانه بخارست و ششده محمود علم کرد که بر سر علی که در زمان سلطان
سابقه در غن ایشان شده بود بر همان صحن مقرر باشد و در آنجا علمای ایشان را نیز فرمود تا علی شوش را شهادت باجرامی احکام
شرعی خود بر دارند تا نادین نشاء و آنچه و بداد که محمود و بکر جان خود افتاد و از لاطط کلمه می چشم پوشید و بدین سبب
بجای پیدا و کلا در و آشتی افزوست که از حرارت آن بهر از قرون مدیده هنوز در دلهای مردم ایران محسوس میشود
شرح این حال آنکه چون محمود اصفهان و حوالی آنرا منصرف شد لشکری فریب شهر را صاحب آن اقدخان بکین قرون
فرستاد و فنی که امان اقدخان بجانب قرون حرکت کرد وسط استان بود و عساکر طاسب میرزا منصرف بودند بنا برین
کاشان و قم و شیرازی دیگر عرض راه نمود قرون بدون سادخت و سخاوت سبک افتاد و بهر باره وقت که فزین
فتح محمود رسید خبر و بگیا که سده و چهار هزار تومان خزان که مصحوب قلموسی بجهت جمع کردن لشکر بجانب سده با فرستاد
بود و باورفت تفصیل قضیه اینکه میرزا اسمعیل نام حاکم بنده که یکی از فلاح بیستان است بر لامعونی التمه و در آن وقت خود
خراب و ابصار است برود و چون وفات بود که سعیزی از جانب پسر برکت روس که بشاه سلطان حسین فرستاده شده بود
رسید و چون سلطان حسین در میان بود با محمود که پادشاه وقت بود مطالب را علی خود را عرضه کرد و پادشاه و دروغی
میکرد که نزد او رسیده از آنست که بجای و غل جنات هر سه قتل است که از اسباب آه حقیقت این است که چون بنیاد بر سر
و وضع حکومت بران مسلمانان و لایم دولت روئیده سده امیران خود فرصت غنیمت دانسته و آنست که مواعیل عربی برای
حکومت کرده و بعضی در دایره تجارت ممالک خود در بجهت اسباب این مطلب سی هزار لشکر گاه و در جمع تهری نموده
و قدری از طویف فرائق و قلمون که در عالی ششده رخاں تمام دادند نیز آن لشکر منظم نموده و در آنجا مسلک از کاشانی
بخاکر و نذر غامی روس که در آن بلد خاست و ششده در آن طایمی عام خسارت کشیده بودند و همچنین از آن روزم یکی از
تو افل و سینه را که اینچنین بیامد با براج کرده بود و پادشاه روس مطالب فرموده را بهما کرده بجهت اینکه جمهوریت ظاهری بعمل
خویش داده باشد حسب معمول سعیزی بجهت درخواست مذاکت با شخصی بدر بار ایران ارسال کرد و چون محمود گفت که او را
نه مرزکی و نه بر او بیک آفته راست لشکر روس در زیر علم او پادشاه در بیست و نهم چالانی در سال هزار و هفتصد و
و ده بمسوی خان هزار و سده سی پنج مجری از دو و لکان تاریخ کشیده در بهار حرکت کردند و عثمان در سده اول
ظاهر که در این بنا که نموده تا کاعدی به بن محمود نوشتند که از راه امیران طور فرستادند که نیست که بجهت تجارت
رعایای روس است و کاغذ را برود با طرف فرستادند و در آن از کار و در بار حرکت کرده هر کس را سی و هفتاد هزار
برخاست منرای خویش باینکه بر جای بنشیند تا آنکه در بندر انچه کرد یکی از سفاران فرنگستان بنویسند که سده و هفتصد
سید این که کار در این جزیره و قهر است و چنانکه در هر دو جا و بکر قیامه عرض نمائی انست و در باره پادشاه برود
تا آنکه در این سمت سده و هفتاد و پنج سال آنرا سمت مشرق مغرب فرسب پنج و بیست است و در آنجا غنیمت است

و انشیرلی از حدود ایران است درین سمت بلکه میزبان گفت و در آنکه ابراشش که از کوه گرفته ما دریا می رود و به سمت
مستم است اول قلعه ایست که بر فله کوه واقع است همیشه فرجی خوی از سکه ایرانی در اینجا بوده اند قسم دیگر از پامی کوه است
که شهر که با پیشین آسوده و از اینجا تا در باقیم ثلث است الفقهه همه طور بعد از فتح در بند والی اینجا در برقرار خود گذاشته
دو هزار عسکر و سی محافظت قلعه بر نگذاشت و بعد از آن پیشتره خان رفته در اینجا قسطنطینی بود بخیا این یک در اول سال دیگر
که سورت هوا شکسته کرد و با جرایمی مقاصد خویش پرورد و بهرین اوقات چون اختلال ایران و فتح افغان ماطرف از قسطنطین
بافته عساکر افغانی در سرحد اجتماع کرده بطرف بهمان در حرکت بودند و در این اوقات که قضیه رویداد که محمود در اینجا
بنگر خود انداخت که از خیال دشمنان غلت فایز ساخت اهالی قزوین غالباً از نسل اراکات تا آنکه که سالهای دراز
در آن صحفیات جانوران خود پرانده و تخم انتخاب و انسال افغانده اند اغلب سکنه آن بلد بزرگرا نند با پله و در آن
و تجارت ایشان با سواحل دریای خزر است و بسبب اینکه زندگی غالباً صحیح المزاج و قوی البصیرت در ضمنی داشته است باید است
و هنوز بر جهان عادت سخت روی و سرکشی میدان خود باقی و از جمله خصوصیات ایشان یکی این است که چون بر ایشان
ظلمی بود یا تعدی شود شورش عام کنند و از الوطی باز خواهند و درین باب رعای الناس تابع کلانتران اند و کلانتران
تا و ایسکه ممکن است که توج دیگر توانند رفع اجماع و تعدی از مردم کنند شورش حکم نمیند بند چون افغانان از جانب
محمود و حکومت اینجا مامور شده اند بنای جور و سبیداد نهادند اهالی تنگ آمدند از محمود و امیدی نبود و اختلاف و معاد
نهایی نیز هر بعضی شده کلانتران قزوین در خیمه اجمع کردند و در عصر ششم خوزی هزار و صد و سی شش مجری حکم لوطی باز
و او شد بهر جا افغانی بود بروی ناخستند افغانان که بخیه در میدانیکه پیش خان حاکم است جمع شدند و آنقدر صورت
حالی آگاه شده بمیدان رفت و هم در اقل قدم خمی شد با وجود تخم آنچه در قوه داشت در باب شکین مردم بطور
رسایند اما بالاخره عوام غلبه کرده دوباره بهر امی حکومت پناه برد و از اینجا با اشکال از این یکم یکی از درواز با می پوشت
خود را بجات داد و هزار افغان در آن شورش کشته شدند جمیع مصلحتان بشرف ابالی شهر رفتند و بقیه با جبار
بطرف اصفهان که بختند و نصف ایشان نیز در عرض راه مسبب شده سرمایه ایشان بی ادو کلی تلف شده است
که در فتح قزوین با امان آید همان مراقت کرده بود در مراجعت او با اصفهان از وی جدا شده با رسیدن نهر بجان
فد در رفت بنیاید که او خرابی محمود را دید یافت زیرا که بعد از شورش قزوین خود اسار و بعضی حامی دیگر نیز با افغانان
معاشرت کردند و افغانان از هر طرف با اصفهان که بختند چون اجناب این وقایع بمساع محمود رسیدند رسید که مساد
ابالی اصفهان با وی نیز جهان رویت در پیش گیرند افغانان از پانزده هزار پیش نمودند ابالی اصفهان رو بات هر آن
شهر خیر از سواد افغانان بالنسب با افغانان نیست برابر هم نتواند بود که شورش میکردند انجام حال معلوم بود لند محمود
حکم صبر و بهر جمعی بر فتح این خایله پرداخت در روز در و امان آید جمیع امر او اعیان خلعت را غیر از محمد عثمان بر او

لطیفان که در قرون افغانها از اسماوست کرده بود و محبت کرد و فریب مسجد نصر به محبت وی حاضر شد نیز بجز در
رسیدن غلامت نموده تند کینه افغانان از آن مملکت جان بد بر سر و حتی طفلی در از ده ساله سپردالی کر خندان که در آن وقت
یکی از امرای افغان پناه رود و در حق طفلان غناعت کرده و جسد جمع را در میدان ملی قانی بر بالای هم ریخته تا موجب
دشمنت و بکری شود و در دیگر سکاها ای یک مرگ اطفال امرا می قتل بعد ازین با تقاضای پاران بر خیزد و از دست طفل
مجاوزه از شهر بیرون برده طفل ساینده اگر نه محمود بهمان که بست این بود که چون برابر قتل و انفاق نموده بود به سبب
خود بر میزد تا آنجا معلوم شد که محمود او نه مگر آن اهل اصفهان بود و سه برادر فرزند قراولان خاصه سلطان حسن در زند
او بود و حکم داده بود که ایشان را چس سلوانت از سایر تیان و سندن بجهت اظهار عنایت پادشاهی فرموده و آید یکی از
صحنهای غلامت طعمای ایرانی و بنان تیار کرده ایشان را محبت کنند. بنور فرستاده بودند که جمعی از افغانان بر سر ایشان
ریخته کی با باقی نگذاشته و بعد از آن حکم شد که هر کس که در ایام سلطه سلطان حسین لنگلی یا منصبی در حکومت مشغول به منصب
بخل رساند و مانا زده و در این قتل عام جاری بود و دیگر کسی را در اصفهان خبر بعضی از مردم کس مال نمی نماند و ایشان نیز بنا
بر حکمی که بعد در شهر این مصون که هر کس در شهر است باید بیرون رود مگر جمعی از اطفال محمود و خواجا ایشان را بعد از آن بموم
افغانه تربیت که جلای وطن جنبه را کرده مردم اصفهان اگر چه غالباً بیاد و در باب معرفت بوده و سرگزشت و چون
بوده و در آن درین تقصیر که با صدقات و نکبات وقت نیز بعضی محبت گو به کرده اند که افغانی به اجاز
بیرانی به پیشل سپرد و اگر چه حرکت محقق بود که هر چه بد شده که ستمت خود کو سستی کند با تحمل بعد از اجرائی این اطفال
برود از اسرار و درون گیر و بر گرفت اموات جمیع طبقات از هر عرصه منب و غارت گشت حتی تخار اگر بر دهنده و آنها
غنی تیره بجهت اینکه در ایام محظ شکر بیای کران مرده و این بر مسلطی آید از و خسته بود و محمود ایشان را اجبار کرده و پولهای
آخی خود را بجا هر نمودند و خرب چهار صد هزار کردن از ایشان گرفت مال مردم هند و سنان هر که در این دلا و در دنیا
سازاج وقت مسلطی خیره هم بر ارمه حمل بود. و خسته هزاره کلان از ایشان بخل میدند چون محمود و انکارا مالی اصفهان
فراغت یافت بدات اطراف پرداخت بهاران صفتانگت با باقی نبات فخر دهند بعد از آنکه دفاعی در
مردم بصفحات امرا می غنیه بر افغان خواهد ست. محمود محمود بلیه کرد محمود چون بطاعت کستن همه محمود است در
غنی چند نفر فرستاده تا ایشان را خواهی بشورنر منانه بر باران این جهت بدست احد و اسقام نول او با می عودار
ایمان گشته لکن و با بیان چون در دست خود صادق بود از میان کلان بر رانند کرده زرد می فرستاد محمود
از این کیفیت چنان سرور گشت که پوده عفو را در او نماند بهر چه در جمعه بعد از آن بر برگشت اطفال افغان که
محمود که شخیه با ایشان پناه برده بود و لیا و بگریزید از آنجا که در آن وقت چون اصفهان ماسد نام از آن مردمان
محمود جمعی از قبایل کر اورا که در سبب افغانان نماندند و از آنکه در شهر نیز را غنیه خواهد شد

افغانان آورده بسیاری از اینها را در حرکت سبب بیان داخل ساختند زیرا که از قندهار سپاه هلیلی آمده بودند و همین
نیاید که افغانان هم از اول بدیدند از آن مرد میدان بوده اند و هر روز علم محمود را با کوه بطرفی بدر میزدند و چون
محمود دید که اگر این صورت شایع باشد احتمال دارد که هیچ اثر نکند لهذا بعد از آن حکم کرد که هر کس از قندهار بایران بیاید بگوید
خبرش را همراه بیاورد و جمیع خاندان افغان که حال در ایران هستند از آن عهد است با بچه ها اگر او در زیر علم وی جمع
شدند چند شهر مستحق آن را بفرستد و در آنجا بچه ها بکشان و خوانند و کاشان بود و هر جا که رفت جمعی کثیر از مرد و زن را
ملاحظه که در افغانستان کرده قبل آورد و بصره رفتند که در اول ورود محمود بایران در کرمان با پیوسته بود و در این اوقات
تسلیه فارس مانور شده و تقریباً همه الصحاح را بخر کرده بود و کثیر از او در ویش شیراز یعنی فارس می رسید و چند
روز بعد از آن سبب بلاکت وی شد که بران و ایرانیان و ارمنه را غارتگری نمود وی با سف خود به از آن روز که مردی
بیاد و جهان دیده و نیکو سیرت بود و محمود نیز تفریت وی گرفت و در مصیبت او بغایت مشاغل ماند و بسیار گشت و
بعد از فوت و امارت لشکر بزرگت خان افغان مجبور شد و زبردست خان مردی بود بحول الحال که سبب تجارحت
و گریاست واتی در سپاه و در بزرگت یافته بود در آن لشکر فارس شکی نبود که او کویکت و اعیان بستان که در خلافت بود
ایسری نهند و مردان بود با بار خانه و چیزه بکانت تبرای میرفتند تا همه بروی جا برده و چیزه بعد از گشته شدن
برادر و اعیان بچنگ آوردند چون این مقدمه معلوم حاکم شهر گشته و در بد و بکرتاب مفاد است نذر و بیجا مفرستاد
که شهرت بلیم کند و نور سخن بجا اجرای شروط در میان بود که مستعین یعنی از اسخاکامات جای خالی کردند افغانان اینصورت
در بافته قطع صحبت نمودند و یکبار به پورش برده و پس از آنکه برانباری بداند چه شده شهر را گریسته این واقعه در سال
و صد و سی و هفت هجری واقع شد تا م محاصره شش ماه طول کشید حلقی بسیار از محظ بلاکت شده و چون تهر فرج شد
اما غنیمت بیخ عدوان برایشان نهادند که در ایام غلبه بعضی از مردم از قندهار با او شده از بنگران در بیج بگرفته اند
افغانان چون این مطلب معلوم شده بر گریافتند یعنی ایام کفر کردند از آنجا شخصی در انبار خود بقناره زده تا در
سیان آسمه غله از کسکی جان و او سال قبل این مقدمه بخیزد از بروجستان بر طبع مال بنده عباس فته شهر اگر چه بود
و تا بر کار خانهای ایالی فزیکستان اگر چه خطر بردند دست ندر می توانستند کشا و در دست خان فوجی متوجه بنگارستان
چون این لشکر به آن صفحات رسیدند بایران سکنه بدر عباس امر فرستاد که سینه لاکن فزیکیان مستعد او حرب کرده چنان
علامت ثبات نمودند که سر در فوج ترسید بایران حمل مرد با لاهره یعنی سده سکه خدی نیل از حیره بگیرد و در کرد و اکثر
جنگی نشد تا بوسیله طرف پس از جنگ خدمت کرد جمعی کثیر با حکمت عمل نه است چون سبب از بصره کار گذارند
محمود و سبب جزات افغان گشته محمود ماسی هزار لشکر بجانب کوه گسلویه که قریب سه دره و بیست جنوب افغانستان
واقع است در حرکت آمد لاکن اعرابی که در آن اطراف و حوالی سفینه علی الانشا از موضع خرفانی اردوی او را از اطراف

عوضه سرف و منصب میاخذند و بعلاوه چون بزیمی که قریب در پاست رسیده احتمالاً نسبت به اسبب بجاری و حرکت
و برگشته چنانچه محمود رشد بر اجبت گویند چنان از منصورت شاکر گشت که در شب بر تنهایی داخل اصفهان شد و
او ان قدری ظلیل سپاه اندر شد بار رسیده باور محمود نیز در بوقت وارد ایران شد حالت مردم اصفهان را که با وضوح
حرم سلاطین صفوی بر صفا و بودند میتوان دانست در وقتی که در ده ندهم صلیب یعنی باور محمود با شاه ایران بود شتر از بار
اصفهان رو به تجارت چل شون شریف میرد در میان شکر افغان شهرت یافته بود که سخن بر مزاج محمود جمله کرد
پر دای سپاه نزار و عادات و رسوم ایرانیان خست بار کرده بلکه به حسب ایشان با ایل است و چون در محاصره بود
بیرقاری از پیش رست جمعی کثیر از سکران در آن معرکه قبضه سینه نه و لهای اغافه از محمود نفور گشته سر تنوش
بر آوردند تا اینکه بالاخره محمود در مجبور گردید که اشرف را که میدانستند که از محمود ردی گردانست و بعد از تورش
قربان چنانکه مردم گشت بقصد بار رفته بود طلبیده جای نشین دو لیجه خود مقدر کرد و همچنین با امان الله خان نیز که
او را با کرده عازم قندار بود بطور اجبار گشت شستی نمود تا سبب عداوت اشرف این بود که اشرف بهر سر
جدا مانده و بر عمو محمود است و پدرش را چنانچه پیش گفته شد محمود با دست خود گشته بود و ازین سبب همیشه از
اشرف متوهم میریست لکن چون برای افغان با دستگی داشته لقب او جرات میکرد و تا وقتی که بهانه جسته در فرار
خمسب سر از اصفهان چون از طرف دیگر دست اشرف بود که نخبه بود سرداران سپاه راجع کرد و حضور ایشان او را
زمن و بدولی و خیانت متوهم ساخت اشرف بر طبق مدعای خود دلیل و شاهد آورد چنانکه کسی بحال انکار نماید بمانی
که در هنگام دراز طلاس میرزا آنچه نارتم جلادت و مردانگی بود از وی بطور رسیده بود لکن فوجی که با وی بود گفتند
مخالفت با افواج طلاس میرزا توانست کرد و بعلاوه با اینکه این صورت مشهور شده بود مدعی بومی نفرستادند حضار
صدیقی کردند و محمود چون دید که این قضیه بیشتر سبب از فدا و اجبت اشرف در دلها گشت زیاده سرخ بافتند و در بنا
انان نه خان کمان جمعی این بود که محمود با وی عهد کرده بود که بر آورد فوجات خود شرکت و سهم سازد و چون عهد
بپایان نبرد موجب رنجش خاطر وی گشت علی علی حال محمود دید که اندر و سان بیشتر بر مذرباید بود تا از دشمنان چون
دوست دشمن است نکایت کجا بریم با جمله بعد از مراجعت از سرزمین محمود چون صورت حال ابدین عنوان گشت و پیشتر
غفلت از حال عهد شکلات عاجزانه بانیه در غمی میل باضت کرده که شاید سبب نخوردن غذا مالکت ملکات بود اولاً
بعضی درین باب حرکت داده بودند بچگون داده از مدنی تحقیق اگر جنون زدود سواس غمی بود نشان این خیال که یکی از
عقا برنواز است که روح جوان از عواطف جهانی به بد عوام روحانی رسد و این را تا پاسا گویند و این عقیده از بنده نشا
تا در مالک است بسیار شده است چنانچه متوفی ایران و قهرامی اسلام و جو کسان نبود بجهت انجام بمطلب که بعد از توحوی غلبه بر
دانه یا ضمه های شده بکنند تا چند روز سبب غدا بکنند بر این تحلیل بدن باشد بخورد مذکر کاهی اید چنان خلی شریفی در

این عرض شد خان استورشتی و احد بسیار مذموم علی الامتثال فرمایند تا اینکه بحیال خود در روز پنجشنبه لکهنه مطالب
حقه برایشان فرمود که فی الحقیقت هیچ نسبتی که به پسرانی قوه مستفکره و عروض خیالات و امید که سبب آن فقدان غذا و قوتی است
که بر بدن وارد شده دست و این عادت در بلاد و نواحی غیر شویع و محمود و محمود و این امید که در ذلالت و ریاضت است و استخوانها
از باد و نه بلاکت جوید با این بجان که چون با کاری شایسته میگردشاید موافق کاری کند و چنانکه یکت جنبشها کرده و ناچار
باز در روز بدون آنکه مدانی صرف کند میرسد چون بیرون آمد از هر روز و جسم ناخوشیم کینه از بخوبی استنباط میشد که
که سنی صدر صورت نوعی از جنس این سیراده بعد از آن در کمر بر می ایستادند و صنف بود از دست چنان بود ما خوش راه
یافت که هر کس بجان بد بر می و با نکت چیزی از غایب می حتی آنکه اگر یکی از درو سانس نزدی شده می سپه نشی که اراده قتل او
وارد در خیالت بود که خبر آورده که صفتی برز پسر بزرگت شایر سلطانی چون از صفیان که بخت بدون اینک تحقیق
مطلب پرواز حکم کرد که جمیع فرزانان طوائف سلطنت را از شاه طلبه از جمله اصحاب سادات جمیع شاهزادگان را و یکی
از شخصهای سرجمع کرده محمود و خود با یکدیگر و خواص در دست این بود احمد شیخ محمد علی حزرین گوید که کسی نه نظر شاهزادگان
در آن روز شربت ماتت چشیدند محترمانه فرنگستان را نیز میباید که از ایشان که از میان شاهزادگان در نظر که از همه خود تر
بود پادشاه سلطان حسین پادشاه پسر پسر شاهزادگان خودش خود گرفت محمود هم بین گذاشته خنجر بجانب کی از ایشان انداخت
خنجرهای وی سلطان حسین آمد خون جاری شد محمود را امید بر جوی چون نظر بر خنجر پادشاه چهاره افتاد و خنجرش شکنج یافت
و آن در نظر از چنگت اجل مستند و اثریکه این مثل بود ما خوش کرد حسب آنخواهی عظیم شده بدو اینکی سخت کسبه
شیخ محمد علی حزرین گوید که چنان دیوانگست که گوشت خود را کشته و خورد و از اطعمای ایرانی و افغان کاری ساخته شده است و او
از دعای پادشاهی ارمانه طلبید از بیماری ریاضه و زجر خنجر کشته طما سبب سیر زنا ناخشنه رسید از بیم آنکه سادات
کار بد را می کشید پیش از وقت محمود اشرف را با پادشاه بر برداشته یکی از محترمان فرنگستان گوید که اشرف پیش از آنکه
بر تخت نشیند حکم کرد تا سر محمود را بنظر او برسانند و تا سر محمود را بنیان آوردند بر تخت نشست و این بجهت انتقام خون
پدر و دگری گوید که محمود بختی بر هر چه تا متر و این قول اشرف بیشتر است شیخ محمد علی حزرین گوید که مادرش چون دید که از
حیانت امید می نیست گفت نا در آن خنده کرده از رحمت بجاری بر پادشاه عرش فریب نیست و بهت و بدت سلطنتش
سه سال بود اشرف پسر عموی محمود و پسر میر عبدالنادر پادشاه سیر و مین است چون محمود بخت رفت اشرف
بر مایه می بر کلاخ بر آمد قبل از در قایم ایام سلطنت اشرف و گری از اوضاع ایران را داده دولت روس و عثمانی
در باره این حکومت بی نسبت نیست از روی که سلطان حسین میفرستد طما سبب پسرش نام تناسی بر خورد که است
لاکن بر قدر کوشش کرد که دوباره ممالکت با و اجداد بدست آوردن شد اگر چه حاکم کاکت را که ملکی است و تربیت
و دست شمال اشرفی تعلیم را بخت کتولی کرستان که در مذهبها میرزا باز دوالی کرستان بزرگ مقدسه شکست یافته اول

بر محاکمات عثمانی و بعد از آن بیاد روس بنهاد بدو لکن این عمل غلطه بجهت طلبان بخشید بلکه سلب این شد که در جستان بپاکت
دولت عثمانی افتاد و از آن سمت هم چون کسی نماند که کبلان و باکو را محاطت کند و روسته دست تصرف بر ارضیات انداخت
طلب سبب میرزا کور و در صد و این برآمد که با عثمانی و روس بنای سعادت بی سدا و سفیر نیفا و سفیر که بقیه نظایه فرستاد و بود و با
نگار داشته و بنا بر قول بعضی از مورخان عثمانی بعد از آن از طرف مناسبات اولی او لیای دولت عثمانی با او تکرار و
بعد از آنکه مطالب خود را عرضه کرد و گفت سلطان ساینده در عرض قبول و دنیا به سمجیل بیکت نام طوطی نامور بطریق بیخ به منزل مخصوص
رسید و در نظریه بیخ بود که با کوه تصرف در رسته و آید مخصوص معاهده که سمجیل بیکت اولیای دولت روس کرد و این بود که امر از
روسیان محاط از ایران میزدی کرده و محاسبات سلطنت ایران برساند و در اندامی این خدمت طلب قبول کرد که شهر رسیده و باکو و
و محاکمات و احسان و نیز در آن و کبلان و زاهدان در اسرار با در دولت روس و آنگاه در بعضی فقرات دیگر هم در باب اول و لشکر
روسی و آنکه در ایران محاسبات متخالف میوزند و همچنین در باب اول با مواد تجارت با این دولت و آن چهارده نامه ثبت شد
در جهان و وفات که بند و بست این معاهده در روس جاری بود و محاکمات عثمانی در این سبب و معده تمام محول تحویل با وجود به صحیح کرد
مصرف در ترک و در آمد و بجهت فتح ایران و کجوان و در غم و خوبی بر تمام محاکمات از رسته و اغلب بلاد آذربایجان سنیلا بافتند
نمی توانیم که یاد و شهر می در دست و در فرسخی تر و واقع است و از الملک برگرد و وسیع و محصور و در که تجارت ایران در کت
از آن پس از عثمانی امر میزینند و در جنگ است و سمجیل با مسلمانان سلیم اول بند صحرا می از دیکت این شهر افتند
شهری بخوبی وضع خوبی در ایران هستند و بود با می خوب در حالی منظم که از دو طرف تریان مانند درخت کاشته اند و سقف بسیار
از خانه ها با سلطه تمام منفس کرده اند و الحفظه عسکر عثمانی بعد از فتح بلاد مذکور به سبب تبریر جلوه بر کشت اهالی تبریز ما در هم
فروین در نسل شرکت دارد و در مری بر باد و بخت در با که بطرف شهر مذکور خراب شده بود و از سبب هم داشتند که در تبریز
شکست دست حیات و حرکت و در از هم نزار و استر و متحد کاند استند با ستای آن که با بیست چهار هزار ترک بگرفتند
عازم بود و چون در مریگه نه زبده دارد و نه سر نشان و پیروز دارد و آگاه به سادت انداخته کرده هم که یکماه بهورش بود
و اگر چه درین برین یکی از محاسبات از تبریز تصرف ترکان در آمد تا تبریز این بهادریه جو بهراس بخورد و آگاه سبار که چهار سبه
از بی کرده اند و منسبت کرده و چند هزار لشکر ترک را که داخل شهر شده از لشکر بیرون جدا شده بود و بیخ تبریز در تبریز
این کیفیت سبب عصبه پشای عثمانی است که در حمله رود و مگر بطریق بود و با بیکه بر سبب جاری گشت بر حضرت جهتا کرده است
در چه تا امروز می بر می استامند و ما و میای می بخت لشکر و جمع بسیار از و در جستان در این کر ز عرضه شمشیر در این بر سبب
چون جزایر باقیه بسیار ترکان بر سبب استم و تمام برانی و استامند فری گشود و در بر پر جوان و رجال نشا بخشود و در کت
تبریز چون بخیر شود و بختها در آن رخ کرده است یا با این اعطای که در میدان غلبه نواید کرده است و مراد بفرما
شرف لکن سبب تا شرف و در غلبه که بکانه جرمی حرار در و چون سبب استامند در حال دولت عثمانی و آنگاه گشت از دست

پنجاه هزار سپاه بگرفتن تبریز نمود کرد و شهبان تبریز از این واقعه مستحضر گشته بسیار می از زمان دگودگان خود را بگوهستان
 کیسان فرستاده مستعد قتال خصم شده و از چیزی نمی که داشتند بدون سبالات پیش بینی بهستقبال خصم شتافته و میدان
 را و مردی و او را که این منظمی و جمعیت ایشان نبود بعد از محاربتی سخت و طولانی لآخره نظام سپاه دشمن برهنه و جلالت
 ایشان غلبه یافت و شهبان و تقاضایان از هم گنجینه بشهر کرمان ایشان را تعاقب کردند چون بشهر رسیدند دیدند همه
 کوهها را و سپاه گرفته اند و ناچار در علی لانصال جنگ تمام بود اهل تبریز چون دیدند که در گوشه تنگ ایوه کابجاشی میسر
 و این صبح جامی بگیر امید مدد خلاصی نیست اضی شده که شهر تسلیم کنند مشروط باینکه خود را مان سلامت بار و پل و
 مشروط قبول شده چنانچه شیخ محمد علی خرمی که بدان شهران مشبه جلالت و مردانگی بدستی است خیال بدست و گرفتار شمشیر
 چنین در بار و اداحت از میان صفوف ایستاده نشسته و ترکان بدیده بفتب در ایشان تنگ استند و هم او گوید که در تاریخ
 تخاغت مردی ازین پیش در هیچ زمان از هیچ طایفه نعل شده است عمد گسانیکو برین رفته تورخان ترک است هزار و شولگان
 ایران خیزا برنویسند فریب سی هزار مرد درین محاصره بر خاک بلاک افتاد و چون بدشمن سپردند کینه از سنگ دران بود
 و زیاده برست هزار از شجاعترین عسکر عثمانی درین معرکه در معرض فساد آمد و بعضی از محارفات امرای ایشان نیز بر خاک سپاه
 افتاد و شهر گنج که تا وقت در مقابل عسکر عثمانی ثبات در زنده بود بعد برین سال که هزار و صد و سی هفت هجری باشد مفتوح گشت
 و لشتری بر عسکری احمد پاشا حاکم بغداد که فوج کرمانشاه رفته و آنته را گرفته و در بجانب اصفهان در حرکت آمده چند منزل
 باصفهان پیش نمانده بود که خبر رسید که اهل لارستان بفرم تخریب و آذین است سر عسکر عثمانی از روی اضطراب فریغ غریب
 کرده است مستقر حکومت خود را راجع شده در تاریخ کیمبته صاحب مشهور است که خطه لار پرگنه گوچکی است در ساحل شمالی خلیج
 فارس در درجه پنجاه و پنجم طول شرقی گرفته می رود تا درجه پنجاه و پنجم عرض در سمت شمال مغرب و کرمان در شمال مشرق است
 لار با برتر و کم حاصل تر از جمیع اضلاع ایرانست صحرا و کوههای بسیار دارد که تا وریا قندی می شود زمین بزرگی با آب کوه
 اصفه می گشت که اگر از این سالیان بنا و کتا نا بهار پر ساخته و بدان اسطه االی اینجا قدری درختان فراوان و گندم میکارند
 بیچند تا بن سگت نیست با بجه و قایع سابقه ذکر در و از سلطه محمود انانق افشار که معلوم میشود دولت روس
 در دم بیچند حسابی از سلطه محمود و وادی طما سب بر گرفته اند چنانچه در سال هزار و صد و سی هفت هجری معاهده فی انین
 واقع شد که بنا بر عهد نامه که نوشته شد بعضی از بهترین خاکها را بر زمین کبیر گشتست کرده بود و واسطه انجام این عاهدت کوه
 خا ترانسه در نقطه خطه بود اگر چه قایع غیر عادی و با انفاق افتاد که مطالب سلطه در آن عهد نامه صورت نگرفت لکن از ملاحظه آن
 معلوم میشود که ایران در چه وضع و سیالات در آن زمان در باب ملکات بر چه وضع بوده در آن عهد نامه مقرر شده بود که جمیع خاک
 بر زمین و بی خردا سست از بنا و ترا که تا محل غلامی نهر که در و در آن سخلق بدولت روس از محل ثانی نهرین مرز درین سخلق
 تا سمرقند ارد بل و از ابا کجا به تبریز و از تبریز به ان دگرمانتا جمیع شهرهای مذکوره و تمام محاللی که با این خط و شور عثمانی واقع میشود

مشغول بدولت عثمانی باشد و در حصول ایصال ممالک مشهور بطرفین با یکدیگر گفت نموده بودند و همچنین مغرور شده بود که اگر
طما سب این فرارتن و بدو را مد کرده بر سایر ممالک ایران فرمان دوا سازند و الا ممالک متعصبه را متصرف شده بر کرالان
آن کار شناسند بجهت آردی ایران تعیین کنند و همچنین آید و شرط معاشرت یکی این بود که هیچ وجه با محمود دوم از مصالحت نزنند چنانچه
که با سلطنت افغان در ایران شرافت کلی با انجام متعصبان است الغرض چون اشرف بخت بر آمدند از
بر مزاج و کار بینی و شجاعت او و ثوق اعتماد می نام بود و او اقول که یکدیگر الیاس سرتیپ فرج خانته محمود را که در نیک سستی
و متروت موصوف بود بجهت تعطیلی که به محمود داشت با انان عقد که در آن اوقات دم از نجات فرجونی و دولت تارونی میزد
و جمعی از امرای دیگر که عقد کنایان این بود که افغان کرده و او اقبل از فوت محمود سلطنت برداشته بودند همه بقتل رسانیدند
اموال ایشانرا ضبط کرده و بعد از آن نیز بر کس کس خطانی بر او خیال نالی کرد بهر بهانه او را از پای دادند و این عمل موجب خشم و کینه
اصفهان گشت و اشرف بر مزاج بر افعال او اصرار تمام محمود را کجا بیخ و اگر او شیبه نموده علم کرد تا ما محمود بکشت در میدان
استکان بهر برده بعد از آن فرمود تا جسد های ایشانرا با خرم تمام در جنازه ها گذارده و بقر برده و خون ساختند در بین جبات
اعتقاد مردم و حق وی صورت از دید یافت و افغان محل اقرب مردم را رام گنداج شاهی را برده و در پای سلطان حسین چلچله
که داشت اصرار کرد که بر سر گذار و دو پای و سر برینده سلطان حسین را بگردد گفت من عزت و رسوایی را در غلظت خود
بگذارم تا بالاخره مجلس عقوبت بجا آورند که سلطان حسین با جبار با دست خود باج بر سر اشرف گذاشت و قتل از عروج وی بر
اصفهان اشرف طایست تا اصفهان طلبید و این شاهزاده بخت صغیف العقل بعد از که شششاهی سپرده که آید تا
در حقیقت بختی که سوست خود در آن صفحات گزینان در آن رفت با فغلی خان که سر کرده یکی از بنای ایران بود که طایفه
ایشان در سمرقند جلوتر که در آن فقه بودند بهر سپرد چون بخت شیبه بخمال اینکه افغانی در دشمنان واقع شده است
در حرکت آمد تا فوت محمود تغییر کلی بر مزاج اشرف و دره با خجالی آمد که طما سب میرزا را بگریزاند که جسی در قیام
خبر او ندانند و در بر د اشرف با برده که با دشمنان و مکاتب مراست تا چند نفر دیگری را در
اصفهان از آن بابت بقتل رسانیدند و بقیه بزرگ چنین بنیاید که میخواست بقتضای سعادت طلبان اما موزان
در سواحل بحر خزر بنویسند و در آنجا میباشند و غلبه عملی که در عهدنامه شصت و دوست معانی معین شده بود
اشرف این دولت بود و خایار بر رزومد و سر نیاید و معا بهر معاد است بجهت حراج افغان طلبیده شد بخت
فرستاد و علمای ستمه مشغول می گشته که مساهبت با بصرای بجهت سلطان سلیم صورتی که با سب و اندیشه
رواقتی در آنجا میباشند و از این سبب اگر ای در رزم پیدا شده که به در حال دولت عثمانی شک شده
علمای ستمه که در آنجا میباشند که کشته شدند بهر سبب با بصرای ادوی سرد رشت و چون اشرف اقرار سلطنت و از فرمان
باو در اسلام که او را دادند اما هر یک حکم او را بطلان رسانیدند و از اموز مردم با بر بنای بخت ایل بنویسند و در آنجا

از اسلام قبول مراجعت نمود معاد است شروع شده احمد پاشا که مراغه و قزوین را تسخیر کرده بود بجانب صحنان و حرکت آه
از سردار حاکم بر و تیره که در کنار دریا می کسلان بودند اثری در حد ارتاک ظاهر نشد و طاهریان نیز در آن زمان از جای
خود بجنبه سال اول حکومت اشرف با حکام امور و اخلیه حکومت او صرف شد از بخله طغی با دیوارهای مرتفع و برج
استحکم و در وسط صحنان بجهت محافظت عیال خود و سایر اطفالان بنا کرد و انقلعه را هنوز باقیست و بقعه اشرف مشهورست و چون
شدند که سپاهی کز آن ارتاک حاکم را صفی است حکم داد و با جمیع قری و دهاتی که در عرض راه ایشان بود خراب کرده آثار
آبادی نگذاشتند و خود با هر قدر لشکر که توانست جمع آوردی کنند با استقبال ایشان شرافت انطاغاد و هزار نفر از ارتاک
بر لالت و لیلی نادان ارتاک را آماده بودند اشرف از بنوا قده خبر آید با یلغار بر سر ایشان باخت و در پانزده فرسخی
اصفهان انطاغاد را در بافته تمامی را از تیغ تیر بریز کرد و بنوا قده صورت اطفالان و پسران ارتاک کشت سر عسکر عثمانی
بجزر شنیدن این خبر کلمه توقف سپاه نموده از دو بر سر یارک در طرف اردور فرمود و با یکدیگر خندنی و ساقین سخاقت از
ارتاک و حسن معون و از اشرف تیر و خیفه جا سوسان فرستاده مادر میان عساکر ترک شوی رسد که این جنگ خلافت بدست
و بانو اسطه احداث اختلاف کردند و همچنین امری کرد که ارتاک عثمانی بودند بوجه در شویت بفرستند و در ظاهر نیز چهار
نفر از شاخ مسلمین که بزده و صلاح ششمار داشتند همچنان سالک بار دومی حور پاشا فرستاد چون مشایخ مزبور در حضور
سر عسکر عثمانی بودند یکی از ایشان آغاز سخن کرده گفت پادشاه ما اشرف فرموده است که اگر شما بایرسم که چرا با مسلمین که موافق
کم خدا حکومت را و بعضی بر انداخته اند خلاصت میوزید و بچه سبب با نصاری اتفاق کرده آید که بر و رسول مجید را از
کلیک موافق خوانند و فواید انسانیه می دوست محروم سازید اگر شما از می ملی انصافی بد جنگ اصرار نمائید و بر او
حور را مجبور بد فاع کسبند چون جمیع مسلمین که درین معرکه رنجیده شود بر گردن شما خواهد بود احمد پاشا چون دید که این سخن در
خاطر با اثری نام کرد و در جواب گفت که من از جانب پادشاه خود که سلطان عسکر و جانشین خلفا و اولاد مراست نامورم و
چون طاعت و بر همه مسلمین واجب است اشرف نیز مانند یکی از مسلمین باید با با طاعت او گردن بندد با تیر می تا فرمانی خود باید
نخورم در میان بود که با نکت اذان بر حاست و طرفین با و ای کار فقام کردند و بعد از ادای فریضه اتفاق مسلمین و اجتماع
طلوبت معین را به ناز خدا خوانند که تقار و کردار ایشان چنانکه اشرف میخواست و در دلمار روحی تمام یافت و چون مشایخ
مختر بشدند جمعی کبیر از گزاد و بعضی از ارتاک ایشان را مشایخت نموده خاطر جمعی دادند که در این جنگ که خلافت شریف است
اقدام بکنند کرد احمد پاشا اندیم آنکه مباد این احوالات بجمیع لشکریان از کند جنگ شتاب کرد و لشکر ترک سلطنت بر آورد
و معناد خواهد تیب برزاشند انصاف اشرف لشکر دشمن بودند و اشعانه ایشان منحصر و چهل خورگت بود که بر نتر با بار کرده بود
و از آنکه هر چه بدست یافتند در دره نند و هزار نفر از ایشان عرضه دار و بر ارتاک اشرف اطفالان را کشته است که بهریت شد که
نعمت کسند زیرا که سید است و بچونست هر یک عثمانی سحر اهد شد پس در هر حال در صلح کوشش است احمد پاشا که شتاب

که بخت و قدری قدرتی بماند و هیچ اسباب اردو یا پیشین گذاشت اشرفه از عقب وی رفت لکن لشکر خود انکراست که
 بر بزمیت میان نرسد و چون احمد پادشاه از کرمانشاه بجداد که بخت اشرفه بیخام فرستاد که من تاریخ اسوال مسلمان اگر چه بر
 حرکتی را ایشان چهارده شود جایز نمیدانم و نام سلطانی را بر راه سنی بدل شکیم بجز از احمد پادشاه لشکران او در این حرکت بدست
 مردان افغانه است اگر کما شته احمد پادشاه با بجز آلات و اودانست حرب یعنی آنچه بدست از نقد و جنس بدو حوالهت خواهد
 شد و بعد از آن بر گفته خویش و فاکر و بطاوه اسراعی عثمانی را که در جهات بچکات افغانه افتاده بودند از قید اسار و پای بگشود
 و بدین سبب نام وی در مالکیت عثمانی حسان بیشکی بلیده شد که حال دولت مجبور شد که باه ای صلح کنند و قرض برین بند
 که اشرف سلطان خج غلطیست. اوله نام دارد و سلطان در بعضی اشرف پادشاه ایران خوانده و همچنین مالکی که از ایران
 و در آن اوقات بدست تصرف عثمانی بود و حکومت ابدی او نیای اندولت مقرر باشد. از بجز نام کردستان و خوزستان
 و بعضی ایصفهان و آذربایجان و بید شتران و یوز و سلطانیه و طبرستان که حال باقی تحت است از شاه ایران است که عظمی
 دانگت شد. مطالب بکریم در این عهد نامه مذکور بود از قبیل این میفرماید که در آنهای بدست که گفته شد
 بود بلکه مرسل افغانه از حاج بکه بفرستد و وضعی که اشرف در آن اوقات است و است انصافی مصطلحه بمیزانین بشود و شایسته
 نیست که در ایام سلطنت با عثمانی خیال از دانی و بلاد است از وی ظاهر شد. بعد از مصالحه بازرگانی که اشرف بدست اسباب
 محتالیه با مشکلات است از بزرگترین بر داشت. از آنجمله می آید بود که حسین بن عزم بخیر نمیدارد که در آید از این و در دست
 برادر محمود بود لکن کاری بر پیش برود و میردینه بسبب اختلاف با این افغانه انجام شد که چنین معنی که در آن عهد و در دست
 با قضا اینکه در ایران بود و غلبه صورت سیرت و دیگر اینکه گفته شود سیستانی با هم در شای بدو در میان اشرف پادشاه مالکیت
 شراس از اشرف آورده بود و هر است بیدر خصه افغانه ابدی بود که در آن است اول سیرت و در میان است هر دو مستوفی از آن افغانه
 اشرف با و در نامه ندان شست بود اگر چه طاعون سه بر است که در آن صحنه است و حجیر از خوانده و افغانه از آن در آن است
 با شمع میدی روشن کرده در غریب آباد در باسی است و در آنکه با در آن با شمع از آن که سبب است اشرف پادشاه
 فوق العاده و جنگای مردان نامش نهاد و او افتاده بدست سپهسالار افغانه در دست که در طاعون نام در سینه گشود
 تخم خود که ملکوست گناست داشت در تمام غنصت در دست سلسله کرد در آن و افغانه طاعون را با نام در آن است
 از ایشان متخلص ساخت با بر سر دنا آمد چون او بطلاب سبب بدست است و او است که سینه بجز از احمد پادشاه از آن
 سراسر خطایان بجز در کاسه و سینه کاغذ دود است که سینه که از اطراف سینه در دست و او است که در آن است
 علم شامی حجت از آن حرکت این اشرف هم بجز سینه در آن نام که از آن افغانه در دست است و او است که در آن است
 در عرض آن نام که در باطن خطایان را با شمع در آن است که در آن است که در آن است که در آن است
 از میان برداشت چنین نامه از طاعون با شمع در آن است که در آن است که در آن است که در آن است

براد فتح شده و در همین موسم تمام خراسان بر پر بینه طاعت طما سب نهادند و چون سخن این بلاد بر میزدی با ندوی ناوری
 شده بود از جانب طما سب تحریکات عجز و انعامات بسیار در حق وی بطور پوست از آنجا اورا طما سب قلجان نام نهاد
 چون در ترکی قران بعضی غلام است ترکی طما سب قوی غلام طما سب است و بر در لفظ قوی چنانچه در سایر نامها
 شده است در انسانی این وارد است شریف فاخته اقبال داشته بعرض زمان اعتماد کرد اما هنوز از ناده این جا نیست
 نشده بود که خبر فتح خراسان بفریب شمشیر بهادران طما سب می رسید اگر چه در تمام بود که نام طما سب در افغان
 بطور مستحقر مذکور شده لکن این تعبیر در اوضاع وی موجب بر اس و در پشت شده است شرف بجهت هر چه تا مشربیت
 اسباب مخالفت و بد اخلاق بود اخت سی هزار بود جمع آوری نمود که نیمه بشیران افغان بودند و در سترهای معظم مملکت
 بقدر مکان مستحقران بر کماشت بسیاری از مردان شریای بزور را حکم کرد و بیرون بردند و اگر زنده نماندند این عدو غلام
 بر مردم از یک طرف سبب ضعف خود را میست و یک سبب تقویت دشمن شده زیرا که همین مردم با دلج یکسینه بجا داشتند
 ناخته و با ایستادن در ساخته جلع و قلع وی یکدل گشته بود طما سب از حرکت بجا نشدند بمان مانع نشد و بجا است که افغان
 بجان خراسان کشید و چنانچه ناولی بود اشرف ازیم اگر سیاد ابرو در غنیمت کورد شایب تمام موجود بلاد خراسان
 و در حوالی امغان و لشکر ملاقی شدند افغانان علی الفور حمله بردند سپاه ناوری چون کوه ثابت و رانج قدم افشرد حمله
 خضر زد که در اشرف دو دست از لشکر خود جدا کرده حکم داد که دوره زده از پهلوی عقب برد دشمن حمله کند و خود با جمیع سپاه بطلب
 مساگر او حذر بر نماند و چون از این داشت که افغانان برانند که از عقب از میان برانند جمعی از بر جانب متوجه ساخته است از اشرف
 اسانه نشدند و هر که کی طایر سپاه فیم شد فرماند که یکباره در حشم اخذند و پامی ثبات ایشان از جانب افغانند جمعی
 که تیر از افغانه بیایدند و در سه روزی از این باران و تمام اسباب و اثاثه آردوی مانعند دست بضم افتاد و چنانچه بخیل که بجهت
 نشدند بر تیر از این باران برین و در هم بچرخان سیدند از امر که جنگ با طرفان قریب و دست میل است از بجا نشدند
 هر چه با سپاه افغان بود و در سه روز اشرف حکم داد که افغانان با ایل عیال اسباب بغلیه که ساخته بودند بروند و اسوال
 در باره در راه بر سر راه افغانه از این جهت حافطه سایر بجا داشت هر چند که در جزیر مکان است جمیع آردوی سپاه نموده از صحنه
 سپاه افغانه از شهر در بر مجوز در حواله مکانی سنجید و در می نزد مقین ساخته فرماند و مافرو آینه و بعد با حکام اطراف
 در راه و در اشرف طما سب از فرزند و امغار و خواست که راه نشان برده و انام و خجال کرد که سپاه و خطوط و در صفهان در
 اشرف و در تیر از این باران در سه روز اشرف حکم داد که افغانان با ایل عیال اسباب بغلیه که ساخته بودند بروند و اسوال
 در باره در راه بر سر راه افغانه از این جهت حافطه سایر بجا داشت هر چند که در جزیر مکان است جمیع آردوی سپاه نموده از صحنه
 سپاه افغانه از شهر در بر مجوز در حواله مکانی سنجید و در می نزد مقین ساخته فرماند و مافرو آینه و بعد با حکام اطراف
 در راه و در اشرف طما سب از فرزند و امغار و خواست که راه نشان برده و انام و خجال کرد که سپاه و خطوط و در صفهان در
 اشرف و در تیر از این باران در سه روز اشرف حکم داد که افغانان با ایل عیال اسباب بغلیه که ساخته بودند بروند و اسوال
 در باره در راه بر سر راه افغانه از این جهت حافطه سایر بجا داشت هر چند که در جزیر مکان است جمیع آردوی سپاه نموده از صحنه
 سپاه افغانه از شهر در بر مجوز در حواله مکانی سنجید و در می نزد مقین ساخته فرماند و مافرو آینه و بعد با حکام اطراف

بارده ای شرف رسیده که چهارصد اورطایت است حکام یافت لکن کلمه او که علی القور بودش بیرنه در ابتدا ای جناب افغانان
 پامی جلالت فشروند آنا بالاخره چون سپاه ایران در حدود و اندر ایشان باوه بودند برایشان ظلمه کرده افغانان را دست
 برداشتنه چهار هزاره ابطال افغانه دران درجه سجاک افتاد و چون افغانان شکست یافتند باصغیان که شجسته بعد از غروب
 که بشهر رسیده اند و اول آوازه انداختند که فتح کرده اند اما از وضع حرکات و فرایه و زمان می نماند بلکه کیفیت حال معلوم
 به شب و تداکات که بر وجود دران هر روز مان افغانان بر سر و قاطع بنامه و بقدریکه توانستند از اسباب و تامله و حدیث
 بر جانوران با کرده قبل طلوع صبح از شهر بیرون رفته از بیراهه بطرف شیراز بودند که کمان میرفت که پیش از آنکه افغانان جناب
 با کند باالی با قتل عام خواهند کرد تا اگر هم چنین جنابلی داشتند وقت بجهت اجرائی آن داشتند شرف قبل آمدن اگرین همه
 شاه سلطان حسین ابهرستان مردم فرستاد تا در تعاقب کردن افغانان را بصلحه نذیرد و چون خبر وزیر ارشد را شنید فرمود
 به محافظت سرای سلطنت و طوبیازان حاضر نمایان امور نمود و خود سه روز بعد از آن داخل شهر گشت قول حکم می این ده که
 بنفخص افغانان برآیند و هر کجا یکی از ایشان میبایستد تقبل مانند بعضی از ایشان بجهت مروی و فرساکه و نام آید با مردم کرد
 بودند بتفاحت باالی از مملکت رفتند و حکم از اعمار نیک بر سر فرحمود ساخته بودند خراسان و در ایام آن همه با خند شاه جهان
 که در آسایشی بن فایع از افغانان بطهران رفته بودند چون خبر گرفت از افغانان و فتح اصغیان را شجسته در حرکت آمد و چند روز بعد از این
 کیفیت وارد اصغیان شد و در روز دوازدهم او تعلق نشانی تمام بهرور رسانیده گویند که چون بسرای پادشاهی در آمد خوش
 بر خرابیها نیک با خنده کرده بودند افتاد بکر - بر آمد و چون داخل جرم شد زنی در لباس حدشکاران و برادر و گرفت چون گشت
 نظر کرد ما در خوشی آید و خجسته کرد زیرا که شنیده بود افغانان جمیع عورتها پادشاهی بر چهار برده بود که معلوم شد او در شای
 در بنکام مجلس محمود در زنی حدشکاران در آمده در سه سال رسالت کبیر از میرین الفقهه نام شیر و شیر
 میره لاری لشکر ایران و در اجمالک خراسان بود و چون به روز اختیار بی استیالی این نامه برسد علمای آن وقت که
 شایب کرد بدفع ایشان پر دانه نادر گشت که سار و سار سار را میان کوی بر داشتند هر یک که در ایامه پادشاهی
 شود که در بر خرابیها نیک با خنده بودند و چون فقهی بر سر و شکار کرد اسباب می رسید و بطلان شد و شکر بر دست و اثر
 باید چهره مر و در آنه تصور بدید که گواهندند که چه نوال از شهر من این بود که عورتی را ساکنان الله بر سر در آواز
 چون سپاه طاعت آمد و دیگر سگر و نذر اسرا بر تیرال و طبعه نذر اسیر و در طاعت و در خرابیها نیک با خنده
 در وسط زمینان بود که نادر در حرکت آمد در حجه فخری سرود تمام رفته تا حد سه روز در ایامه پادشاهی
 آید برای عرض راه را در بر پاخته بود اما هم در حجه فخری سرود تمام رفته تا حد سه روز در ایامه پادشاهی
 اول با کشته شد بجانب شیراز که کجاست شرف چون در نذر اسرا بر تیرال و طبعه نذر اسیر و در طاعت و در خرابیها نیک با خنده
 خواهد تسلیم کرد مشروط بر اینکه نادر افغانان را راه دهد که با عیان اسرا بسازد و سلجوق اسیران را که از آن اسرا بر تیرال

باب مقدم
در بیان وقایع امام نادر شاه و احوال اعمام و نسای
 و می که بعد از وی سجد و سجد و سجد و سجد

بعضی از احوال است ایام نادر شاه در باب سابق مذکور شد لکن لازم است که قبل از شروع بوقایع ایام سلطنت او مختصری در باب جوانی که قبل از جلوس او بر تخت سلطنت ایران وی داد مرزوم شود بدین نادر شاه از قبیل افشار است نام او امام علی بود از اجنادیکه در دست است معلوم میشود که نام علی مردی صاحب اعتبار و صاحبی بود خود نادر علی هم هرگز از نسب برکت لاف نیز و مویش چا جلوس وی بسزا احمدی هم در وقتی که میگوید پدر نادر در قبیل خود مردی معتنا بود و حقیقت حال از این عبارت که گویند و در احوال نادر است و نیک و نانی خود را بصلب معدن کنایه میرساند و بیستی نسب و بر این معنی که در کتب مستوفی است که نادر شاه در اوایل حال در سنه ۱۱۷۰ بود و از این عمر تحصیل در برهه اش میکرد و خود نادر شاه از پیشی نژاد خویش که بر حجت میباشد گویند که چون خواست و نمر می از خانواده سلطنت باقی بجهت پسر خود خطبه کند صاحبان دختر گفتند که رسم چنین سنگ که او را باید تا بهفت است خود را بر ستار و پنهان سازد نادر فرستاده را گفت بگو که دایه شما پسر نادر شاه است نادر شاه پسر شمشیر و پسر زاده شمشیر و همچنین تا بهفت بر ستار تولد نادر شاه در سنه هزار و صد و هجری در مملکت خراسان اتفاق افتاد و مورخان ایران و لغز است اوایل احوال او را ذکر کرده اند از آن جهت که منوچهر پسر نادر در صفای میرزا است که در وقت سی و یکسال از عمر وی که در سنه ۱۱۸۰ در محاط و مهاکت بسیار افتاد و مستاسات و سکا بد با پنج مینوچهر بود لکن در هیچ مورد اجتماع و مرادگی و متور و صداقت وی بر روی دانست و در چند سالگی بدست او از بگانی که بر ساله اطراف خراسان از امانت نادر شاه میرسد ایام اسارتش چهار سال طول کشید و مادرش بهر بعضی احوال در تاشکند با هر سید بعد از آن خود را با بی بی ملک توفیق ستافت از آن بعد تا زمانیکه در خدمت شاه خراسان داخل شد همین قدر تا بلوغ است که نموده شود که طبیعت این مرد عجیب بسته بر یکدیگر تیره و کسان بوده است و حتی در خدمت مابل برکتگی از امرای ملک خود داخل گشت و بلاخره دریا گشته و خورشید را در دردم کماله از درون در آورده رضا قلی میرزا از وی متولد گشت بعد از آن جمعی از طایفه اشرفی را با خود میبرد و در آن زمانه در تاشکند و سر تاشکند و تاشکند اطراف تحصیل مقامی نمود که در نه رفته او را در بهادری و بلند است بجهت است و ای خراسان اهل شده و چون

در جنگ باوزبکها انار شاست و جلاد است بطور رسایند بر چه نام است و سردار می ترخی کرد لکن بعد از فندی
حاکم خراسان از حرکت ناپسندید و او را چوب زد و نادر ازین قضیه غضب فدا منهدم را کرد چنین نماید که در
اوقات عمر او در کلات بر سر طائفه قلیل از افشار بود نادر از منهدم کلات رفت چون قلیلی در آن سرزمین یافت کرد
عموی او از کردار و حرکت می آید بینه ناکت کشته او را بر بار کردن اقطاعه مجبور ساخت چنین نماید که بعد از آن بار بر
سر کار سابق خود رفت پیش پیش بر جمع فریق و قطع طریق و سرفراز نبی پرداخت در آن اوقات افغانان بر صحران
ستولی گشته دولت صفویه را برانداخته بود لکن بهر سلطنت افغانه را قوامی بلکه نامی نبود بروج و مرج در مو پیدا شد
سردار می کردن کسان بر شور و غوغا و از هر طرف هزاران بر پا بود و چنین وقت از برای که بتجارت کیاست نصر
المنافق است در اصلاح معاون و مساعدت نماید لکن افغانه جوانان افغان و مکرگان بود در معادن و در شت است نادر
جمع شده با راست می نغان نمود و در طولی کشید که بر سر تزار مرد بر آمد خراجی سنگین بر ابالی خراسان حمل کرد و عمو
او چون دید که اقتدار می بر در دربار است بر اس بر بصرش سستی یافته دم از دست می بود خواهی می بود کانی
با نوشت که خدمت شاه طلب است قبول کرده و برادر و حمار با افغانان در کار با شده نادر اظهار عجبست و حوشی از
این مطلب نموده گفت که اگر سلطان از حرام گذشت می عمو کند در آینه در کت ماضی خواهد شد و چون این بر با
و بنام یافت نادر کاتب کلات رفت از فرار یک معلوم شود او همیشه تخم خود را الی کلات راست راه خود میداند است
نیارین در وقت فرصتی بدست کرده او را گرفت و با دست خود بکلات صاحب و کلانرا مصرف شده و بعد از آن
بیتیه جنگ افغان خراسان پرداخت چون خراج اینطایفه از آن بلاد منظور نظر بود و این کار به پیروی از بونی
صورت یافت سبب این شد که دوباره شاه طلب است تم عمو بر سابق ملات می کشید او را مورد عنایات شاه
و بواسطه فتوحات نادر می تمام پادشاهی و نعی تاره بافت از او ایل حال شاه طلب است بر نادر بغایت حسد میدرد
نادر قتی که نادر در یکی از محراب تنخول بود و شاه طلب است فریانی بر اجبت می از این جنگ فرساده چون نادر از
اطاعت کرد پادشاه و بیاید بهر جمع او را خاین و باغی خواند از بنجر اشار یافته بنا در رسید از سر سمیت در بار باد شاک
لنکر حرکت داده پادشاه به مجبور ساخت که بشیر الطیبه خود را تقار در رضی شده مصالحه کند این واقعه قلیلی بعد از فتح
شده رویداد و بنوان گفت که اگر طلب است در سابق قدری اجتناب داشت از نبودت کتلی تمام شده لکن او را بوی
با احترام سلوک کرد و نادر قتی که دید ماده بجهت غضب سلطنته مستعد است و هم از اول محلی که وی را در خراسان مست
با کرد که مردم را بجهت جنالاست آید خود بیدار که مانند اردو شیر با بکان بر شب خوابی دید و هر روز در تغییر آن جوبلی
شبه از آنکه شبی در خواب دید که مرغابی با ماهی مسجد چهار شاخ می طروی در آید پیش آن مرغابی با بر سر رود و کسب که با وی
بودند بر چو کردند که ماهی چهار شاخ را بچیک آرد نخواستند تا بالا حاره خود دست بازید بهسولت تمام آن را

گرفت و بجهت اینکه مرغی دماغی در خواب دیده و در همان مطلق گشتند که ولایت بر رسیدن تخت سلطنت میکنند تا
 خست میرزا همه می بخورخ او در این باب گفته است زیرا که او از وقایعی که بعد رویداد و غیره میگردد و مسکوید که چهار سال
 دماغی عبادت است از چهار مملکت ایران و خواندم دهند و تنان و نوران که بدست او معسوج شد با بختی بزرگ کار نادر
 احوال و افاغنه از ایران بود و هیچ اعام و انصافی در دماغی خدمت کسیکه مملکت در آنه تقدیمی و نظا و انصام علم خط
 گروه بودند و از او جزو چهار مملکت عظیم ایران که عبارت از خراسان و ماوراء النهر و سیستان و کرمان باشد و طماست
 یاد ایشان این خدمت بناور و اگداست با اعتبار احرسی دست از همه مملکت برداشت معطوفی نادر دانسته شد و نشانی
 که در همان کاعده که طماست بناور نوشته مالکیت فرور و را بومی آند بود و در درخواست کرد که نام سلطان بر خود
 گذارد و بجهت معطلت حاجی برقع سجا بهر نصیب صحیحی کی از امر او فرساید و در جمع خیابان شاهی را قبول کرده گرفت
 که در بدون آنکه فایده چینه سه سه دیگران خواهد شد و در همین اوقات مزاجت بدین ساقی اسپر بزرگ
 و یکی نزد خترهای سلطان حسین مرحوم اتفاق افتاد و باور کرد چه از بون نام سلطان با کرد و آن در دست خدمت دانسه
 یکی از سوره عظمه مخصوصه سلطانین اختیار نمودم کرد که بونی که بموجب استکرامه سه از مملکت خراسان گرفته نیام و بجا
 سکه که در این فی انحصار معنی سلطنت علی الاستقلال آن مملکت است خوفاست ترکت سانیها مرقوم خانه اعلام
 گشت سارا عثمانی هنوز بهترین اطراف عراق و جمیع آذربایجان در تصرف دانسته هنوز سبانه نادر می از حیات
 عاقبت داغنه یا سودا بودند که بدیع از اکت در حرکت آمد و در صحرائی سوادان بود لشکر عثمانی مقابلت آنها و آنها
 ایستادند از اذیت و بهمان در جمیع اطراف و نواحی آن بلده عظیم را از عینم سهاصل ساخت بعد از آن کاسب از بجان
 عثمان بود و بر بر در دین و سایر شهرهای عظیم آن مملکت را از دست و نفس بیرون آورده است و در محاصره ایروان
 با بی سختی از فتنه برداشت مغان بحال از برادرش که در وقت از جانب دمی حکومت خراسان داشت حرمیه
 که مانع از آن صفحات سرخا و طیمان بر آوردند و نه سایرین هیچ غریبت کرده بنیاب تمام بصوب خراسان بیعت
 کرد و نایب طیمان اغان را بر فتنه و راه و جرات بختی فرود ساید و اقیه اتفاق افتاد که از آن میتوان دانست که وضع
 این جنگ چه نوع بوده است و تاریخ مملکت او میرزا محمد می گوید روزی در مجلس منوستان ایاست و سران اهانرا که در آن
 فلکست نشان بودند بمجلس آمدن با داده بنور اناب که سینه سینه شدند که سزار و میصد بیره سر و سر سینه بلند کرد
 سر کردگان مورد عطا و نوال و زو سالی اغان سر بر بر افکنده جلست و اعمال شده صلاحه در او حائیکه نادر بجا صفر
 بر است مشغول و امرای ایران تمام است یک حوضه را را دانسته که متکرر بظرف عثمانی که در سر عهد اجتماع کرده بود
 گفته شکسته سانیکه با بنیاط ایف رسیده بود سبب نوزش شاهی سلطنته کنه و بختیهای اتقل وزیر آتسه و بعد از آن خدمت
 از سلطنته قطع و برادر زاده محمود خاسن ارجایی او وضع کرده بودند نادر رضا ظنخار بسعادت در سلطان محمود

فرشاه پنجم کرده بود که عساکر عثمانی باید آذربایجان را خالی کنند و شاه ظلماسب نیز نامه در تهنیت جلوس می فرستاد
و پیش از آنکه نتیجه تفارقت رضا قلیخان که از طرف نادریه بود معلوم شود ظلماسب بجهت محاصره ایروان در حرکت آمد
و لی گاری ایروان برود در مصاف با لشکر عثمانی نیز بیت یافته آنچه بخواست و شناسست نادری در سال قبل حاصل
شده بود و در نگاه از دوست داد و ما خوب ضعف عقل خود را اظهار کند بازگشت مصالحه کرده در آن مصالحه تمام نکات
ناواری رود درین ابارکت واکه کرده و بیخ محمل از محال که مانند شاه را نیز با احمد پاشای ایلی بغداد که بواسطه ازین
مصالحت انجام یافته بود گذشت اما سوانی در قسمت این معاهده از آنجا که از باد نیرفت که در کرمی در باب
اتخلاص اسرای ایران که در حرکت بکنند عساکر عثمانی او را زود بود رسیده بود چون اخبار بواقعه بنادر رسید دید که
بنازه خویشیت بجهت انجام نتفاصده که سافها در حواطرو است و لی رعایت حرم را از دست داده در ایند قمر با
بنام جمیع ایلی ایران صادر کرد و در آن بوجهاست و نفع بیجاست شیعیه بر سعادت و معاهدین نمود و کفایت سعادت
خند مملکت بزرگ ایران را زود در آن اردوین معاهدتست و مصالحتی که خلقی از سکنه و ایلی این ملک است درین
اعداد مجلس سار و صرف مکا دست و بچین سعادت ردلانت حکم خدا و محنت علی مرتضی است که ملائکه حواجم
او بجهت اخلاص بیعیان او را دشمنان او از درگاه باری نکست میکند بعد از اشتهار در قم فرود مکاتیب هیچ سران سپاه
حکمت و شاد از آنجمله کا عیست که سجا که فارس نوشته است پس اعلام شکست افغان و فتح تبرات نخب میکند
از شنیدن اخبار بزرگ و میگوید شکست نیست که چون بشنوی معاهده بزرگت بر حسب نامول از الطاف الهی بر فراد
نخواهد ماند سرور خواهی شد و راستی آمدن من باش که بجز اول قدر علی القوی بالسنکری درم از نامی قطع کشای در عدد
و در شجاعت شیر با نشاط جوان و قدرت بیه حرکت خرابیم کرد و زمین انش برست باد بیمارا بکوی خاکت بر سر کن که
آب رفته باز آید بجوی و بچیس بغیری با سلامبول فرستاد و محضر با سلطان محمد و بنجام فرستاد که با ملک ایروان
مسر و سازیا حرب را مستعد باش از جانب دیگر حرکت خویش را با احمد پاشا و ایلی بغداد فرستاد و مصالحتی دولت
رویته شده بود مشروط بر اینکه جمیع ولایاتی که در سواحل بحر خزر در موافق آیام گرفته بودند و کسند و در حساب
منصب بد با کافر ستاد و تا معلوم کند که خوبتی در آن امرواق شود بعد از انجام امور فرموده با صحنه ان وقت مشاد
ظلماسب را بسبب مصالحه با عثمانی ملاست کرد و بعد از آن اخبار را می کرده ظلماسب را دعوت نمود ظلماسب نیز قبول
دعوت دی نموده مجلس ضیافت بگرفت و طبع او را طمانت ختم شد بنا بر قول میرزا احمدی او را با جمیع خواستین بجز
فرشاد و چون امرای لشکر آشنای کشور تاج سلطه بر او عرضه کردند دید بنور وقت شخصی نسبت ابا کرد و دست
دانه ظلماسب را که عباس ثالث خوانده تاج گذاشته اداره امور جمهور و تمام نظام رعیت و سپاه را بعد از خویش
گرفت بواقعه در سینه مراد و صد و چهل و پنج بجزی اتفاق افتاد بعد از ادای مراسم جلوس تنبان باور بالسنکری گرا

بشهر نبرد شناخت کرد چه احمد پاشای والی بغداد در حسن اداره ملک و ادبی و نظریه و نسق بسیار کوشی از قرآن بخیار داشت
و بهین سبب در نیز تشریح معنوی دیده بود و اما معلوم بود که اگر طوبال عثمان اجساد کربار عثمانی ببرد و می نبرد بر حد
و شجاعت و فایده مترتب نمیشد میرزا احمد می میوید که همگر طوبال عثمان کجا پیش صد هزار مرد بود نداند و در فرم مختار
باطوبال عثمان در حرکت آمد بنابر قول میرزا احمد می دو از ده هزار نفر در در بغداد که داشته خود باقیه بطرف ساره
که فرید است در کنار و جلوه از آن تا بغداد و قریب شصت میل است روی نهاد و روی عثمانی فریب ده مزبور
واقع شده بود و چکی بسیار شده و خوشحالی اتفاق افتاد چنانکه تا آن روز بدان نوع حربی هرگز نایابین ایرانی و عثمانی واقع
شده بود در اول غلبه ایرانیان شد و سواره ایرانی بیکت حمله خصم را نیز محبت داد اما پیاده عثمانی پامی جلالت
پیش نهاده دست از حریف برد و فوجی از عراب که ناورد از ایشان چشم داشتند و در بدو در یک طرف لشکر وی حمله
بروند و مردان کار که در تمام روز در آنجا بماندند و در آنجا بماندند و در آنجا بماندند و در آنجا بماندند
آفتاب و نظیر عطش ایشان از کار مانده خود مایه و در مرتبه در میان دشمن سپین کلو را خورد و بر زمین افتاد و باین سبب
علمه روی او کشته پیدا شده روی بگریز نهاد جمیع این اسباب دست بهم داده سبب فتح عثمانی شد و بعد از آنکه از
بست ساعت مجاور نظرین کوشید لشکر او در جنگی مشرق گشت و هنوز آنقدر بغداد نرسیده بود که اهل شهر با جراح
ایرانی حمله بردند نه نیست دادند این فتنه در هزار و صد و چهل شش واقعه اگر چه از قرآن نظیر تراک شصت هزار
برای درین جنگ کشته شدند اما احتمال اردو که در بیست هزاره بخورد در معرض بلاک در آمدند غالباً همین که تمام
از تراک گشته شد لکن فتح نامالی کرد و سبب اینکه نادر توانست لشکر شکست و پراکنده بر جمع کند تا آنکه بهجاری
همدان رسید که از آنجا نادر که جنگ از دو بیست میل تجاوز است ندر و بخت نادر در نهایت شکست برد
کرد در حقیقت جو ریه شده بود و بر سر اینکه لشکران را علامت کند دشمن کرد و بجای آنکه تبلیغ بر بد شریف داد
همه از بغداد جنس و دو اسب با ایشان ضرر رسید و دو سده را با همه اعضا از احسان خویش بهره در ساختن ایشان
نیکبند این اتمام اردو دشمن هزاره بجز این بر شصت بود و این حرکت سبب اردو بد است و می شد و جمیع اطراف پراکنده
لشکر می روی سستمانت چنانکه هنوز سه ماه گذشته بود که مجدداً با سپاهی پیش ازین در حوالی بغداد وارد شد و شصت
طوبال عثمان در منطقه نطینه چون جبهه زد روی و بر ایشان در حمله زد و در جبهه حتی در جمو احب عساکر وی را بتجویح احسند
و او با وجود احوال کوشش بلوغ در دفع مایه نمود و فوجی از سواره بختن کرده به استقبال ایرانیان فرستاد لکن بیکت حمله
انسان ایرانی در آمد و در چون بجز طوبال عثمان رسد هر قدر میخواست جمع آورد می سیاه نموده بلا تا شصت غنیمت
ان عساکر عثمانی بغداد شکست سواره پامی صبر و تابان از بجای شد بود در چند سر عساکر است بجز بیکت نایره
عیرت ایشان که ممکن نشد در اول غلبه بر آکنده شد و جمع آوردی ایشان از بصره دست خارج بود و طوبال عثمان خود

سبب ضعف مزاج در سخت روان حرکت میکرد و چون شکست برآورد افتاد و او را پسپا خوانند بابتدای آنکه چنانچه
 بدر برود لکن یکی از سپاهیان ایرانی رحیم بر لباس کردنیهای وی افتاده او را شناخت بایست که در دست داشت
 کار او را ساخت و سر او را جدا کرده نزد مادر برکشید و بی احترامی کرد و حکم کرد تا جسد با سر او را بشکرگاه عثمانی
 رسانیده تا بر حسب معمول نفس بر آید خون سبز بعد از قتل طوطی پال عثمان در آن گشته و شنیدن سپاه وی نادر بجهت محاصره
 بغداد حرکت کرد و مقارن ایخان خنجر باغی کردی محمدخان طویج در فارس سید نادر بر حسب محاربه وقت مصالحه با والی بغداد
 کرده باین نوع که ولایاتی که در عهد سلطان حسین قبل از قتل عثمان در تصرف دولتین ایران و عثمانی بود بقرار سابق
 باشد بجانف فارس حرکت کرد و نمود نایره طغان فارس اطعای یافته بودند که در حال دولت عثمانی از قبول مصالحه
 والی بغداد سر باز زده و عهد متعهد پاشای والی مصر را با ساسی فراوان نامور آن جهت کرده اند و اختیار صلح جنگ
 با گذارنده که بر شرم که بصلحت و اختصاصی وقت و اندام معمول اردن نادر به خلاص بلاد ارضه و کربستان که از عظمت
 ممالک ساز و نیز بود شناخت و این برود اسانده اخته نقلین و کج و او را روان بر او وقت و احد محاصره کرد و چون
 عهد متعهد پاشا زویکی فاضل الشکرگاه و اطراف اردن را بمقتضای و حندق و سطرین و مویجل مستحکم ساخته بود تا با بخیال
 اینکه چون خنجر محاصره شهرهای مزبور را بشود از ناسن بیرون خواهد تاخت و در میدان طرح جنگ خواهد آید تاخت
 ممالک مزبوره را محاصره نمود و چنانکه معمولی بود در عسکر عثمانی مغرور تر بودی تعدد خود شده در محاصره ای نغاون
 از اعمال بیرون با خضم مصاف داد و میرزا احمدی میگوید که سواره ترک شصت هزار و پیاده پنجاه هزار بود و چون
 نادر عسکر عظیم را دید سران سپاه را جمع نموده ایشانرا مخاطب ساخت و گفت لشکر دشمن بالنسبه بردان نسبت شد
 بیگ و بیگانه یعنی است ولی این صورت باید بسبب از یاد کوشش مردان ما شود پس زبان گفت که شب گذشته در خواب
 که جانوری قومی در حین او تاخته قصه وی کرد و او بعد از زد و خوردی زیاد اسکانورر. هلاک ساخت و همچنین قاتل
 شکو و علامتی خیریل و لیلی واضح بر خنجر ما و همچنین گفت که دشمن در پیش دستسند و در طرف اردن بر قطعه روان
 زکی جای پوخته اگر فوری در عزم و تصویری در زخم واقع شود راه نجات از همه جنبه بسته خواهد بود اگر این کلمات
 صورت جزات لشکرمان شد حرکات او بیشتر سبب هلاکت ایشان گشت بعد از آنکه نظم سپاه را بر بهترین وضعی
 مقرر کرد خود با جمعی از بهادران بر دشمن تاخت و به طرف روی آورد مانند اجل محمود و قضای بیستم کس را با وی با
 به گفت پیروی مفاد دست بود در یکی این حملات رسم نام یکی از سپاهیان عبده الله پاشا را کشته سر او را بنا و برود
 و چون هنوز نوزد حرب گرم بود نادر فرمود تا سر برانیره و در جالی که همه لشکران عثمانی نواسه دیدر پاکنه ترکان با
 نظر بر سر عسکر افتاده پراکنده شدند و محاربه کشتگان ایشان مالا مال شد و بعد ازین فتح کج و نقلین منحر گشت چون
 رجال دولت عثمانی حال این منوال بدید طالب مصالحه گشته بر جهان چو د و سر و طیکه سابق باین نادر و پاشای بغداد

مقرر شده بود راضی شدند و فارغ و ابروان با جمیع محالکی که در آن مته سابقه درین صفحات متعلق بدست ایران بود
 و اگر از گزند در این اوقات نماند و دید وقت آنست که پرده از روی کار برگیرد جزو دست عباس بن طاهر است
 سلطنت برداشته بود درین اوقات رسیده چون هم شده اوله سلاطین ایران است که بر میان این جنگا میگردید بقطعه
 تقاطع بیعی سدا نروند و سخته اجرامی برسم همه اعیان و ضا و بد ملک در دربار حاضر کردند و نادر فرزند
 با حضا جمیع صاحب منصبان ملکی و لشکری از افاضی ادالی بنامه کرده فرماد او نادر روز مزبور بجهت اجرامی بر اسم حیدر خان
 سخنان جمع شوند و همچنین فرمود تا عمارت عیدیه بکجه عمارت وقت که امر انزل گشته بر پامانند و آنچه اسباب لوازم فاق
 و عیش و عشرت است بوضع لوگانه تنها وارد آورده اند که جمعیت از صد هزار تجاوز بود اگر لشکریان نیز داخلین عدد
 باشد تا به عراق بنامند چون مردم جمع شدند نادر در صبح عید با خصاره فرساده چنانکه میرزا احمدی گوید ایشان را
 مخاطب ساخت گفت شاه طاهاسب و شاه عباس مرد با و شاه و پادشاه نادر در صبح و سر بر وجود بدین احوال
 که برانند و سر بر روی نادر بر است و سلطنت برادر بدین آنچه حق کوشش بود سکا آورد و مملکت خود را از دست نفا
 و مردم و روس خلاص کردیم مردم همه اتفاق گفتند که پادشاهی حق کسی است که مملکت را از دست عدو خلاص کرد
 هم او میوانه خط کند او را با کرد و گویند یا کرد که برگزیده شده سلطنت ایران در خاطرش خور کرده است و نایکاه هر
 روز بمطلب در میان بوده اصرار و اقتناع طرفین صورت از یاد میگردفت تا آنکه بالاخره نادر مسئول مردم را با جایت
 معزول داشت و در وقتی که علی الظاهر سر رضا بجایید گفت که از زمان طاعت حضرت رسالت پیامی جبا خلیفه بعد از
 یکدیگر مشکل امر خلافت شده اند شاه اسمعیل صفوی این مذنب شریک و مذنب شیخ را شیخ و مسلول داشت
 وقتی که مذنب شیخ متابع شده است در ایران همیشه فتنه بوده است مرگاه انالی ایران سلطنت مار غلبه آسایش خود را
 طالب باشد ناپدید مذنب را ناکت و مذنب بی بیعت ساکتی چون امام خضر از دین رسول خدا است شیخ
 و جلال است او را سر مذنب خود سار مردم همه با این تفسیر راضی شدند و زمان صادر شد که بمطلب گوش و جمیع
 نام نمایان پس نادر گفت که صورت افتخار سلطان اسلام اولی که کرده از خود ایم است با حقیقت مذنب جعفری
 از فلان کرده از احاسن مذنب شمار و در چنانکه حاکم در حرم بکجه نادر چهار مذنب مجتهد است یکی هم بکنان شیخ
 جدید از مذنب حق معزول شود احوال عید و اختلاف راست در اینکه سبب چه بود که نادر قبل از جلوس و استیلا بت
 بلکه شخص مذنب شیخ اظهار میکرد در جو لگامی میزان اظهار مسول و رعیت شرفیه ایل است بود لکن حق این است که
 نادر بتنه یکت مذنب است دآن خود پرستی بود تا وقتی که خود را یکی از سداکان دولت صفویه مینمود و مقصود بیرون کردن
 افغان و عثمانی از ایران بود و بد که مذنب شیخ است بر مست بکجه اجرامی مردم در وقتی که مراد خضر نایب است
 بر سهیصال خانواد سناه اسمعیل کمانست و خروج بر مخرج سلطنت او را لشکر شیخ حیا و باره صحاری بنده تار و بند و صل

و سایر بلاد آن صفحات اداخت مصلحت دادند ام بیان مذکور است و بدین ترتیب که از کجبه تحت خاندان صفوی با
اصل این منصب آنجکه بود و از جمله دیگر در آنکه است با مشیقه و از نه عاقبت بر مذکی بود و کجبه انجام موقعا تیکه در ظاهر
داشت میرزا احمدی گوید که در روز بیست و هشتم فروری مطابق سنه ۱۱۳۹ هزار و صد و هفتاد و هجری بیست سلطنت
بیت دقیقه از روز گذشته با اختیار در صد بندها و دقیقه یاب است اختر شناسان و طلبه بوس غنای شایع بر سر وی گذشتند
اجرای مراسم جلوس چنانکه در جنین اوقات نامول است معمول داشتند و تخیی مرتفع سادو نادر ایران نشانده و علی
تکه بنام و می زدند در کپور فضا این شعر را که سنگ بر زر کرد نام سلطنت را در جهان نادر ایران بجز من و خسر و کیتی شاه
و بر طرف دیگر انجیرها و قلع نقش کردند و هم از توریج مار سنج وی منقولات که کتبه سبحان لایر و جها و قلع خوانند تا محله
بعد از جلوس بر تخت سلطنت نادر بجانب اصفهان در حرکت آمد و چندی در ابرجها بته و تدارک استسکر برداخته متخیر
شد بار او در جهت ساخت حسین خان برادر محمود علیجانی در آن اوقات در قند بار دلی بود و نادر قبل از آنکه به
صوب توجه کند آنچه لازم است تمام بود و در راه آراسی نهران در ایام غیاب خود بجای آورد و در همین سال جزیره
بحرین بدست محمد نسی خان حاکم فارس مفتوح شد و چون ایل کهنه سیاه می اطراف اصفهان را در معرض تحت و تاراج
آورده بودند ابتدا همیشه سال ایشان را پیش نهاد خاطر ساخته بر رفع اخطایفه در حرکت آمد که کوهستان صهمان که آنروز
شوشه می رود تمام منزل ملاقات کهنه سیاه است و چون کوهستان مزبور سخون است بر طرف های بسیار و سنگها
بستار و اینطایفه همیشه در ایام مخاطره بآن غار پناه میبردند در نظر با چنان جلوه می نمود که ایشان را در عین طاعت
آوردن از جزایر ساکن خارج است اما نادر بر مردم معلوم کرد که این محض توهم است بهادران خود را بر قلل جبال و غلات
فرج شتاب کشید و یکی یکی اخطایفه را بچکات آورد و در عرض فده بجا جمیع ایل کهنه سیاه را استقاد و فرمان بردار نمود
ایشان علی مراد خان را امیر کرده و نقل رسانید و بقیه که از تیغ قدر نادر می رسته بود و مورد غنایاست وی کشته جمعی از
ایشان در جرکه عساکر بادشاهی انتظام یافتند و کجبه عیادت موق العاده که در فتح قند بار از ایشان بظهور رسید
کاشف حکمت و مورد رافت نادر شدند و سایر را از کوهستانی که در سابق سکنی داشتند کوی چاینده محلی به تبر و بادله
نزدیکه از برای ایشان مقرر کرده بعد از آن با بیستاد هزار لشکر ز راه خراسان و بیستان روی بقیه بار نهاد و در عرض راه
عاقبتی که فاعل کر باشد روی نداد ولی چون بقند بار رسید دید اسکا کماست نهر نوحی است که فتح آن بر روی در جزایر
نیست اقل جنبه لیکه کرد این بود که اطراف شهر اگر فته راه آمد شد االی بر با اکنه اطراف و حوالی مستطع کند و حکم
کرد مناطق شهری در مقابل آن بکجه به بنای آن پیدا کنند و از انبار آباد موسوم کردند بعد از فتح قند بار غالباً جمیع
سکنه انکلت بنا در آباد نقل کردند و بعد از فوت نادر با سجا مشهور بقیه بار شده و همچنین حکم کردند در اطراف شهر
بر جبار بار کردند و مابین بر جای مزبور را با شفا نهای کوچکت وصل کردند و نوحی که راه مراد و مخصوص برین اطراف

بیرون شهر یکی مسدود گشت تا چون نادر پدید آمد که همه این کارها اثر می در خاطر افغان نگرد و یکسال تمام بیپرده صرفه نشد
 و افغانانرا هنوز ذخیره بسیار در شهر باقیست بنگر و بگر افغانه شرفند بار در مقابل کوهی افغان افغانه بود و حصه
 بر دوران کشیده و برجهای کویکت بجهت محافظت آن ساخته بودند و ایرانیان بعضی از بلند بها که سرکوب قلعه بودند
 آورده توپها و چهار بابا لای آنها کشیدند و بر روح حمله کردند و بعضی از اسناد اسر کبیطه تصرف آوردند و فرج بخت
 علی در جهای معظم را گرفته ارگت را تصرف شد و بدین واسطه همه شهر بحکمت بهادریان افغان و والی شهر با جمعی از
 مستخفان قلعه در یکی از قلاع خارج شهر پناهی یافتند و اما چون دید که مقاومت بهبوده است اردوستان
 دیدند و نادر علی الغور بوعده عفو زلات و بی امان و ادینین عطا کرد و در آن اوقات نادر پسر نادر می قضای مرعات
 خاطر و جلب قلوب افغانه میگردید است بسبب شهان نامه که در وقت جلوس در باب چشمه بار مذکور
 ازین جهت و در طریق شعله اطراف فرستاده بودیم که افغانان را کم کرده بود و در این اوقات دید که فرصتی
 است که بسیاره جذب خاطر بای میطایفه کرده ایتنا را بجز و حکومت خود متعلق سازند و این مطلب را بخواهی انجام
 داد و بعضی از این میطایفه نادر از اینجا عمر بن مردان می محبوب و در مقابل سبب سوزن افغانان با نالی ایران سه
 ضعیف بودند و در شکامیکه نادر بجا صحره قدم با ششغال است سرداران او مشجر قلاع اصراف میکردند و بعد از این ایام بود
 که پسر زکریا صاحبی میرزا با شهاست و جلادانی اقصی الخایه بلند آوازه گشت تبیین این مطلب این که در االی نند بار بار
 بلخ بد طلبیده و او بجانب فید بار در حرکت برد چون بجز کوش زد نادر گشت رضاعلی میرزا آباد و از ده هزار سوار
 برقع و بی نامرد کرده شاهزاده لشکر و پراشکنند بلخ را گرفته از رود و چون عبور و بغیرم فتح بخارا رو افند پادشاه اوزبک
 با جمعی کثیر بمقامت شافند و مصافحه داده ضربتی فاحش یافت نادر بهمان او ان فریان نادر رسیده که پسر ابراهیم
 امر فرموده بود و همچنین کاهدی با پادشاه اوزبک و سایر سران اصفخاست نوشت که فرموده خود را امر نمودم که بخدمت
 ایران مراجعت کند و حماکت موردی اعصا بیست سال حکم خان در بر کان قبایل ترکمان در خدمت رسیده بعضی حرکت
 اورد که بی خودی خیره حرم کا میست نسبت بخدمت نادر النسب بر صافلی میرا سید هند لکن باید ملاحظه شود که در هر
 صافلی میرا نادر بر حرم اعزاز و احترام و بزرگوار بلطفست و احسان مورد وجه می گدشت که حکومت ایران
 بدو سپردند و عوز بکاسه بند و ساق است و همین دلالت میکند که این نسبت بجاست در ایام محاربه افغان
 نادر ندر سید می بر مایه داد و نادر شاه نند و سنان خود پس کرد که سایر اسکا و با من دولین نامتوان متوقع آن است
 که حکام حکام اصالح نما هما و رسد که قرار این فاعله را که در تهمان این دولت بدو از تهمین خاریان این حضرت
 کرمان گستره در آن بلاد و سلسله ساء به پسر رحیمه و بی چون برسد و افغانه ندر رسیده به ان شخصاس فراری نمده
 طواد در بلخ بسیار مستعد در رود بار دلی نیر سر روزه غایبی بخته سوار دست بلخی ایران بد بسکرو دینا در این حرکت

تا بدست شاهنشاهی فرار یان در نغاب کرده تا که با عجمان کشید و کانع حوالی دجستی از انچه بجز در آورد
 بعد از این واقعه کاغذی دیگر پادشاه هندوستان فرستاده و در امر حرکات سابق طامعی سخت کرد تا کنون بخت
 بعد از همه تفصالی در دسترس واقع شده و معلوم است که در آینده بر برقرار باشد و فرستاده او بدست اعیان
 نام غازی امرای افغان که حاکم جلال آباد بود بقتل سپید و نادر که احتمال دارد چنین بیانه صحبت فرصت صحبت
 بقیصر هندوستان بنصرت رایات فرمود قبل از تحریر و دفاع این جنک چند کلمه در باب وضع سلطنت هندوستان
 در این اوقات بی مناسبت نخواهد بود ممالک هندوستان غالب در معرض تاخت و تاز و حملات بهادران
 صحیح است تمام بوده است از زمان محمود غزنوی سلطنت از خانوادۀ سلاطین هندو بیرون رفته از آن جهت
 بسندهای مختلفه از انالی اسلام بران جلالت سبب یا فتنه و سرسلطنت بنوبت معلوب دیگری شده از زمان
 است که گرفته بودند و اندک تا اینکه ششیمه تمور و تارمی در آن زمان گذشت و بعد از آن بسبب تغییرات غیره و اتفاقا
 عجیبه نسل او در آن سرزمین سالهای دراز فرماز و گشتند چون بار بسبب غلبه او بکلیت مجبور شد که ملک خود
 خود و مت فرغانه را با گروه از سواران و در سجون نسیم بوسند روی به هندوستان نهاده اول کل منجر ساخت و بعد از آن
 سلطنت علی مستقرت شد هندوستان در زمان نمره اول کبر کمال اعصاب و اقتدار یافت هو این تاریخ از آن
 ظهوری در هندوستان است که در حقیقه با دنیای بزرگ بود و نادی در زمان او ناک ریب در راه بی بر روی
 کار بسته هندوستان آمد بسبب نرسو حکمت و شجاعت او که نرسو اگر چه در حقیقه حکمت خوانی داشت
 اما ایضا علی ظاهره در آن کبر محمود و او را نکت نرسو امر انسانی است از آن جهت که در آن وقت در هندوستان
 اصحاب و اقتداری داشت بسبب یک هم در عهد او بجا او برای سرکش که در هر طرفه آنجا تاز و طغیان بطور جزیرانه
 طائفه از بود که ابتداء در آنجا خود در اصلاح جوته هندوستان که بدکن مورد نیست سر بر آورده و علی الاصل در
 اطراف دجوبالی ملک نارسوق و حرق و اسیر و سبب و قتل و غارتها در فتنه نکرده نام را مانا خود است
 از زمان پیشتر که نکت نرسو است و حال بدکن استوار و در ابتدا در عهد شاه جهان بن علی قریه گرفته در
 عرض سی سال که او را نکت نرسو در ملا جنوبی مملکت خود میرزای ممالک افغان و میرزای نادری و سمرقند
 تا کنون دید که نادری و سواد صاحبین طائفه محال است را که ایسان نادی بجا نرسو می آیند بلکه همیشه در جرای
 مکتب مکتوبند بر سر جازا رخصتی بود بجا بیاید با میوه خنده مردان بر سر جلال این سمرقند مساخته بر لشکر که در عقب
 اسان سرقت بجاکت و در بر و قرانی و در روی و قتل و غارتها از آن است که لاجرم در ایسان مکتب میوه
 بجهت بد نیای بکتب خیف و عاوست رخصی و غضب نرسو در بود بر خود سایر این امر را در فرار و در هر
 جانی قرار میوه استند کرد و بعلاوه اگر چه در آنجا بر او در آنجا است ساری میوه سمرقند و در هر طرف از چنگل است

میدانند و تملک بر خصم در این صورت محال نمیشود که او را نکند و سبب نماند که در ضمنی را که بنده در گریزمی پنداشت بجهت
یا بیک گشاید و بعد از فوت او نکند پس برای سلام هر یک در ظرفی دم از استبداد و استقلال زده در هم افتادند
بغلاف مرآتیان که برقرار سابق اتفاق کرده و در آنکس قتل زنی عیسی کردند و بعد از آنکه در تصرف داشتند پادشاه
سندوستان و غالباً جمیع حکام مصلح و اطراف ممالکت اجمود کردند که مصلحتی از محصول مملکت بر ساله با ایشان نماند
نامسال اول و مابعد مردم در آنان باشند در پیر تا آخرین سلطو است که در سالی که نادر غزم تخریب نمود و ستان خود
زانی این نوع جزو جنگ بود و محمد شاه که در آنوقت صاحب سر ریو و پادشاهی بود بخیف از ای و زن آسان از او
بعین و عشرت روزگار که را بندی صفاست نماند که یکدیگر برگردستش بی جام و گناراش بی دلارام خودی در
با قروا کای اعراض کرده سر رشتنه امور را بدست دیگران نماده بود و در غنیمت او خان دوران نیز اگر چه مرد
عادت طلب بود لکن غالب اوقات خود را به ولع صرف داشتی و ما نظام المملکت صوبه در پر که در کین عداوت
و در زیدی و بهمن سبب او را بدی طلبیده بود تا به بار جبهه خلفی در کار وی کند و محمد شاه برای وردنیت و غنیمت
شاه مملکت عیناً کرد و اینکله حضرت بزرگت شده کارزاره که گذشت بعضی بر آنند که نظام المملکت نادر را تخریب نمودند
ز عیب و حوت کرد لکن در این بر این طلب نیست در این از این موقوفه ای سبب تخریب مملکت مین کرد که بسری که در
تندار در آنجا حاضر بود و مملکت است و من مملکت خود بنشیند لکن به تخریب و حسن بعد از آنکه مملکت جبات بد بکوان
مرد در تن این است که در خانه هر سبب در این چنین نیز از ضعف و فقر خود را منتقله ابتدا بیاید و بجا جنب پسند و ستان بگوید
است خود قسلی میدارد اوقال احمدی بیایست که در قفس بار و خجاست نمودن کرده و بعد از آنکه حصر هر مار را ستینند
بیا این و سبب است که نادر از این است که در سنی ای که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر
مرد و سبب را نماند و قسلی که ستینند نادر از این است که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر
محمد شاه را نماند و سبب را نماند و قسلی که ستینند نادر از این است که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر
از این و سبب را نماند و قسلی که ستینند نادر از این است که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر
تندار در آنجا حاضر بود و مملکت است و من مملکت خود بنشیند لکن به تخریب و حسن بعد از آنکه مملکت جبات بد بکوان
مرد در تن این است که در خانه هر سبب در این چنین نیز از ضعف و فقر خود را منتقله ابتدا بیاید و بجا جنب پسند و ستان بگوید
است خود قسلی میدارد اوقال احمدی بیایست که در قفس بار و خجاست نمودن کرده و بعد از آنکه حصر هر مار را ستینند
بیا این و سبب است که نادر از این است که در سنی ای که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر
مرد و سبب را نماند و قسلی که ستینند نادر از این است که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر
محمد شاه را نماند و سبب را نماند و قسلی که ستینند نادر از این است که در سبب مکه که نادر کمال است جبال که در سبب افند و نادر

و از کار معال شخانت جت بر زمین حمله برویم تا دو ساعت تمام نوزد حرب گرم بود و آتش بوی و تفنگ خرمن نوزد حمله
 بعد از آن چون آتشی بهادران شمشیر کای صف جسم را بر هم زده ایشانرا منصرف کردند و بمقام فخیل اوهای می اعظم امر که
 کشته و زخمی و اسیر شدند و بنویسد از جمله مقتولین خان دوران و از اسویرین سعادتخان را از کرسی کینه و بعد بسکویید که این جنگ
 دو ساعت طول کشید و دو ساعت نیم عساکر با عظیم انقاف کردند نوزد یک ساعت از روز باقی بود که مهر که حر
 بکلی از زمین پاک شد چون سخکاست از روی ایشان منظم و مضبوط بود فرماید اویم که از نورش دست بهارند خزان
 بسیار و حد فیل و فدی از تو سچانه پادشاه هندوستان و نمایین عیایم ابر قسم بسبب این فتح بدست افتاد و از نسبت
 هزار سخاورد از زمین بر خاک افکندند و چلی پیش این نیرو در قبا سار و در آمد بعد از این جنگ فی القوه لشکر محمد شاه
 احاطه کرده راه مرادست با اطراف و عالی را برایشان سد و دو ساعت و نوبها و چهار بار بجبهه با خاکت کسان کن
 سخکاست چنانچه بودیم چون اختلال و اختلاس خطمی در اردوی هندیان راه بافته بنحوجه ادا دیده و نبود محمد شاه
 اردوی منظر را لاجد شده بعد از یکروز در بخشینه بعد هم ذبقعه و نظام الملک را نادر دومی فرستاده روز دیگر خود
 با اعیان ملکت بحضور رسید و وقتی که محمد شاه رو بار دو میآید بکلا خطه اینکه مار ککاسیم و او هزار سلسله ترکهایه و جانوا
 کور کانیست فرزند عزیز نصرانه میرزا انا بر روی استقبال فرستادیم چون وارد خیمه پادشاهی گشت نظر بکلا خطه
 فریبته ایلی آنچه لازم است احترام پادشاهی وی بود و معمول بشیم و او حد سلطه خود را با سپرده و ما حکم کردیم که کسی نترسند از
 شاهی و مقلخان سزای سلطه و امر او اعیان مملکت نمود و در یوقست پادشاه و حریم پادشاهی و جمیع انکار و اساطم
 هندوستان که از اردو حرکت کرده اند بدلی رسیده اند و ما پروریت و منهم ذبقعه و حساب دلی حرکت خواهیم کرد
 ادا ده این است که نظر بکلا خطه سب محمد شاه و فریبته ایلی که بیامین است او را و نادر بر یاد شاهین بند و سزنا
 منفر نموده باج سلطه بر مروی نیم حد خدا پر که با بنجام حسین کار ما قدرست و او را و نمایین که در حین از سبب
 بیچیکت از مورخان ایران و هندوستان انکار کرده اند هندیان نسبت شکنی که در لربال باقی هستند متوجهی از امر
 و احیاط بعضی دیگر رسیده بسکویید که بعد از این فتح بار نادر را خیال مراجعت بایزان بود با بعضی که راهی شده
 و اولین ستر لیکت گرفته از سر طکت بر خیزد اما چون سعادتخان که در اردوی نادر از حمله اسیر بود و در سلطه این
 و با نوا سطره وقع داشت که وزارت را با او بدیند شنید که این منصب ان نظام الملک داده اند نادر شاه را کف
 بدلی بود لکن این محض افسانه است هیچ سببی از برای شکست که غالب هتبه از بدلی و مر اس سکریت چنان بر اس
 بر هندیان راه یافته بود که هم در حمله پشت کردند و قریب بیت هزاره را از ایشان قبل رسیده بدون اینکه چشم سرد
 برسد بعلمت اینکه از لشکر نادر نوشته اند خطه یا فصد نفر کشته شد در این عددیم احتمال دارد که کشته است از آنچه در
 حقیقت تلف شده اند اما هیچ مناسبتی بعد و قتلا می هندوستان ندارد و از طبیعت نادر هم بعور که میده هم مستعد

که نتیجه این سخن برکت را خود ننمید و موقوف بر حد و حجت نظر مرامی سپید کرده باشد ایما میگوید بر مذهب
 هندوستان مجبور گردید و گوشت علی التحقیق حال دولت دلی بر خلاف مودت مقرر با این جنگلین عمل
 کردند تا غنچه را که از بنشیند نادر که بجهت بودند پناه دادند و در این پناه دادن احتمال میرفت که روزی انبساطی قوت
 گرفته با مملکت از دست داده و منصرف و مجبور است حرب بر آن شوند سزا اینکه ما در این باب بدین نحو
 فرستاده جواب ندادند مرا حجت یافتند با وجود اینکه نادر کرر کافد نوشت اگر چه گویند که این عمل نه از باب
 عدوت بلکه بجهت نوبت در کار با عدم فیصله نمود و در عاقبت لاکن میرچه بود بهانه درستی و خوبی بود برای اینکه نادر
 بدان نیت حرکت کند تا امر دیگری که سبب غوای او بنشیند وستان شده باشد عنوان یافت که چوین
 زبانی بجهت نیت و تاریخ در عنوان است شک و حکمت هندوستان از توابع دولت است این بر ملاحظه این
 مطلب خردا که هم گاهی در خارجین خطور کرده مانند باید بجز دیدن آن مملکت است با آنکه که بهیچ وجه بهر سبب
 سبب و بنا بر این حساب از سر بران کرده باشد با مجبوریم با احترام کردن چنین علومتی که در مانی است بطرفی با
 نزدیکی نرسد نیت برکت آن حاشیه بجا قطع نظر از آن سبب است که تنها یکبار در چشم مملکتی بدین وسعت و
 منظر نامی چشمه و کوه است نموده است تا بجهت نگارنده فایده آن بخود اوریج شود همچو که حرکت مرده اند و قوت
 و در دشت در حوض مجده شاه است و در دشت صحیح است هندوستان را صاحب نسا لاکن حال که منصرف شد در
 همه ساله همه مطلق ایران در در عهد نامه که در آن اوقات نوشته شده است مالکی که در این طرف آب است
 با بران اگر از ننده خرد و مملکت منفرستد غنیمت مالکیت مسطوره در عهد نامه از این قرار است که جمیع لایا اینکه
 در عربت و دانگ و آب مندر و در می بنای که جنبه آب سد است واقع است یعنی بنیاد و مضامین آن
 و اصلاح کامل عربین و گوشتان خان و مراد و قلعه کبر و سنگ و خداداد و سایر بلاد در امرای ساکن جرگه و
 بنو حینان و غیره با صلح نند و قلعه رام و قریرین و نند جن و سمولی و کرا و غیره از اعمال نند و جمیع مزارع و زری
 و قلاع و قصبهات و سواحل از سر تنه رود دانگ است با جمیع راهها و سکنه که آب مربوط به آنهاست می آن بدان محیط است
 و بالای سکر که جنب رود است بدین صفت در دولت ایران باشد **الفصله** نام در ابرات و حرابی که در
 سالهای بر از سلطانین گویند در هندوستان جمع کرده بودید محمد شاه شاهان داد و امر او همان نرسد است
 کرده آنچه از نند در جاسر بحیث مالک بودند با مالک علی الاطلاق میبودید بعد از این در ایامه نالیه از بنا و
 مالکیت و در دست مملکت در در مزارع بجا که مزارع نند از نند کی از نند است سرفرازان در سکا که نند
 و در دست ستم از نند بود که ستمی در جانب قرانده جان در نند سیده جرد و نادر شاه در مانی نماینده نالیه سد
 سال که شد از طلب کرد مزارع خان بصواب دید حتی احمد و سایرین که اهل مودت است بودند نند آنها او ای صلح کرد بلکه

و از کادو متعال سخاوت جسته بر زمین حمله بردیم تا دو ساعت تمام نوز صرب کرم بود و آتش توپ و تفنگ خرمن نوز غارت
بعد از آن چون آتشی به ابدان شهباز صفت خصم را بر هم زده ایشانرا متفرق کردند در مقام تفصیل ناچاهامی عاظم را که
گشته و ضعیف و ایر شده اند میباید جمله مقبولین خان دوران و از اسورین سعادتخان را ذکر میکند و بعد میگوید که این جنگ
دو ساعت طول کشید و دو ساعت نیم عساکر ما غنیمت را تعاقب کردند و نوز یک ساعت از نوز باقی بود که معرکه حربه
تکلی از زمین بایک شد و چون سبکامات اردوی ایشان مستحکم و مضبوط بود فرمان دادیم که از یورش دست بردارند و فرآ
بسیار وجد فیل و قدری از توپخانه پادشاه هندوستان و فغانین عیایم را بر هم بسبب این فتح بدست افتاد و از نسبت
بزرگ میخاورد از دشمن بر خاک افکند و چندی پیش ازین نیر در قندهار در آمد بعد از این جنگ فی الفور لشکر محمد شاه
احاطه کرده راه مرادوت با اطراف و حوالی ابرایستان سد و دساعتیم و توپها و خمپاره ها را بجهت با خاکت کسان کرد
سبکامات چنانچه بودیم چون اختلال و افتشاش غلطی در اردوی هندیان راه بافته بر حوجه اداره پدر نوز و محمد شاه
از روی مضطرب لایب شده بعد از یکروز در پیشبند بعد هم دقیقه نظام الملکت را بار دومی فرستاده روز دیگر خود
با اعیان ملکات بحضور رسید و وقتی که محمد شاه رو بار دو میآید بلا حظه اینکه مار کجا هم و او بزرگ سلسله ترکمانیه و خانواده
کورگانیه است فرزند عزیز نظر الله میرزا را تا بیرون استقبال فرستادیم و چون وارد خیمه پادشاهی انگشت نظر بلا حظه
قرابت اعلی آنچه لازم از احترام پادشاهی وی بود معمول بشیم و او در سلطه خود را با ما سپرده و ما علم کردیم که کسی تعرض بزرگ
شاهی و متعلقان برای سلطه و امر او اعیان مملکت نشود و در نیوقت پادشاه و حرم پادشاهی و جمیع احوال برود عاظم
هندوستان که از اردو حرکت کرده اند به علی رسیده اند و ما نیز در بیست و نهم دقیقه کتاب دلی حرکت خواهم کرد
اراده این است که نظر بلا حظه سب محمد شاه و قرابت اعلی که نمایان است او را در اردو بار در اردو بی بند و بست
منقره نموده باج سلطنت بر سر وی بنیم حمد خدا را که با انجام چنین کار ما قدرت و ابر و قاجاری که درین است بخل
بچیکت از نورخان ایران و هندوستان انکار کرده اند هندیان بسبب شکستی که در لرزمال یافتند مشهور بعضی از ارا
و حیاط بعضی دیگر میبندند و میگویند که بعد از این فتح بار نادر را اخیان مراجعت با این بود با جمعی که بر ارضی سد
رو زمین سبتر لیکت گرفته از سر ملکات بر خیزد اما چون سعادتخان که در اردوی ما در حمله اسیر بود و واسطه این
و با منواسطه موقع داشت که وزارت را با او بدهند شنید که این منصب این نظام الملکت داده اند نادر شاه را گفت
به علی بود لکن این محض افتنا است هیچ بسبی از برای شکست که نال بهتر رسید لی در این شکر غنیمت چنان بر این
بر هندیان راه یافته بود که هم در حمله پشت کردند و فریب بیست بزرگ از ایشان قبضه سید بدون اینکه چشم فر
برسد بعلت اینکه از لشکر نادر نوشته اند فقط یا قصد نکرده شده درین حدو هم احتمال دارد که دست از آنچه در
حقیقت تلف شده اند آنچه مناسبی بعد دقتی پند و ستان نزار و در طبیعت نادر هم بفرید که میبندیم سبقت

که پنج خین منجی بزرگ را خود شنیده و موقوف بر حسب و حیل چند نفر از ای سیر کرده باشد با سبک نادره این تخریب
 بنده ستان مجبور گردید و گوشت عالی تحقیق جان دولت دلی بر خلاف مودت مقرره با این حاکمین عمل
 کردند تا غنچه را که از تخریب نادره کویچه بودند پناه دادند در این پناه دادن احتمال میرفت که روزی این طایفه قوت
 گرفته باز حاکم از دست داده را تصرف و مجبور و سبب حرب بران شوند مگر اینکه نادر در این باب با نصوص
 فرستاده جواب ندادند در جهت هستند با وجود اینکه نادر مکرر کاغذ نوشت اگر چه گویند که این عمل از باب
 عداوت بلکه سببه خون در کار بود عدم فیصله امور در عاجله لاکن هر چه بود بهانه دستنی و خوبی بود برای اینکه نادر
 بدان مهمت حرکت کند تا امر دیگری که سبب اعوامی او تخریب و ستان شده باشد بتواند است مگر چون
 زیاد می چهره آحت و ناراح و خون بستن لشکر لکت بنده و ستان از توابع دولت ایران ساحتن نامی
 مطلب آنرا اگر هم گاهی در خاطرش حضور کرده باشد باید تخریب ویران آن حاکم دانسته باشد که هیچ وجهی در دست
 نیست و با سبب جانس را از سر برودن کرده باشد و ما مجبوریم با احترام کردن چنین علومنی که در پیشانی که مظلومین با
 بر یکی غار شده است برکت آن کما تندی کجا قطع نظر از آن هستند بسبب اینکه نه تنها یکباره جسم از فلک بدین و حسن و
 سلطان این عظمت و کسب و سودا نکرده است کار که فایده آن بخود اوج شود نمود که عزت مردانه و دوست
 و نرسد در حق تخریب نادره و نادره بی پروا که هیچ لکت بنده و ستان را صاحب نشد لاکن مالکی که منصرف شده در
 زنده ماند همه متعلق با بران در درجه شده که در آن اوقات نوشته شده است مالکی که در این طرف است
 با بران و کار شده خد و حاکم مغرور شده قضیه حاکم مسطور و در عهد نامه از این قرار است که جمیع ولایاتیکه
 در عربت و دانگند و آب سند و نای شایر که سبب از آب سد است واقع است یعنی پشاور و مضافات آن
 و اصلاح کابل عربین و کوهستان احان سار و نطقه مکر و سکند و داد و سار بلاد و در سار مسالک و کجا
 بلوچستان و غیره با ضمه شده و نطقه رام و فریز بن و قندهار و سمولی و کتره و غیره از اعمال ته و جمع مراع و نری
 و تلخ و قصبهات و مواهل از سر تخریب رودات لکت با جمع را بهاد سکنه که آب بر بوب با شغبهانی آن بدان محیط است
 نه لای سکر الایعتب رود است بدر یا مفسوس بدولت ایران باشد الققه تمام جوهرات و حرایی که در
 مدلهای در از سلطانین کویکانه تر مند و ستان جمع کرده بودند محمد شاه بنادر و امر او اجمان سرتابست و
 کرد و آنچه از عهد و عهد سرتابست لکت بودند با لکت علی الاطلاق سیردند بعد از حد این دریا بهیته نادره بلاد و
 ممالک دور دست و غلبه بر دور نایح بکال مسرور است از تخریب و لکت سرتابست در بنگان کوشه
 و درست سرتابست نادره بود که شخصی از جامب قرانین نادر سیرد جزیره و نادر شاه را بدلی مایه مانده است
 سال گذشته از غلبه کرد و سرتابست نادره نایح خواهد بود نایح نادره در برین کابل سورت بود نادره نایح مایه مایه

حکم گرد تا جملہ دستک بنا مژد شاد خوانند و زود با جملہ مبلغی سنگین بر منولین باقی باقی بر حیل شد تا ما دون و چون مردم
چندان معصب بود که طریقہ اعتدال و چون محصلین و چه بروراند باقی خود بند و سنان بود و در دست خیمت و نسنه باقی
و طلب گذارند و بجهت برده هزار روپیه که بخران تا در رسانند جملہ باجها هزار برای خود میگردانند و بدین سبب در
ادیت و آزار میگردند تا آنچه دارند روز در بند بویک جمع کثیر از مردم از فرط شکی و عقوقیت ملاکت شدند و بسیار
از معتبرین بودند با بجهت اینکه در معرض استخفاف و استخفاف دیدانید یا سبب اینکه مال اغریز از زبان میداشند خود
خود ایشاه کردند و در عالی طبقات بند و خود کشتن و محفل سوانی و نصحت نشدن عمر و آرزوی طایفه در عالم
نبت که در وضع زندگی مثل نمود کم احتیاج بواج داشته مانند باطل اینها بقوه و نرسد با نسنه در وضعی که در بجا
دلی در حرکت بود و در حب و برتری عظیم بر مردم متولی شده ولی بعد از در دایه نظم درستی که در شکر می بود و سبب استخفاف
عموم باقی شدند و خود در یکی از سر با می سلطنت در شهر نرسد آمد و استغنی از پاسبان را نکند و فرزند و سبب را
و حمایت رعایا شود و در تاریخ فرزند صاحب سلطنت که حکم کرد هر که در شکر با و می با ایشاهانی در کت حرکتی
خلاف کنند فی الفور گوش و داغش بریده او را شکستند و در همه آری که در شکر با سبب جهاد بعضی از شکر
خبر عیون نام در او را خوانند و ختمه و ختمی العور شایع شده و مردم را عیان در باقی بر آمده برای اینها میگردانند و اطراف
شهر بجهت محافظت مقرر بودند و حمله برده بجزیر بر اینان افتد و از ایشان چون در شکر با و سبب بود و بجزیر بود و بجزیر
بدانند چه خبر است همه اعرضه بمنسخر ساختند و حیرت که بمنسخر است از داشت همه آری باقی است باقی
که چون بجزیر ایشان میدعا کرد آری را که بجهت حفظ و حیثیت ایشان مقرر شده بود بجزیر سبب بلکه بعضی از ایشان
اتفاق آن بجزیرگان بد کرد و بداند چون این بجزیر استند خبر مقرر شد و مردم بجزیر شدند و از بجزیر شدند
تا کسانی که فرزندان بودند بجزیر شده اند با کسی که در روز بود بد است و در روز بود که اند و در روز بود
سوار شده در میان شهر دست و خاست تا مردم را در روز باقی است و سبب از روز در روز است
سعادست غانه کردند همه مردم خانی که تاریخ آمدند و نسنه اند و در روز باقی که مار بجزیر است و بجزیر است
برساند فرزند صاحب که در مدعا حاضر است و در روز بود بجزیر است و در روز باقی که مار بجزیر است
حظا که به یکی از امر که نزد یکت می بودند و رسید در باور مردم خون در میان این روز است و بجزیر است
از دو شهر رسید و بود در حکم فعل عام داد و همین که دست و سر از این بجزیر است و در روز باقی که مار بجزیر است
از طریق اعانت تا وصول سمس و سمس است و سمس که با آری است و سمس که با آری است و سمس که با آری است
مرد که آری در یکی از محلات نماند کشید و کسب اطراف شهر را میگرد و جز این بود همان حال که در روز باقی که مار بجزیر است
حد از آنکه حکم فعل عام داد و سمس روشن اند که در روز سمس در روز و سمس که با آری است و سمس که با آری است

و همردان سلوکت میگرد و در تاریخ میرزا احمدی مسطور است که در فتح قندهار سه ماهه موجب شکرمان با با نام ایشان از
 و سخنان بیسنگ بود که نال و باز هم بیشتر قبل از اینکه از دخی حرکت کند در حق عساکر بذر افسان کرد در مراجعت از
 هندوستان رنج و کلفتی نهایت بسبب شده و اگر با در حاست بر امایه حال شکرمان وی گشت و عود از اردو پنجاب
 و آنکس نیز بجهت نماند که بر بهار سید در عده تعویق انداد و همچنین وقتی معلوم شد که گوشتا پنجاهی کابل خرد چال
 اردو می بود که سینه بد بنا برین مادر کسان فرسواد آن خطابه را مصلحتی خطیر داده اند این داده باز داشته و این صورت
 نیز حسب تعویق حرکت نسکر شده چون وضع ملکی که این شکر از میان آن باید عبور کند و اسباب آنگاه در اموال عظیمی که بر
 داشته و خطری که بر آنکس آفتاش اردو مرتب شده ملاحظه نمودیم توان بر پیش بینی ما قیامت پیشی که در بن تمام کما
 بر دادند ملامت کرد و چون بعد از مراجعت از هندوستان سه ساله حراج ایرازار با با حقیقت جمعی کثیر از باب
 صواب و مطرب و معنی از هندوستان آورده بود مردم را کمان بر رفته که دولتی نهایت بیست و شش شاه و لشکر اماده بکنند
 این بعین و همت صرف اوقات خواهند کرد و همچنین با نظر شما بر از بالی ایران خلیفم بودند که تصور آن جانور را
 در سائیل و آثار قدیمه و چون مادر فیلمای بسیار از هندوستان با این آوردن آنگاه آن حکمت در زمانی شاه و کالی او شکر
 بلکه از هر دو بزرگتر خواهد بود منقول است که بعد از فتح هندوستان عساکر نادر می بایل از ام بود و اگر نادر خوب سینه
 که اسبجام از حق شکر بنامی گذشت است که از بعد از عبور از رود انکس شکست یکی از امراد اگر در وقت بر ملا و هند حکومت
 داشته باشد از اعطای ستمه در حرکت آمد و در اول همت در شاه بجانب هند و این از در اظهار خواهی کرده
 بود بجز اینک جمعی در محله حلال خود میباشند تا چون به از حاکم بیکو بهر محمد اوداد شاه قوی دولت ممالک
 و می شهنشاه است ایران پشت بغیر ندر پرو ده خزان خود در قلعه امر که است ساراه خود حرکت مذکور بود لاکون
 بر این شکر در گشت او اگر نماند به یاد نماند و خارت داده اند و بختا پیش آید و خود را در حایت تدری سپردند و بکم
 دانست اردوی گرفت حکومت سده الحاقی الساقین با کشته با شکر که خراج که در دست است این سینه یکی از مالی کلند
 که در این راه است حکومت هندوستان بخار است سینه شکر که نادر نوسه در این راه است که در عهد محمد شاه
 که بر سینه در شاه شکر شده و عیب در بخار و خلاص این در اخته بود میرزا محمد عساکری که لوری رسیده و داشت در فاصله
 سیوی که میرزا میرزا سده ضلع و بکر فرزانو ابو و بطار حکومت ظاهر جمعی از امر سینه بخا نواوه او احضار با طی
 داشت چون بر سر صاوت علیجان را که در اوقت از حاکم محمد شاه سینه نمانده و ساراه که در خدمت یافته بود
 قرار داد که سینه است رویه گرفته حکومت سده را با او اندازد که صاوت علیجان میرزا می شدند می از مبلغ مذکور داده
 شده و باقی آنچه از عیبت این محال در سینه برارده صد و پنجاه هجری صورت است این ساراه هزاره صد و پنجاه و دو نادر
 لشکر کالو بر اشکسته از می ابطافه بقلعه امر که است که در بیابانی با برده در غایت سینه برده و این با لاف برین قرار

که سلسله کالوری مثل بعد مثل حکومت سنده مشروط باشد بر اینکه بر ساله خراجی معین بسلاطین ایران بفرستند
و چنین مینماید که حکام اوایل بن سلسله خراج مزبور را سالانه میداده اند بر نوزدهمین در سنه هزار و صد و هشتاد و پنج
هجری فوت کرد و سنت نفع بعد از او از سلسله کالوری در سنده حکومت کرده اند سنه هزار و صد و نود و هفت
که میر فتحعلی تالیپ عهد آتشی را که آخر سلسله کالوریت پرور کرده سنده را مالکیت شده و حکام طالیپ را بستمند آتشی
قلعه امرکوت از صوبه سنده محبوب و در بیست و شش درجه و بیست و سه دقیقه عرض شمالی و صد و شش درجه و بیست
و پنج دقیقه طول شرقی واقع است در این اوقات از قریب راجه جو دیور است در وقتی که جمایون از سنده وستان کرخت
اول راجه امرکوت بیاورد و تولد پسرش کبر که از غایت شهسوار از قریب مشغولی است در آنقلعه شد الفقه بصفت
سند نادر بهرات رفت و در آنجا جو امرات و دختری که از سنده آورده بود مطر خلاق جلوه کرساحت در تحت نظر و دستخوش شاه
که مرضع بود با تمام و انواع جو بهر تعبیه شده صلای عیش در داد و تا چند روز در وجه مملکت و جواد سیاه و سایر طبقات
بسا و نشاء کسره اوقات بهر ولعب مصروف داشته لکن مادر چنین مینماید که جمیع از بیماری و تقطیل لشکر از نیابت
بودند بعد از انحصاری ایام عیش از مرآت در حرکت آمده با پسرش مصطفی میرزا ملاقات نمود و او سایر شاهزادگان
بهذا ایامی توکانه و عواطف پدرانه خورد سنده ساخته بجانب بلخ و عطف عثمان چرمیت بود و در آنجا به تهنه اسباب مرور از
چگون بر داشته نادر با دستانه سخا که در آنام عیاب او سنده وستان بر خلاف معاشرت بنمایند فرصت غنیمت داشته
اطراف خراسان در معرض تاخت و تاز آورده بود و جهت ساحت سبب حرکت نادر به انصهارت هم از قول بر همه جلوه
سند او را او اینک ببطور مملکت ازین جهت و بهر وزیر که میداست اداره و نگاهداری ممالک متصرف در آن طرف
از خراسان خارج بود ولی همچو است از همان بهر می که اطاب بعد بر ساله با بالی سرحدات ایران چنانچه اندک ایشان چنانچه
بوالفض خان که در آن اوقات سردار او در بکست بود و خورد از نسل خلیفه فرید است چون خبره گت نادر را شنید پسر
بودی سولی گشته وزیر خورد از فرستاد که با جلا از اقتصادانی بر اقس نیراد شاه زنده نادر و ز پرورد با غر ملاقات کرده اند
گفت که اگر ابو الفضل خان خواهد که خود را از بلا گت و مملکت خود را از حرامی بس واد و با بدیدن سادون صد هم فرمان بردار
میشاید و بهر در آن وقت که این کلمه در میان بود لشکر ایرانی بجانب بخارا کوچ کرد و پسر در بعد از عمو را چون در دوازده
میلی بخارا فرود آمد نه سهر بخارا از حیوان متبر ایجا بهل مسافت نادر لکن نادر از بالای رودخانه عبور کرده بود و با خنجر
تعبیه با ساحت سنده که ابو الفضل خان خود با تمام امرای مملکت بسر برده و در تاه رفته و بهیم سلطه را را پی دی نهاد
نادر او را محترم داشته محلی تالیپ در مجلس سخته او عین ساحت و بهر در بعد ممالک گت و با او اگر کرده او را دوباره
با بابت جویش مقر نمود مشروط بر اینکه کمانی آتشی چون عهد با این مملکتش باشد و این معاشرت نیز اوست تا این دختر
بو الفضل خان و برادر زاده نادر به حکام بادست جمعی کثیر از ایلات بخارا و او را نگه بر ضایعی بو الفضل خان در سلک

سپاه نادری نظام یافتند بعد از آن بخوارزم گشت حاکم خوارزم که در سمت مغرب بخارا واقع است از دو طرف رو و چون گرفته تا سواحل بحر خزر میرود البتہ از امیرانک که اطراف بلاد ایران از طرف مغرب است سلسلہ بود چون جزو بخارا اندر باید لایق شنبه بکسانت قلعه و خصایص عقل خود معتمد و معتمد و کشته های مغرب است بر زمین مخالفت افشرد پادشاه بخارا چند کس بدو فرستاده او را ماطاعت و ایقاد و نادر نصیحت کرد و آن بتدریج کار نشناختند و متنا اورا خوار نمود بلکه فرستادگان او را بقتل رسانید ایچکرت که در خلاص جمیع تو این است موجب شکیبایی نایز و غضب است ایران کشته بعد از آنکه لشکر و پادشاه در اسیر کرده با میت نماند امرای بزرگوار بقدر رسانند و خاکست او را بطاعت بخارا که بنا بر قول میرزا احمدی زاده ولی محمد خان سلجوقی با سلاطین ایران بنام او کشته شد در سال ۱۰۰۰ هجری قمری که میرزا احمد و چاه دستگیری بود بجانب کلات رشت هم او را اسیر نمود و احوال غیر نادر ایچکرت است که نام او در سنجالی آنکه آخر عمر او است بخارا رو حکم کرده بود که استخوانهاست آنرا بنجیره و استخوان کشته شد سر او بنجیره تمام نمود و آن را با نرد و آب انبار با و بر کما و آلابا بکجه غایب در اعش بنا که کشته و همچنین فرزند او و تمام جمیع جوانان بخارا در کما و آب انبار کشته شد مطور است که کلات فریب بگذرد و در شمال مشهد و راه و مشاء جهان در غایت و این است که اثر اثر نوره که برین و اطراف آن همه کوهستان است و آن کوهی است بسیار بلند و فقط دور است کشته و در اوج آن کوه بزرگ است جبل اللامیر و در سطح نمودار میشود که قریب در اندازه بل محوره است چشمه پانی خود بسیار دارد و در سطح در سطح انبار غیر وانی حاصل میشود سنگها بخارا در زندگی بمانند فقط غار تنگه درین سطح بنزد آنکه نظر سایر و در برج و عمارت کوه چلی از مرمر است نماند با کرده است بر جا بنجیره محافظت در راه و خانه بنجیره به جز ما در ساختند چون سطح نرود در ما کرد و بعد با نروده جبل دیگر نماند و در نروده کوه میرسد در سطح کوه سطح بسیار است که اگر چه بر روی سطح اول نیست اما حاصل خیزی مان بر روی سطح در اینجا نیز در سطح کوهی ساخته اند که سر کوه راه است فقط بنا نیست که بنجیره است بخارا فقط کلات ساخته شده است انکالی که در کوه کلات و سطح کوه کلات در میان صوبت راه است و در نروده کوه و دفع اند که اگر کسی از کوه بلطند که سبب نمانی شود در راه و کشته بنجیره شد البته بعد از اقامت صلح در کلات سمت مشهد که پامی تحت مملکت قرار داده بود در وقت و در وقت سه ماه اقامت در مشهد و در عشر و ده ولی انانصان مطب بساط ستاد و انبساط شهنشاهان در بدو در مدت بخارا بیخ پادشاه مطب شد بود است و حسین در امیر افغان مجری شاه پادشاه هند و سنان را بنوا انحصان خان پادشاه بخارا و البتہ زوالی خوارزم و ایران در چکانه حل انجانب استخوانی فیض خود در ملک اطراف شمال و در جنوب و از جانب شرق تا بهر آن رفته بود تا با برده اند در نظر نرود که کشته شد و از سواحل و در راه و کشته شد و از انبار عیبت نام و کلات در کلات این یکدیگر که ابتدا استقام خون برادرش بر ابراهیم خان که در جنگ است از کی کشته شده بود و در اندر ابراهیم خان مردی شده

میگوید که نادر با عوامی بدگویران فریب خورده باین عمل شیخ اقدام کرد و یکی از اطبهای فرنگستان که در او آخر ایام حیات
 نادر با وی بود بگفتای رضا فلی میرزا ثابت میکند و بعد میگوید که نادر از کرده جنان پستیان کشت که بچاه نصر از امر ارا
 که در آن واقعه حضور داشتند بهمانه اینکه چو اشاعت نگردد به قتل رسانند و ز کیه در زمان نادر با او انداختند و
 بر در جنون طبعش روزی داشت و فایز نشدن به معصود در جنگت نزدیکی نبرد همی کشته گوش بقول دشمنان ضاعلی میرزا
 کرده در حالت غضب او را کور کرد گویند چون چشم فرقه العین خود را کند گفت فضا یح اعمال مسبب این امر شد رضا فلی
 گفت تو چشم را کنیدی بلکه چشم چرخ ابر از او کور کردی میرزا مهدی گوید که بعد از این واقعه نادر بر خود آرام و به بردگی
 رو داشت بعد ازین قضیه آنچه از وی مستقول است فبا یح انفعال و بست کرد چنانکه در عرض سه سال با اعمالی کرد و در این جز
 نیز سحر یکت از بهادر پسر او لیر بهاک در عروب سابقه اندری دیده شده بود مشاهده نشد لشکر ایرانی گوشه شمارای سحر
 بصره و بغداد و موصل گردید ولی کادری از پیش نبرد در اول سال یکروزه بجهت متعاطی عسکر جنایی به ما سرب باروان فتنه
 بودند حرکت کرد و گویند که خواست در همان صحرای ده سال پیش با دشمن جنگیده بود بار دیگر خضم دست در گزیده انا
 سردار عثمانی رسیده روی مگر زینما دو در دست سپاهان خود بقتل رسید و بعد از قتل سرب عسکر هیچ مرجع بحال لشکر با
 راه با عهده باستانی نبرست یافته این آخرین فسخی است که نادر کرد و در همین اوقات پسرش بصراقت میرزا عسکر از عثمانی
 در دیار بکر نبرست داد امانا در چون از حال خود مستخف بود در مصالحه بازگشت تمجیل کرد و درین مصالحه از اینکه مذنب جعفر را
 پنجم مذائب قرار داده و در کنی مخصوص بجهت ایشان ده گد که بنا کنند ذکر می نشد فراد برین شد که اسرای طرفین با نی نایبه
 و از حاج ایرانی در عرض راه که در مدینه حایت در عایت شود تمام ممالک عراق و آذربایجان متعلق بایران باشد بکری بعضی
 جاها که در زمان شاه اسماعیل دولت عثمانی تعلق داشتند اتفاق گفته کسانست که نامیخ نادر در نوشته اند که در خیال
 ایام سلطنت ظلمی که او بر عیت کرد و در هیچ نایب کجی نقل شده است چون دولت هندوستان بدش اخصا در حق نهادنش در حرکت
 آمد و مزاج سه ساله را بر عا با بختی لکن دولت از خود را کرد خواهش بود کردن سپید شد آنچه در پشت بکلاه فرساده علی الانصا
 با حکام آن گوشه و خراج سه ساله که بچیده بود اسیر داده کرده به تمام موجب لشکر بایزان میداد بلکه روز بروز بر نگران
 علاوه میکرد و طریق اخذ این وجوه بوجه بسیار از ظلم و اذیت و آزار بود و نادر میدادست که بجهت جنانکه بجهت ابلست
 داده بود دل مردم با و با بل نبود و ازین جهت که علمای ملت با اشاء این امر میدادست بجهت می میکرد و هم بدین سبب
 کسانیکه هنوز معتقد مذنب نتیجه بودند اعتماد داشت با عبارتة اخری از جمیع اهلای ایران بمن نبودند و یا در اعتماد یکدیگر داشت
 با ناعنه در آنکه بود که در لشکر وی بودند امرای سید و طلبیه در نزد وی بحال احترام داشتند و بر یکت از اهل ایران که
 صاحب افتخار بودند یا در مزاج مردم رسوخی داشته بجا نایبی در آوردن کار با بالطح سبب تفرجایع و در جارجار قلوب
 کتند در اطراف مملکت هر جا سری بود کردن کشید چنانچه فارس و شیروان و ما ندران هر سه در وقت با عی شده در این جا

زیاده موجب سبب حال شعله غضبش گشته ازین پیش اگر یکبخت گشتی از ان پس بهتر شهر گشته سرگشتی چنانکه میزباید می گوید
 که مردم منازل خود را با کرده از غلظ او بفار پا و سیا با نهاد و اگر بدیدی منقولست که در وقتی که بنا و سبب بالذاتی شده
 برادرزاده خود علی قلی خان که در پستان باعی شده بود و در حرکت آمد اراده کرد که تمام ایرانیانیکه در دست کردی بودند
 قتل رساند و شکست نیست که در بوقت تغییر از چشم بگری بود که غریب بخون رسیده بود لکن بعضی از امرای معتبر
 که سفید نام ایشان نیز در فرست کسافیت که نادر عزم قتل بسیار دارد و استخلاص خود را در دستملکات می
 دید در چهار نفر باین عزم قدم جلادت پس متانند از آنجمله محمد علیخان اوشار و صالح بیکت سرتیب فوج خاصه بود
 در شب بهانه کار ضروری حکیمه او تا ختمه و چون مردم معسر بودند قراولان ایشان را مانع نشده و در روز جمعه در پستان
 جدا از راه آب بر یکجفت ازین دو نفر از ایشان در بخت لاکن صالح بیکت شستیری بر او زده از پای آورده
 طبیعت این مرد غریب از ملاحظه و ملاحظه غلطه انام حیات او بهتر نمید و نمود چون شبی تاشیه داشت چنین نمایه
 که در اوایل حال فوت بدنی در حرمت نایت زکا و کیاست طبیعی در سبب تیار زمین امثال و اقران گشته حدت طبع
 و فرست دانی او اگر چه برود و بخت زیاد شده لاکن هرگز تربیت نمید نیانست و برای او بروج و برج مملکت او را
 بجملات بزرگت انداخت و چون کوششها بیک در باب احوال فاخذه کرد و فرود می روی درین باب ملاحظه شود چنان
 گفت که غضب نام سلطه بجا بود بسبب یکده تمام بود که در حقیقت این امر با او بود اگر بعد از ان ستمها سیکر خطر عظیم
 بهم بجهت خود و هم بجهت ملی که بیجا است و کار دانی او از خلقت حد خلاصی یافته بودند دانست بعد از انکه اعزاز از ایران
 راند و در محاربات با عثمانی فتوحات نمایان کرد و قندهار و کابل را بجهت تصرف و در دست برد و مملکت دستان مملکت
 دوست ساخت اسباب تغییر بنده دستان بر قوم شد که در سبب خرابی هزار با خلایق شده لاکن شاید بجهت سلاطین سبب
 فتحی برین عظیمی بگری گناه نگرده اید دولتی که آنه بنده دستان بجهت آورد با عثمین شده که بخل و اقتسام قدم ایران با
 تازه و مردم آن مملکت را بلند آوازه کرد و ماخت و تاز که بجای او بجا نمود فقط بهترین وجهی بود بجهت آرمی بلکه رفعت
 و شهرت ملک دولت هر دو در حرکت مرده که باللبه باز شاه بخارا و سلطان هندوستان کرد معلوم نبود که بجهت نام
 بیان اقتدار خود در شهرت شمشیر و قوه تدبیر میداست نه در فحخت مملکت و سلطه سلطه بنا بر این هم از بسکه تا
 کار باینکه در اوایل برای ایران گردید با نظر بر بیجا است و ستم است و کار دانی که در ایام حیات از وی خلاصه گیم
 یا رفعت و مدارانی که در هر یک از فتوحات اشکار کرد و با کارهای بزرگی که از وی صادر گشت در ملاحظه این شاه
 مستحق سزاوار کمال شایسته و شایسته و مستوجب نهایت تکریم و بجهت است لاکن غریب که در او آخر عمر در مرخص شد
 شد و در محلی که بر طبعش علی کرده و در ابر بر هم ترین ملکه ساخت که یا مقدر شده بود که برین جهان و سببیکه
 سرت حیات یافت ضربت حیات باید در جهان اوقات که مراجع نادر بنامی از احوال عظیم بود سوز خیال زنی و فتوح

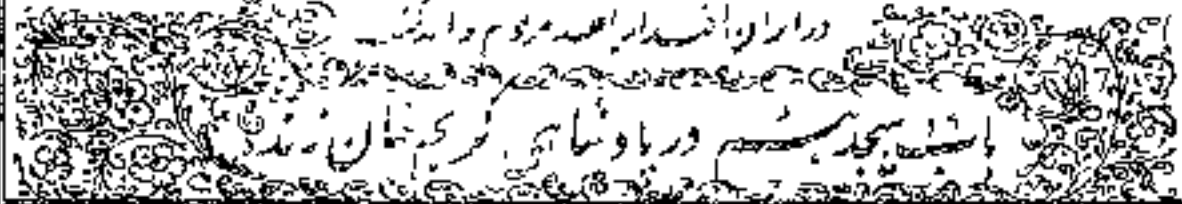
ایر از آنده خاطر داشت بسیار با بلوچ که بازار تجارت ملکت روح باید و چنین میدانست که اگر چهار بای بخاری برسد
 باید باعث از ویاد دولت و اقتدار ملت مملکت خواهد بود لکن با سخاوت یکی از انگریزان در دوری میگیلان شروع
 باین کار کرد لکن این عمل فایده بحال بران نخبشید و محکمت حسد رویته گشته سلب خرابی کارخانه سنجار انگریز که تازه
 دنان مصحات بنای کار گذاشته بودند شد و همچنین حکم کرد تا سفاین نجاشی در غلیج عجم ترفیب دینند و پناکه عادت
 ظلمه بیانک است حکم کرد تا چونکه سنجه بای مراکب ضرورت است از ناندوزان آرد که مسافت آن زیاد بر شصه
 میل است و نراه و ندرود و نکار می باری در عرض این مسافت مافت میبودر غایای دینت با این محو و ر بود
 که باین کار که هرگز صورت نگرفت مدگستند ناده سال قبل ازین جو بهای ناز آشفیده و بکار نرفته در کنار ویای
 بو شهر دیده میشد و همچنین حکم کرد که سنگ مرمر از اورام ایجان سنجه زمین سر بای کلانست و مشهد برسد که محل فعل
 آن کتیر از جو بهای کشتی سبب نجات مردم نشد در نراه و میشد و ده میوی بولف اوراق جانی را که مرمر را بجان نماند
 دید و هنوز قطعه باهی بزدگت رخام نتمام در اینجا بسیار است که بعد از فوت نادر کسی طمعت نشده است معنی
 این سنگها در کنار بجزیره ادره و تیه است و ما مرغه بقدر سجد و میل مسافت دارد و با بچکه یکی از دلایل غمی که مادر مایا سفته
 تجارت بود این است که یکی از سنجه مقبره نگر بر سه سال قبل از فوت او در وقتی که ایران از جور و اجحافت و ظلم و سیداد
 او ویران بود بار و وی اورفته گفت که مسلخی از مال در ادره شورش است و با و تجارت برود اند نادر حکم کرد تا آنچه
 از وی برود اند یا بعینه مستر و سازند با اموال کسانی را که در طارست دست داشته اند مرز خه بهای از ادره و خوش
 بدینند تا در باب مذرب جناح مرقوم شد نادر میخواست مذرب بال ایرا القیسیر دهد و شاید چون این سبب
 در عهد صفویه در این لکت استعمار یافته بود مردم بدین سبب احترام عزیز بالقبه بین نادر ادره را سجد او حاکم
 بسبب تقییر مذرب قطع بیان احترام این سلسله که در همچنین سبب مذکورست موقوفه و دشمن بود که اختلافی
 از میان بردارد لکن شاید قومی است بر این که حرکت او بالقبه با امور شرعی و مذهبی نایا سبب سطر علی بود لکه
 اسباب دیگر داشت و فی الحقیقه نماید که اعتقادی ثابت در باب مذرب مطلقا داشت چه زواج است از
 بند و شان حکم کرد که انجیل ترجمه کنند و بعضی از باب روم وارد میبود میرا حجه می ترجمه میشی که ده نظر و بی سبب
 و او با خصم قیسان سخی و علمای بیود و ملا بای اسلام فرماده گفته تا آن ترجمه را بر روی بخوانند او بعد از آنکه سنج
 مسخک آمیز او مان ظاهر شد - مسخره کرد در آخر گفت که زکره اجامی بد هر خود و بیای از جمع او مان اجازت خواهد کرد
 عهد صفویه علمای ملت کمال اقتدار او است و در این سبب ایضا صدر انصاء در بود و این جماعت از چه همیشه متوال و
 محترم بودند لکن در عهد سناه سلطان حسین و غل و تصرفاتی در امور سلطنت و حکومت میکردند از مالیات و مالکیت
 بهره ور بودند چون روزگار سلطان حسین تبا گشت مردم از این طایفه روگردان شدند و نادر چون بر تخت برآمد هر روز

ملاحظه عاقبت امر محبت بر تامل و تحقیق ایشان کماست مفقول است که بعد از آنکه پنج بر سر نهاد با حضار عاظم ملاها در کمال
داد و پرسید که بچه قسم این همه مال مملکت را اگر در تصرف ایشان است مصروف میکنند گفتند بعد در معاش علمای
فلسفه و ادب و فاضل را درین مساجد و در مساجد دعای بد دولت بادشاه اسلام میگیرند و اگر گفت ظاهر است که دعای
شماره در کار خداوند میخواب نیست بعلت نیکو سرچشمه با تیری کرد و بد حکمت تنزل کرد و احتشام شاه سبب افتاد مملکت
دولت شد و چون در مملکت بشهر ناریان و سایر این شهر من خلاص مایه معلوم است که ایشان آلات دست
الکافی بسته در بارین دولت تمام بعد ازین باید در معاش ایشان مصلحت شود بعد از آن حکم کرد تا صحیح اسوال او کفاف
تسلطه مساجد را ضبط کنند و گفته اند تا خارج حدود قصد در نماند و چون در مسجدها ام و قبل و خلفه سبب این منصب مقرر
کرد و در پیشگاه فی انبی تدبیر بهای بزرگ نامه است که در شهر خود کرد و اگر چه در وقت خود بری بران مرتب نشد تا این
سلسله پدید در آن گرفته اند و در این راه بسیار ساخته اند که در قیامی آن مراد است که بعضی بنیاد
میر میباشند بعد از آنکه از این کشتند با ملا می آن مکتب مرا دست مکن و من میباشم که در تیب با اولاد است
- ای نرد و محبت این جوانی داشت و چون بدگفت که من بزرگترین سلاطین روی زمینم لکن رعم و مرقت در حلیت
من نیست اما بالنسبه در او بر مساجد می دادند و چون بر زانی بدست چه بچه بسیاری از او راه چینه این بود
که نام مرصا بنام یک در این جنبه و باعث و سبب بسیارند بعد خود او و خود کرده بر سر فرود می میر شستند
و چندتی بدعا و نماز برداخته حتی خود را از مساجد بدعا می اندام بر عباد ایشان شده داده است روزی یکی از این
و در آن روز هم نخسته بود و لولبه ماوریدند چون مادر چشم او را در سبب که چند وقت است تو کوری گفت
درد آن را دست من معلوم میشود که تو خود او را زدی و الا باید بدنی خالص این نام تر ستاد داده باشد اگر در کشتن
سر چشم و در سینه است کردن تو را خودم ندیدم ما در مراجعت کرد و مرقت از ترس بجزورد که با خلاص
بگفتند که در چشم سینه ما کشتن بر ما نرا کرد و بد میخورد خست که در یاد باره کردند ما در چشم کرده گفتند
اصول هر چیز اعتقاد است در ماب عشقه و مادر مفقول است که سبب هر چیز را سابقه حکم از امید است اما این
اعتقاد این است که در جهان وقت که بدو فارست مردم شنید این است خود را الت دست چهار قسم می باشد
و بر طبق این در قاضی که ذکر میکند و آن است که در روی تری در مرسل و او در چشمند که بر آن کاندی سینه
و در آن کاندی نوشته بود که اگر بادشاهی بر درستی و حمایت در دست کن که اگر چه تری را به بخت با بنوا و اگر مدالی
رحم بخون جوید کن او بعد را که تقصیر طبع بجهت آنکه مرکتب این امر تر در دور میوه کسی پیدا شد گفت آن سوال را
شما از قب و او در جمع اردو مستمک دزد دین حوازیان منعم ساخته که من با او شام با حاجت محبت
کنم نه پیشه تا طریق بجات نمایم نه خدا ما بر بندگان رحم کنم بلکه الت دست و ظاهر علی الاطلاق که گفته عفو است که کار

آمد ام القصره در صبح از روز که نادر در شب آن کشته گشت انقشای عظیم در او رویداد احمد خان ابدالی با
افواج او بیکت برابران حمله بردند و ایرانیان نیز پاپی شاسته فرسوده حمله ایشان را در کرده بعضی گویند که ایرانیان
بر احمد خان تاختند علی اتمی عمال احمد خان تخیل بجانب قندهار شناخت و ان شهر را تصرف در آورد و همچنین بر خزان
که در کابل دست یطرف اردوی ایرانیان میرفت حمله برده آنرا تصرف شد و باین سایه اقتدار یافته بزودی
بسایه حکومتی افکنند که ظل طرف از وی حساب بر گرفته اند مرا بیکه نادر را به قتل آورده بود و بسطنت علیقلیان
که در آنوقت در سیستان بود اتفاق کردند علیقلیان بخیر و خیر خراسان تاختند بر او بیکت بادشاهی برآمد و اول
کار او این بود که فرمانی با طرف فرستاد و در آن مذکور ساخت که قتل نادر حکم او بود اگر چه مقصود ازین کاغذ صیانت
کشتهگان نادر بود لکن دلیل ظاهر و قوی بدست میدهد که تا چه حد جور و سبیدان نادر و لهای خلائق بر آورده است
بود بر او زاده که متمول نمایان وی بود از ابدالی ایران در سلطنت معاونت میطلبید سبب اینکه چنانکه خود گوید طایفه
جیبک و بشتاکی شگفت را از جای کشته دادند پاپی ابدان است خودکاری که نشاطش در خونریزی بود و از سر رعایا
خود کله سنار با ساختن بنامین گوید ما حکم دادیم که محمد قلیخان قزاقان انصار فرمان دهد تا آن حد که اگر تاختنچه
کشته داین عمل اندست جموم نام موجب رفاه ملک دولت و استنعم و در زمین فرمان بگوید که بدعوت از زمین
بشود رفته و با اتفاق اعیان سپاه و استدعای ابدالی مشه تخت بر آمد بجهت آنکه ایزد از او بیانی در حقیقت را از پریشانی
رسانی دهد در آخر گوید که بلا حظه اموالی که در عهد نادر بجز از مردم گرفته شده و ظلم شده بیکه بر ایشان شده و با عصب
شکین باید باله تسال و تحسبات علاوه بر مالیه مقرره را تا سه سال بر عایا بخشیدیم تا بجهت نام علی عادل شاه بر خوش منلو
صاحب سر ریگشت بعضی از افواج دمی قلعه کلات که خزان بود در آن بود علی الفطاح تصرف آوردند نصر الله میرزا
و اما منقلی میرزا و شاه رخ میرزا در آنوقت در کلات بودند چون صورت حال این بنحوال یافتند فرار بر قرار اختیار کرد
لاکن ایشانرا تعاقب کرده گرفتار ساختند نصر الله میرزا و اما منقلی میرزا و رضاقلی میرزا و سیزده نفر دیگر از فرزندان
و فرزندان کلان نادر بقتل رسیدند فقط کسیکه باقی ماند شاه رخ میرزا ده نادر بود که در آنوقت چهارده سال از عمرش گذشته بود
گویند که سبب بقای شاه رخ این بود که هنوز سلطنتی که عادل شاه عصب کرده بود قوامی نداشت و خیال آن نادر چنانچه
این بود که اگر رعیت گویند که باید یکی از نسل نادر پادشاه شود شاه رخ را بر تخت نشاندند خود با هم او سلطنت کند پس بجهت
حذب قلوب و جلب خاطر دست بر بندید و اسراف گشاده و داد بیک مدتی خزان نادر برابر باد و اولان با ابدالی
بجکس پادشاهی در عیب بودند سلطنتش دوامی نکرده قلیخان که سبب علی در قتل نادر بود از نظروی اقتاده و در آن
اورا گرفته مقینه انجوا این عجز نادر می سپرده او را بر نیزه ساختند برادر عادل شاه ابراهیم خان که از جانب برادر
حکومت عراق داشت ابدالی مصاف داد و جمعی از لشکر عادل شاه در آن جنگ از وی روی گردان شده شکست یافتند

و گرفتار گشته چنانش را کند که ابراهیم خان چون میدانست که امر می مقتدر بطرف شاه روح باطن دارد و خود را ظاهر
 ساخت قصد کرد که اول شاه رخ را با هزاران دست آورد اما چون دید فایده برین تدبیر نداشتند آنچه در خاطر داشت
 ظاهر کرده نام پادشاهی بر خود گرفت و بر امیر سلطان که در آذربایجان علم استقلال بر او داشته بود غالب شد اما
 تا بم حکو قش گنیز برادر بود بدست لشکر خود گرفتار گشته صاحب منصبی که او را به مشهد میبرد و مرجع جمعی فرستاد و عاودا
 نیز به مشهد فرستاد و بعلی ساینده شاه رخ سپهر رضا علی میرزا و مادرش دختر شاه سلطان حسین است بدین سبب و هم
 بجهت جوانی و نیکنامی اندام حسن بخت و در جم طبعی و خلقی او سلطنت او میل نام بود اما هیچ و مرج وقت دشمنی دیگر
 بخیال پادشاهی انداخت میرزا سید محمد نام که در عهد نادر نوع اعتباری داشت و از جانب مادر نسب سلطان حسین
 صفویه میر ساید سر بر داشت و میرزا او و دیدش بر زهد و تقوی استنادهای تمام داشت و شاه سلطان حسین هم
 خود را بوی داده بود بنا برین میرزا سید محمد خواهرزاده شاه سلطان حسین محبوب میشد ابتدا در اموا ادا است که سواد
 نادر از ندب بعلی ایران برادر او و چون شاه رخ با کسی که در بیکر و استند خاصه میسویان بطور مرتبه سفاک بود
 بهین صورت را بخت ساخته بقتلت قلوب و تقریب آرزو داشت و سلب نام پر جهان روحی در مزاج او بگونه مردم
 پیدا کرد که همه با وی اتفاق کردند و جمعی بر روی فراهم آمد پیش را که بخواهد لشکر خود را جمع آوری کند بر وی تاختند
 او را که مبار و علی الفور از حلقه بصره عاری ساختند و میرزا سید محمد را سلطان نام نهادند پادشاه خواندند پادشاه
 سلیمان بی خانم نور شروع شده جم سید یوسف علی یکی از سرداران معتبر عساکر شامی چون این خبر شنید که استقام بر
 میان بسته بر فتح سلیمان تافت او را بزمیت نموده بچکات آورد و بعلی ساید و شاه رخ را بر تخت نشاندند
 رشته او را در پدست خویش گرفت الاکن و نفر از ام را با حفر نام سر کرده اگر او دیگر میر عالم امیر عراق
 او اتفاق کردند و او را مطلوب نموده مخول ساخته و شاه رخ را در باره بر دران فرستاد و بعد از چند روز
 مقتدر این دو نفر برینای خاصیت با یکدیگر که استند و در شهر بیرون رفته مصافحه اند و میرزا که نظر شد چه
 خان ابدالی که بعد از خونت نادر اصفهان سازا بکلیه تصرف در دردی خود را پادسا اقامه نماید و در عین آنجا
 بر از اینر ضمیمه فتوحات خویش ساخته بر دست کر بر سر نهادند و او را همشور و همول ساخته بجا حصر منهد
 اهل شهر را کت ثبات و زاید در اتا بالاخره چاره در سلیم و بد درین و تانست احمد خان نوعی افتد را با همه بود
 که میتوانست تمت بر شکر تمام ایران حکار و آلوده مصلحت وقت اقتضای آن نادر در زراد حریفی در بیانی کمال
 همه ممالک ایران راه یافته بود و ابالی آن ملک را فاعله را استاد و مصدب جمیع عهد مائمه بر مردم وارد آید
 و سعی میبود که بجهت تغییر در سبب ایشان شد و پادیه کیسند ای قدریم را در سینه با بالنده با این طایفه نادر کرده بود
 و علاوه بر همه چون خود نادر شاه بجلت بر ملا و استیلا همه دیاد شاهی را خصب کرد و بدین سبب بعد از وقت

او سرکس در نازوی خود پیروشی یافت و چنان افتاد و هر جا حاکم لیدی یا میر طایفه بود سودای سرودی و سلطنت می بجیت با
 بر این امور جان وید بیشتر این است که بگومست افغانستان نماسنت کرده خود را بجیت بر مخصوصه خید از و بجیت
 معده و صب بر استخوان سلطنت در مملکت خود جایده و حتی این در میر نایسته تحسین است و بدین جهت نه تنها پادشاهی و طراد
 خود سها و بلغمه فاعله عظیم در نظر او و وقتی در اقطار داد که از ان پیش هر که نداشتند در یکی از کتب فارسی مشغول است که
 احمد خان پیش از آنکه حراسا زار کند احوال امر را جمع کرده گفت صلح در این است با علی که پیدایش نادر در آن سده است
 از بران چه او به غیره او سناج واکدار خود امر این را می ایستد به مدد و حسد و همان کردند که سمر در دو کوه ای شایخ
 نیم چید و احمد خان میر خجالی ایکه سرکس پادشاه ایران شود مملکت خراسان سندی همین بطاوان بر اینان ممالک
 افغانستان خراب بود گفت استقلال حراسا را رعهده گرفتند شاه در خجابه ما نیمه ناینا نامی از ماست گرفتند
 خراسان اطراف ریو احمی آن فرار و اکت و بعضی امران که ر بایتی بودی بکله در دنیا به ایا سخته دی سینه شاه
 و تابع جزیه دیگر که مرعوط احوال او این جا بوده است در ضمن بچوان امریکه در اخطان انقشاش بعد از فوت نادر



در سنا میکا احمد خان سطره دستور بلاد خراسان استقلال استند محمد حسن خان قاچار که جدید شاه حال ایران است
 استر با و را که از زمانی در از مخر غایت و محفل نامست خانواد او بود منتفرف سنده جمع مایه در ان حکم در اکرون نادر
 است اباد شهر سیست بر ساحل سهرنی در بای خرد بر محمد حسین خان فعلی علیا که مرفوم گشت بدست نادر شاه مشغول است
 و بدین سبب ابقا چار نسبت بچازان نادری و سمن خونی بود و احمد خان ایتم که مبادا در آینده چون محمد حسین
 استقلال با بد رفتند و کار وی کند فوجی از اعاخذ زب پنجمر بار در ان نامور ساحت و لی تاب مقاومت میر فخر شاه بود
 جمعی کثیر از ایشان عرضه بلاکت و بوار گشت و بسبب این فتح محمد حسین خان آوازه شهامت بلند گشته اقتدار وی
 روی در اندر یاد نهاد و از ادعان اصفان که یکی از سرداران نادر شاه بود و در آذربایجان لوا می استغفال بر او رفته بود
 و هدایت خان و در کبابا در دم از اسبند او میزد و بر اکیوس یکی از مرای سخته در کرستان وضعی بر خود گرفته بود که بسیار
 کمان این بود که آن مملکت را تصرف سلاطین اسلام برون خواهد رفت این بود و مع ممالک شمالیه ایران در فوجی
 علی مردان خان بحسب ماری اصفهارا گرفته عزم کرد که فی ارجا نوازه صفوید نام سنای سهاه خود ما حراسی امور سلطنت مشغول است
 میرزا صادقی مولف سناج سچ رند به کوبد که در آن او ان مولف فتح خان از قتل سناج خان حاکم اصفهان بود علی مردان خان بود
 ناحیه او بار انداخته لکن چون سناج مرام و اسعافیه معصود بدون معلوم ممکن بود جمعی از امرار اسکانب عین خان

در حقیقت بجز بکران مملکت اینها بودند و معتبرین امرای سرودگی کریمخان زند بود و در سبب نامه که مؤلف آن یکی از اعیان
 و در بجانست منظور است که کریمخان سپهر علی از اعرابان مشهور است که ایماق نام داشت پیش ازین ذکر می آید و بعد
 در زند است ملاحظه کردیم که کریمخان این ثواب بود و در روز دومی با وزیر میرزا علی و با مانی نداشت اما با شاست و غیرت
 و ثقات بسیاری در بکران افغانی تمام داشت سزاوار بود که هر روزی کریمخان در مکانی نشست و دست بر طاقان نمان
 سزاوار داشت و در وقتی که هر روز که خواهر برادر سلاطین و امیران و بعضی بیست و نه ساله بود و سلطنت در دست
 بر این نشست که یکی در روز کوه رسد و دیگری میرستگار از اسب و در کوه بیخ بود که کریمخان در آن کوهی مردان
 چه وقت دلیل هم هست بر اینکه بگوئیم که اسب او این بود و چون علی مردار بود و در هر روزی بدست بود و دست نام
 مده او شود انحراف در وقتی که اصفهان سکون عساکرند و بکنند و در روز دوم شهید بکند تراسه و در هر روز طلب
 سلطنت شخصی بود و با با ملاحظه بگوئیم نامه را صحت شده در دست است که در مردان صمدی بی اعتمادی کرد و با ملاحظه
 سری است در حدود طاقان و در هر روزی که در دست داشت و در روز دوم بعد از آنکه سلوکش بسیار کرد و در طلب
 معاصرت بود و در خط با این معاصرت بود و در عاقبت حاضران این سخنان گفتی انعامت مسکون شد و این نامه مرده است و در دست
 گرفته است و سبب بسیار او از دیگران بود و در حق ایشان معصومان میداشت و بعضی همیشه بر در دست مملکت است
 که در این آن قصه میروی بود و الاکن کریمخان از نظر در حال ایشان بود و در سبب ایشان حرکات کرد و در سبب
 تعجب و احترام مملکتی که شهرت تربت و اصفهان و کاشانی رسید که حرکت عرق حسد علی مردان جان کشته چند می شود
 که بی برده این الظرفین آثار عداوت ظاهر و پنهان شد و در تمام عیاش کریمخان علی مردان جان فرصت یافت بر بالای طبله نشست
 گوشت و چون کریمخان سخن رسیده او را طاعت کرد علی مردان جان شفا با کوهی از وی آغاز شد و چون به مردان نام
 خاک اصفهان و اصفهان در نقل رسیده بود و ظاهر بود که کریمخان نامی وی خواهد بود و لاجرم کریمخان چون صورت حال
 مردان ثابتی برده صانع صمت گرفته تا در مجاربت کشید بعد از طبله بجای ایستاد و در عداوت چند وقت غالبیت
 مغلوتیت ظریفین محمد خان نام علی را از رضی مردان جان از ایامی در آورد و اصلان حمزه را بران بلا منای عمت تصرف
 کریمخان در آمد مؤلف تاریخ رده میرزا صفائی گوید که محمد خان با کریمخان فرستاد داشت و بجهت هر بیطلبی که محمد خان
 در گردان شده و بعضی مردان طاقان جویت تا از حجه ظاهر هم در آنجا نشاندند که کریمخان از برده تمام مانی بسیار بود
 که با وجود ایشان میدانستند از برتری بزرگی از طبله به عیاش حکم می می شروع نمود و در طبله از بیان سبب که در کج
 مرام بدن نسبت جست بخایده خواهد بود سکنه ایران میخواست که معصوم کجا میخواست بزرگ می شود و فتنه آید
 و اگر ایشان کشته می شد ایشان نیابت داشتند از آنکه نام خود را جاری نام می و با خفاست موصوم تبدیل
 مکان مسکینند و عداوتشان عداوت بسیار بگری و میان آن کردیست و سکا می هستند و در هر روزی در بلاد است که از دست

خلیج عجم گرفته سوازی با سواحل این دریا مانوس شده و از آنجا به سمت شمال مغرب از جانب یسار و جلعه نامحالی گشت
میرود و گران و تقریباً جمیع بلاد فارس و بعضی از عراق و تمام کرمان همه در داخل در صفحات منوره است اما این صحرا
غشبه شیب منگنه میزند لکن دلیل قوی تر بر اینکه همه از یکت صحنه نمیواند بود مرکز ایشان که همه شبهه های برهم خورده با
پهلویست این اختلاف بسیار در لسان ایشان یافت میشود ولی بقدریک مانع تقسیم و تقسیم قبایل دیگر شود از بد و ظهور
اسلام با و ساسانی از این طایفه در ایران نبوده است و همچنین این ملکت یاد رخت امرای عرب با سلاطین تا آن بوده است
و مدد بسیار از سلاطین همیشه سبب وحشت و موجب بر این سلاطین گشته است لهذا از باب مصالح ملکی تقریباً جلوه نشینت
از ایشانز اما به تقویت حکومت در آنست ایشانرا بسیار دور دست متصرف کرده و محال کن القای نزاع و تفاق در
میان آن طایفه نموده و تضعیف قوت ایشان گوشیده اما نقطه مقابل قوت ایلات مروره قبایل تا آنکه ترک ترک گشته
که در این منته مخلصه از بلاد ماوراء النهر و سواحل رود و لکا و برادی سادات در بلاد روم با سلاطین که فتح ایران کرده باین
ملکت آمده اند عادات و رسوم ایشان از جمیع جهات از باب مسکن و وضع زندگی و طریق جنگت و محاربت همیشه
مشکل قبایل و عشایر ایرانست اما اختلاف آنست همیشه ایشانرا از یکدیگر متمایز دانست و اگر هیچ سبب دیگر نبود همین یکت
سبب کفایت بود که نایره عداوت و بیم جنبی او بر همه های طرفین متعل بود و قبایل از آنکه اگر چه در عدد متقابل با
یکت احسام ایرانی نمیوانستند کرد الا اینکه چون بسبب تفاق آشنه قوی تر و اجتمعت تر بوده اند و در جمیع تصرفات
سلسله سلاطین که در ایران رو به پیشتر انجام بخشاع کرده و لغذا در زمان طغرلبیگت تا عهد شاه عباس بزرگ همیشه
مشکله علیه سلاطین از سلاطین بوده است اما بی شهرت او در کرمان این ملکت حکم و سلطه بر نموده اند اما در بسیاری
اوقات سکنه بلاد بجهت دفع مردان که از جان و مال خود کرده اند در شجاعت ستمار زیاد یافته اند و چون غالباً جمیع
ستمار و دیانت در آن اوقات حصار داشته و علم محاصره نیز چندان نوعی نداشته است لهذا ایلی بر شهرهای با قریه که
بر دشمن ظاهر کرده اند و شمار این اگر چه از سلاطین بسیار کم بوده است که جزو لشکری شده اند اما در نزاعهای دولتی
در ملکته از عدد انسان بهر کس که متعلق بوده اند بسیار کار ساخته شده است طبقه چهارم قبایل طوایف عربانی
که صفحات ما بین کوهستان و سواحل بحر فارس بکلی در تصرف ایشانست و جبار که در حله اول مذکور شد این قطعه را
بینه ساست بحیره عربستان دارد اما ملکت داخله ایران و ارفیه هم الا یام با عراب و اکرار شده است بهم از
اقوال این طایفه در برابر ایلی ایران نفوق داشته اند و فی الخقیقه چنین مینماید که مردم ایران در جمیع ارمنه از دریا اطوار
دخت و لغت نموده اند شمار این عراب جمیع جزار بلکه همه سواحل خلیج و هم صرف شده اند و اعقاب ایشان
بزرگ تصرف مکنه نموده بوده کاهی حقیقتاً و کاهی محض نام اطوار طاعنی بحکومت ایران کرده اند لکن بعضی و فاقه این طایفه
و کرمی بواجی این بلاد و باری و بی آب و علفی نین ساکن ایشان و سهولتی که حاصه قبایل قریب بر ایست در حمل و نقل

بستی همه دست بهم داد و در هر وقت مدد بزرگی بود بجهت اینطایفه که همیشه فوج آزادی اگر چه بطور حسی گریخته اند به الفقه
این نوع بود و وضع و طبایع ملکی که گریختن خیال حکومت ایشان را داشت طایفه را که چه بسیار است و متجدد است از کثرت
لاکن در میان سایر مشایخ اعتباری عظیم و اعتباری خاص دارد بعضی است که اینطایفه را در بجهت آن خوانند که زردست محاط
کسانند که شایسته ایشان تحول کرده بود که گریختن قبیله خود را بعد از خویش خوانند ایشان را بر اقطاع و اتحاد و شکل شایخ غریب
که در وقت که در دود و تنگناست در شادان و تنب ایشان که از سلسله نهاد در آن قدم برداشت و رعایت و مدد
سکت قضای آن دارد که بگویند از قبیل از بقعه شکی بگزاران کنند با می خداوندی برگردان در میان کرده اند از این
بزرگدستی که بهر جهت حق بشناست که اید باالی بندهای عظیم حاکم هم از اول بجهت اعتمادی که بر عدل آن صاف و من
و استعدایل گریختن بود و اعرف و رخصه مرداکی و بی کلفی وی بود و حتی دشمنان نیز بر بهی توانست و جوان دی
طبیعی و مروت جنلی او اعتماد و وفوی نام بود بعد از فوت علی مردان خان و در دشمن نوی بود که با وجود ایشان کار بر
گریختن قرار مسکینت یکی از اوجان اجماع و دیگری محمد ظمان خجسته از اوجان در اوقاف بر آورده ایمان ستمی بود و در جنگ
اول که نزدیک فردین امین از اوجان و گریختن واقع شد شکست بر گریختن افتاده بودی که محمود سده اصفهان و شیراز
بر گذشته بجانب کوشان که بگوید که بخت مغول است که چون شکستها بروی رسیده جمعی از عسا کوش بهین سبب
قطع طمع کرده و گردان شده خیال کرده که بعد از شان فتنه بقیه عمر را با نام سپهر برداکن اگر چه ایشان بجای در خاطر من حضور
گرفته بود در ستم سلطان جناب خست که در سبب در دره کوچکی که نزدیک قلعه کی از کوههای که میراست او را این اراده
نامه داشت و بگریختن نمود که چون زهی که از آن سکر از اوجان بایه گذشته تا بخت رسد زهی بخت است برودی بنوا
ایشان شکست داد و گفت که من با کسان خود این کار را هم کرده باشم که گریختن از اوجان را در راه کجای که در بیست
و این راه در که گزیده واقع است در بعضی جاها بهیناسی آن رود و ما بیشتر نسبت سایرین سپاه کوه خارا علی
یکی می تواند عبور کند خود این راه پر سنگ است لکن در اطراف غریب آن تنهایی که بخت همسره که سنگت و سبب
و در چنین بنیاد که اندک خاکت باشد و این تنها بسیار به بلند و کوتاه و کوچک و بزرگت و مسافت با این بعضی از
انها در راه فرورد از صد فرسخ که است بر سر این نمایا و جا بایکده نحو در آن مکان زیادت ستم سلطان مردن خود را
داد و گریختن در بر روزه مرصه بیم کمین کرد سکر از اوجان داخل روزه سده با محاذی نمایا می نمود و سده مردان
ستم سلطان دست کشاد و حسب المأمول یکی از ایشان رسیده در وقت آنچه حقیقت کرده ستم ستم اوج گریختن
مقابلت کرده تلف و آنچه در راه با هم عرضه و نود کت دشمن شده و تا در آن مراست محال و دهنه سکه نمی
جنگ شروع شد که سبب نوزدهم در راهی جویش پیش بود و ما معلوم کرده که ره عبور سده و است کار
کار گذشته بود بعضی خواننده خود را با لای نمایا در دشمن رسد لکن فقط کجای خود شتاب کرده اند و ستم سلطان

شکست در سن خورد و کریمخان با صابله نخست و بعضی از قایل اعراب که بدو پیوسته بودند بنبرستان رفتند و کتف کرد
 دو باه شتران را تصرف آورد و بر جمع آوری سیاه شغول گشت بعد از آن در کربلا و نخل چلی کرد و سخته ای که از او خان
 در چلی که نامش حسن خان کرد شکست خورد و بعد از آن که بخت و خاکم بجز او کرد و او را رعایت و حمایت کرد اما از محاربت
 و مسامحت او سرمانند بعد از آن از بهر آنکه موسی خان که در حشاش سبختانت مناست او براندازی آن امر کرد و در آن
 روز راحت و در پای خیمه در زمین سسته شد و با بدش خورد و کریمخان بر پشت باری سلوکت بفرستاد و او را اصیغ امر از ماده
 رستی و جان بر روی اضماد کرد که در مدوی مناسی را رفیق موافق بحسب مصادق مناست حج سناس کریمخان محمد حسن خان
 بار داد و او هست و قدرت و شوکت اسار داشت اینها جای از آنکه انار بد و قبی در او و ملا و شام و وطن
 داشتند امیر و نور کان ایشان را بران بردار و جزو دستا می کشید که بعد از اینها شاه تاجی حسن سعیدی بر وجه سده شمشیر
 که در آن قرار که معلوم و متور از این نور کبریت بدو و دیگری از سایر ابلات و او اینهاست بنسب باره اشند بر آنکه شاه و خبا
 بر گشت اینها را بر تهنیت کرده و بظایر از اینها بر کربتیا و در دهنه لنگی مهمان و او و طایفه دیگر که بر و در سینه کب
 و دیگر که با ستر با دست داشت و مار نیز که صاحب سهرابا ضلعه که چلی است که خدان بهجاری ترا که منی میشود و چون
 رانده و حوطل بچهره رخام دارند در آبادی دور و در حجاز باره آن سبکسده من سب مدتم اطلاع عنان بدولت است
 در این امور موقوف بر راحت و آسایش است که متصل در اطراف ایران میباشد در تاج کبیر صاحب سلطنت
 در ستر با بعضی از قایم بجهت شایسته ظاهر بکثرت آب رسوا و حاصل از نمانه در آن محبوب شده است و از نمانه
 ملکست مورد و سده پادشاه حال بر اینست زیرا که امیر سیاه جارا سنا و عالی نیز این ملکست چلی در تصرف او است و نیز
 در قدیم الایام همبرگانیا چنانمید که عرب آن در پای خمر زنی میشود و در جنبه آن که متناهیست پس علی که فاصله
 با این حد این ملک را اصلاح دانسان و سلام است از جانب مشرق تا پنجاه دهنست در جه طول سترتی میر و در و در
 عا نور از از او غشمان جدا میکند شهر ستر با او که دار الملکت این رکنه است فریب و بر و در ستر بر گنا طبعی از
 در ایامی خمر و افخ است القصه طایفه اول که در کجه مقام داشتند در اینها و شاه چپا بنده و سخته نخون خصوصیت
 نام خمر و ستر بر خویش که کشند از دولت ز در شاه رو به تغزل که کشند و حانفنه ثانی که ایشان از اولوی کشند و در
 ستر با داشتند بر طایفه ثانی بودند لکن برای سلسله مالکست در ایران و فاسق که نادر شاه از میان رفتند بود بهوسی
 ایشان بر برداشته و از آنرا بر ستر با بیرون ایشان روی نداد و بود و سبب حصا ایشان نمیشد در جهان و قاست
 صاحب ملک بودند بیعتی قائل بود سلسله فاجار که در مازندران بود و در و در شعبه بزرگ مشتب میشدند که یکی
 شکار سی باش و دیگر پادشاه باش بنامید بد و از این بخاری در از سته سابقه همیشه بر نرسی داشتند از آنکه شجاعان
 که از شعبه آساقه باش است و در عهد شاه طها سب زنی که راه امارت انظایفه با و محول شد و چون خطنفخان را نادر گشت

بجهت آنکه قهر و مزاج زرد پاره و طبع او غلبه است از آنکه در وقت بستر چنان که از سینه سنجاری مانع شده اند
 از آنکه چنانچه در زمانه اعمالی تمام است و هم او که در آن زمانه طبع سینه از میان برداشته باشد و چون
 در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد چنانچه در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در حوالی حاکمیت
 زیاد بود و هم در عهد نادر شاه که در وقت بستر چنان که از سینه سنجاری مانع شده است و در وقت اشتراک
 باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 بود و چون در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 در میان ایشان است که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 از آنکه تمام فارسی و صفهان و مشهد بلاد عراق اشترک کرد و لکن با بر روی سینه سنجاری مانع شد که در وقت
 اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 قهر زردی قرین حال محمد حسن جان گشت و طبع او غلبه است از آنکه در وقت بستر چنان که از سینه سنجاری مانع شده
 بکانه بود اما چون بر سر صفیان غالب شد و دامن او سلطنت قریب پیدا شد و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 نمودند و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 با ایشان برود و نزدی رفقا کرد و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 نشان کرد و لشکر ایشان بدون ساخت و حکومت اقدام کرد و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 سبب تعطل طلب از وی گشته که در میان کرد همه جای بر یکت نمود و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 اسباب شد فرار نفوذ صفهان گذارده خوب با لشکری قریب سسی در کس بود و همه سینه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک
 قهر سینه از تخصص بود در دیواری از کله و بر جهای شکل استوار و حسنی همون لاکن عظیم پوش در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 واری سوز در آن قدم قدم میرود و در نظر مردمی که بسیار لشکرشان کرده است و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 رتبه و اطراف با همون بر کله بود و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد
 مانی جلاد است و در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک باطنه سنجاری مانع شد که در وقت اشتراک

پروان آمده برایشان مباحثند چون این سمت بفرغ غنیمت برآید و بختی نماند که مردی شید و امیری کاروان
 بود با فوجی از سواره با طرف اردو حمله کرده اسباب و اثاثه و ذخیره و آذوقه و شمع و عرصه سبب و غارت مباحث
 ابالی قری و دوامت اطراف نبر این کار مد کرده با بعضی که زراعت و خرمنها را آتش و خور با اموال و اطفال و اطفال
 اطفال کجوهستان اطراف کشانند و درین سبب فحشاء و غلایه اردوی محمد حسن خان پیدایشه و سبب تشنگی آرد و تصرف ظاهر
 کشت مغزین و سختی تمامه که طول میکشد مکرر بنیان کن صبر و سکون عسکر منظم و مردان مجرب است اما در لشکر سلطان حسین آساکه غایب
 نه نظم دار بدنه ترتیب نه ربطه ترتیب برداشت آنچه و سبب غیر ممکن است و به صورت در حال محمد حسن خان با وجه خطر
 ناکت شد بعلت اینکه جمعی از لشکرش کسانی بودند که سالها در سخت علم آنا و خان ابوی جنگیده و بعد از بیعت آرد و خان
 حکم ضرورت ابوی پوسته بودند سواره کرمان از سیردن بچاپاول اطراف اردو مشغول بود و در خود در محافظت شهر غایت
 مردانکی ظهور میرساید و هر جمله توانست القای نزاع و تفاق و در اردوی دشمن کرده سلسله تعلق استیلا از هم کسخت
 نتیجه این مذاکره اخرا لامر این شد که هر دو فوج کثیر از سر محمد حسن خان پائیده سر خود گرفتند تا حکم اضطرار مقرر و انوش
 و بجانب اصفهان در حرکت آید لشکر اصفهان بجز و سینه در آن جهت متفرق شده و محمد حسن خان با بدنه بجانب ندران رفت
 و با خاطر کوفه وقتی باز ندران سید پیش از دو اذوه نبر از نضر همراه نه است که کرمان صحیح آوری لشکر کرده بعد از آنکه امور
 ممالک فارس را فتنش که بیست اصفهان عطف عثمان نمود ابالی آن بلده مقدم او را گرامی داشتند و در و در و وی اطفال
 مسترت و بشاشت نمود و سایر شهرهای معتبر عراق نیز با وی همین نبر پیش آمدند که کرمان نیز در دست رضای خاطر
 خلافتی منتظر فرمود و نیز آنکه میدانست که فقط بسبب میل مردم بود که با وجود شلستهای مکرر که بعضی اوقات تا بوسی کشیده
 بود و همین که اندک ظلمی روی میداد کارش فوایت میکرد و همچنین بر معلوم بود که بنای این میل بر مصاحبت سینه و
 لگات حسنه بود که از وی ظهور کرده بود و چون زور فروریه سبب حقوبت و استعلا وی می شده بود و لاجرم با همین بنا
 نیز در زمان سینه مراعات کرده باعث عدل و انصاف می شده باشد که از وی مذکور است با بجز بعد از انتظام بلاد
 محمد و شیخی خان با فوجی از مردان فارسیه بقاقت محمد حسن خان بجانب مازندران گسیل گردانان کرد و در وقت تفاق
 با این قبایل جاری بود و غلبه بر محمد حسن صورت امکان داشت نزاع حاکی مابین دو قبیله سابقا کارش یافت محمد
 حسین خان امیر قبیله سنجاری باش با بواجید کرمان با بجهت کشیدن انتقام در چنین وقتی از محمد حسن خان روی گردان
 بشیخیخان پیوست و بسبب این خیانت جمعی از فارس و اصحاب او که با محمد حسن خان بود در کجوه وی نقل رسیدند و آن
 خلل کینه های در برنده را در سینه های طرفین تازه کرد اگر چه بدین واسطه آنها ضعف و انکسار بر حال محمد حسن خان ظاهر شده
 اما که زان خصم را ننگ و دستة بمقابلهت عزم کرد و هم اندامی او مقصد که در آن جنگ غایت مریدانکی و جلالت ظاهر
 ساخت ولی فایده بر آن همه شور شرب کشت بعضی از لشکر این که تازه در بعد از سپاه وی انتظام یافته بودند هنوز

جنگ شروع شد و دست دادند و با بر عمارت شیرازی در پی ایشان نهادند و در تاریخ ... به سلطنت است که خود نیز ...
 بخار بر بخت دلی پیش بر آورده و آفت بر پای خیر و جمعی بوی سید مد که از آنجمله یکی از مرای خیر بود که هم در اول ...
 روی کرد از آن شده بود و از انبای در آورده و از مرای محسب قبلیه اشاقه با من و فرزند آن محمد حسن خان با آن محمد خان سپهر
 بزرگش با دیگانت ... که کرخیه و بعد از چهار سال صلحت عدان به بند که هم بکرخیان نیاید بر نه کرخیان با ایشان با نام ...
 برافت و خلوت سلوک نمود بعد از فتح ماندن آن ایلات بسیاری از بلاد او را با کرخیان محسب خیر در آید و از سوی انگین
 که محسب خان افتاد که کرخیان در سائنه در ایلات انصارت و معاشرت نموده بود و چون بد که در کرخی
 نما نمود و از با کرخیان لوامی مخالفت افراشت و در فراموشی که مسافتی قریب در جانب جنوب تبریز واقع است
 مصاف داده بر میت زنت بعد از آنکه از مهر که روی بر داشت بار و میت که بخت چند ماهی در آنجا محصور شد و چون راه
 نطالع سرد و بدایان طلبیده کرخیان از سوابق زلات دی در گذشت و جندی بعد از آن سبب حرکات تا چهار روز
 بقل رسید و تاریخ کتب صاحب سلطنت است که تهرار و نیه از سه رای قدیم و گوید که محل تولد زودت حکیم است آن
 در یعنی وسیع منصب در دودنار آسادی آن سکنند در جانب جنوب و مغرب در پانچ که بهین نام مشهور است
 سی و دو فرسنگ از تبریز مسافت و دو از آن در جمعیت دارد شهر تبریز امور می حکم است و خد فی عین برده است
 که بروقت ضرورت داعی تو و ادای رود در جوان ساخت از اطراف آن یوه و غلغله فراوان حاصل می شود و از آنرا قید
 چیز که قابل ذکر باشد نیست بلکه آنجا حتی از حرفی که در باب تولد زودت است خبر داده است فیلی را که فعلی آن بود
 دوست مدبره حضرتی از آن بی بیان در خفته اند که راه فرارین دادند که اسل سانه کرخیان از راه ایشان نگاه
 شده جمیع آنرا در نزد و بعضی از امرای نظام بر سر بر سر گرفته اند که غلغله صاحب آریج رند به گوید که چون سنجعلیان تبریز
 زمره مزبورشان در ایسا ساخته سنجعلیان از زبان کرخیان سن و یکی از سباب جو بودنی کرخیان شجاعت و دستگا
 است که فی الحقیقه سنجال جاه و منصب قصه جان او کرده است تا اینکه سرانست که او رسیده و الا میوان گفت که یک
 دستان قوی و قویم خود را حفظ نموده بلکه دستان اعتماد کرده بر کار دانسته است همه شهرت کی از امرای معتبر و در
 چنانکه بعضی آنهم کرده اند حقوق خدمات او را به حقوق و انسان رحمت در انکسار با او است ده اسند اعرابی که در
 سواحل خلیج فارس سکنی دارند و با یکدیگر کرخیان با دستان در جنگ و جدال بود و حقیقت او را غایت کرد بود و جمعی
 کثیر از اینها بعد از اصفهان با وی شنیدند و اگر چه سبب ناموار میباید ایشان محصور شد که در بخار به محمد حسبان بجهل که
 دشمنی هم که در آن جنگ خود در بیشتر حجت بد حرکتی ایشان بود اما این همه بستگی و تعلق اعراب غنیمت میدادند
 هرگز ایشان بخت میکردند که در دینی که بی اعتدالی ایشان با قراط بر سر بالانکه تخریب میاید و دروغ ساسه
 عفو می نمودند که در اینگونه موارد و بین ضربه ناس مکرر از بیاد نماند ایشان در حق وی میشد سرکش را خنده خود

بعد میر حسا که بندر بکت بود بندر مزبور بسافت بندر چه در سمت شمال و مغرب ابو شهره افست میر حسا بی طاعتی و از لاکان
 بشرت طبع و شدة عمل شہار داشت ابو شهره این وفات از بندرهای منظم و مجرب بران بود و میر حسا بسبب بی طاعتی و
 سرقت و قتل و غارت مسافران امر او را با این شهر و شہار بر مردم بستند و بنویسند حال دولت از انجمنی بجای بود که دیگر آمدند حسا
 و خصوصاً داشت و چون لشکری کران بر بندری نمود شد تا چنده بی طاعتی بجای بنزد ما ناخبره از روی صفت از انجا بجزر یا مار کو
 را جزیره مزبور بجای کوچکی است نزدیکت و از بندر بکت فریب بگذرد و مسافت و از زمین مکان که همه بختش
 از چهار میل پیش نیست و در اعنی تبرکه که توان گفت در آن نیست بشود چیزی به بخت خود را تا بداری کرد و شیخ ابو شهره را که کران
 آورده بود شکست داد و کشتیهای بسیار را آماج نمود و علی الفتنه بر جزیره مار کت که در آن از فاست ابالی بلند در
 سنگی داشتند تا کشت و متحفظان جزیره را منسوب ساحه جزیره را تصرف شد تا بعضی ایستاد این امور است لغزین
 وی شود و سبب جزای شد اطراف وی همه زمین بود و در شایده که آنچه می نمود است با دشمنان خارجی باید آری کند
 اگر متابعان خود او با در میساختند تا کسیانکه با وی بودند از در غنا و درآمد و مجبور شد که بصره بگریزد و حاکم بصره الفوی
 او را گرفته فصل رسانید و جسد او را بر صحرای اندامه طعمه سگان و بگرفت مکان آن طبع ساختند و خبر دوست و از در خانه
 شیراز گرفته با او عمل بگردید همه جا مورثان بنا شد زیرا که تدرست ذائقش سجده بود که بدو خود را کشته و تهور جلاد
 بیاید که نامش حسب الفکن جمیع نامش کشته بود از جمله متردین اعراب یکی شیخ سلیمان پنج قبیله بنی کعب است از رود و آن
 که فریب بگذرد چه در سمت شمال و مغرب ابو شهره در با میرز داد به کانون که صد با این مملکت ایران و ایالت بصره است
 گفته در یاد و تصرف این طایفه است در هیچ و مرجی که بود از دوست ما در شاه رویداد شیخ سلیمان تقوی یافته دم از خاک
 کرمان بندر کرمان بالشکری کران بر سر وی کشت شیخ سلیمان چون آب خاکوست در خود دید و در شہار نشاند
 بعضی جزای اطراف پاره تا با لاجر حدود و مملکت خود را بقول خراج هر ساله دو عده اطاعت و انقیاد از طرف
 و خاکت سجات داد مشهور است که کرمان بر او در کرمان بود و اما از تجربه رده بد معلوم میشود که پسر عم و برادر مادر وی
 بود افغان بدد کرمان بود و او با افغان بدر کرمان است بعد از فوت او با افغان بود که با انرا بنامه کج رزق و دو اور از وی است
 فرزندند بکنز جان و کرمان و دیگر جز که نادر علی مراد خان است که بعد از فوت کرمان چندین سلطه بنا بران کرد انقصه کرمان
 نسبت طیفان بی در پی مکر صفای است بر او را مکر زید است تا با بکر جمع آنگار با جمعی شده از امرای بختی مملکت
 که با دو عده اطاعت کرده بودند حماس گرفته بجانب لاس علی که از ایشان امید ما است و است کرمان
 و نا کاری انیش بنده مجبور شد که دوباره دست انچه از بد اس طلب حقوق و کسب غنا رده که کرمان چشم از کتبی
 پوشیده حکامی تا سابق محل اعتماد خویش ساخت ریحی الفوی او را به امرا که حسین و بیجان بجز در اینجا طلب شورش شد
 بود غرض استاده احسنه شیخ رده بود که به کسب طیفان از جانب کرمان که در اسان بود بی طاعتی از کرمان بدد کرمان

موسی شرفه ازین منتهی اذله و نشاند حسین طویان باو عادات ترا که کرمیخت و ایزدان او را گرفته سخن رسانیدند
 حسین همچون پیر پادشاه است که حال پادشاه را میبیند و آنچه در آنجا میگذرد را میگوید و با او میخوابد و بعضی از افعال
 پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد و در حدیث آمده است که هر که با پادشاه بخوابد با او میخوابد و بعضی از افعال
 صادق گوید که حکم کرد تا زمین را بر مسافرتی مساوی کند و چنانکه بخواهد بر سر راه او برست مولا است بعد از آن شانها
 قوی از در خیال بریده و چو پادشاه برکت برکت شاد میسوزد و چو پادشاه برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت
 میخواند و درین کلمات برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت
 حسب برکت پادشاهی است که حال او را میبیند و با او میخوابد و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 اعمش از شده بود که هر چه در حق او میگویند و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 در میان او برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت
 در میان او برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت برکت
 بافته اند و شکر پادشاهی و نافع در حفظ ملکات گاه به گاه میباشند و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 بشود اسباب گامی عسکر هم همان نیست ریاده میزدند و او را میزدند و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 مردمی محمودی اند که در بر صفات مردم مملکت پادشاهی کلی دارند و واجب است بر هر چه میبینند از شکر پادشاهی
 این شکر شکر است که در جهات که مداره در کینان موجود است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 واقع شده تا کرن جمع که در کار پادشاهی است و در مدعیانی که بر آن تکیه میکنند و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 مسافت داشته باشد که واجب است که در وقتیکه در راه است و در کنگر گاه ماه سمسار پادشاهی است که در راه است
 بیاید و خواهد شد زیرا که قری که برود و اینکه مردم شکر پادشاهی است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 حاصل شود اما شکر معظم روح لغز و دوام سخن و تربیت بدل است و استوار است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 جنگناهی علی الاتصال بعضی از بهترین سواران را که در کینان است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 دوران دانست که شکر پادشاهی است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 اگر چه مصلحت در آن دید که طفلی از بی مردان چون پادشاهی بود که در راه است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 سردار مابین سبب از او سخنان مجوس دارد و تا خورد به نام و کسلی بر این شده و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 و آن سبب از که مای تحت ساخته بود یعنی داشتند و شکر پادشاهی است و بعضی از افعال پادشاهی با او کنند و گویند که با او میخوابد
 فرام آورده صادق خان برادرش داشتند اما بیکه نام برده که بنام بود و در آن حال حاضر است

دو چهار تریکه همراه آورده بود گرفت و چند چهار عثمانی را که از بند و سنان میباید نگاه داشتند این عمل را بمردان محمدرضا
 که آنچه گرفته بودند و کرده بعد از معذرت ایشان در فرقه رفته حکام اطراف و جوانی بر در احترام جانب وی رعایت
 داشتند جزیره خارکست خلوی کشید که ترفی کرده وضع این جزیره مخصوص بجهت تجارت خوب بود بجهت اینکه جوانی سالم در آن
 در فایست نداشت و فراوانی داشت و بعلاده در اطراف آن آبادی بود که مال التجاره نبود بمصرف میرسد اما جای
 جوانان فانی هر قدر قلیل باشد اموال تجاره در آن نگاه داشتند و در این سبب که بر تفسیری که در حکومت پیشه مال
 مردم عرصه نامیج بود و این صوره در جزیره خارکست امکان داشت و باین واسطه مامنی بود از برای مال التجاره
 بنا برین هیچ محبت نیست که چنان سگانی بزودی محمود و آبا و مشور در رفتی که باین نیتها من ابتدا در آنجا مقام کرد
 جمعیت آنجا همه در نفرهای گریه و در با بودند در عرض باز و سه سال که در تصرف مالی بلند بود از دواره هزار
 زیاده شد القصد تجارت داخله ملک و همچنین زراعت در آنجا هر چند کرمانج ترفی قوتی است و اوجیب رعایت
 که از باب حرفت و مصالح بودند تزیین و تقویت کرد و حاضر صدایه مند که در سخت حکومت و بودند اینطایفه
 افضل مردمی بودند که از عدل انصاف و بی بهره و رشدهند و ما آخر ایام حیات نیز دقیقه در ترفی و ترفی حال ایشان
 فرو گذاشتند که در صاحبان زمین و زراعت در ایران قدر قلیل محصول حکومت میدهند اما چون پادشاه میخواند که
 بر نوع بخواهد بر حاصل نه اعات خراج مقرر کند و منظر به بند و حیوان کشت که مالیه محصول زمین زراعت موقوف
 بحکم و اداره پادشاه است و از امنه در عهد او بعد بر که در توه او بود رعایت دیدند و در بوقت در رفیع توه
 و اجمالی که از صاحب مصبان و تحصیل از آن برایشان صرف بر خود تقصیر و ایند داشت لکن چون مسافر ایکه در
 عهد او بدان مملکت رفته احوال رعایا باقسام مختلفه نقل کرده اند باید گفت و لایانکه قریب مستقر حکومت بوده
 و خود بخصه مشکل احوال متضمن آمال مردم بوده است از دلایان دور دست تعادلت کلی داشته است که بجهت
 بعد مسافت با مرای لشکری حواله شده و لهذا در معرض نظا و دست انداز بهای ایشان بوده است جمیع بلاد
 ایران در عهد کرمانج صورت آبادی و جمهوری گرفت ولی بجهت آبادی شهر از رسید و شاید هم از اول بحال اینکو
 این شهر را بنشیند با طرف و طوایفی که از ایشان آیند مرد و معاونت داشت بوج نسبت مرکزیت داشته و هم
 بجهت سهل و تعلقی که از بد و امر مردم این شهر بالنسبه بوی ظاهر ساختند آنجا مستقر حکومت خود قرار داد در تعمیر و تقویت
 استحکامات و تزیین آن بنیاده بر زیاد و بچ بود عمارت عالی بسیار در آن بنیاد کرد و اطراف و حوالی آنرا به استیقه نظسه
 و بسایرین ملوکانه زیب و رعیت داد و اما باین همه چنین بنیاد که تهنش بر بنیاد و نهند زیب خلق آن بلد بیشتر مصروف
 بوده است تا بقریب و تزیین عمارت آن مهربانان می که تاریخ سلسله رنده را نوشته است در این باب مینویسد که
 از هر طلعت مهر کسری طالع زده پرورش بر تو بهر دمی بر سامت احوال عموم ممالک محروسه تخصیص مال شهر از اوقاف مطلق

سعد آن ملک خفته در محال آرد و دسترسین و افکار آسایش کربن و مکرر اوقات با شادمانی ماه رطوبت بخرج اقلین ارجح
 زمانی آنست که در کانون سینه شی افروخته شده اندانی شرق و قبی سحر اسد کبر بند یعنی در خلل حمایت پادشاهی
 آرد در ضعیف بود در این قضاوتی مطلب میکند. الحاصل در سال ۱۲۳۰ هزار و صد و نود و سه هجری کرمانجی را مدتی
 در رعایت کرد. بعضی وقتها بر نوبت بعضی نهاد و بعضی جمع قریب هشتاد سال نوبت انداخته اند و در که کرمانجی خود
 در آن زمان قوی و قریب نایب بود که در آن زمان قوی بود که در ایالات ناسخ تواند که در سینه منال
 در سینه جمع است که در بعضی زمانها در او بعضی اینکه در مطالب را در ظاهر داشته اند و در بعضی آنخصی که در ایالات
 بود برید و چند سال در می گفت که در سینه که حساب سال در اینم العرص مبیث بیست سال طای الاضطال سلطنت کرد و در
 بیست سال به در آن سالی در مخالف فرما زوای مخالفت ایران بود تعریف طبعیت و بیخیالی از اسکاگ است که در آن صفا
 مثلا شین خنجر بودی بود بزرگ کرد و سینه میداشت. لکن چون صنعتی که غالباً کارمند اینگونه مزاج آماده است که در
 راست در سینه در خاد جنگ صلح بر یک و بنبر و بگت پنج بود و در جمیع آباد حیات نوع ساوکی مردانه در شیبچه و
 که در کشتار هر طرف است پادشاهی کرد و در همین این جهت که در در خنجر از پرده نوا نصح و شرفی میوشد بری بود اگر چه
 مزیت در زایش غلبه داشت. بعضی اوقات محسوب سخت میکرد که یکدیگر بندید لعل بود در دستان اینی او در غلامان
 باغی میگشت تا با است رعبد در این ایشان در خصم زینل انادوم مرکز از وی میوس نند از اسکار ترین صد است او
 نیکه نی بود که در حکایت میکرد که در وی که در اردوی مادر سبای بودم فخر و فاقه مرا بر آن باز داشت که زین طلا کوپ
 از این ساری که در دیدم در این زمین باغی از امرای افغان آورد او بود که عمل از کند روزی یکر سفیدم که درین ساز خار در
 در داشت هم نند و است که در غنمش پیدا اندازد آن من بهم بر آید و درین با برده در همان جایکه برداشته بودم که شنبه و صبر
 در خرد درین گز آرد که در او با از طرف ساری بغیره زوای افغان در زمین افتاده و خاک کرد که کسب از این بر راه ایس آورد
 نند انقدر با در مدتی بود که در هر روز جلالت بود کرده من چنین دارم که در دعای ایران از در سینه این دولت
 در سینه کرمانجی رعایت دردم در سینه حس و در مودتی است در و خواند که خودی تا با خوش خرم بود و در
 با در سینه از دست و پا برده بود و همی نند تا در کوان میز برده در با نند. درین سینه بعضی بر این طعن کنون. او را
 مسوق در سینه در سینه است در بخواند و بخواند. در نایب موسسه را تا اگر ملاحظه اتفاق کسانیکه تا بیچ ایوم
 در او سه در کسب خود در برای این بوده است و در مودت و در جزئی در جزئی شنوات که در سینه ای لذت
 حکم خودی بود. راست که در او سه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند
 در سینه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند
 میگویند که در سینه به نند و در او سه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند و در او سه در سینه به نند

و کرمان را امتیاز کلی بود سوار می بعد علی بدقت بدنی زیاد و در استعمال اسلحه حرب حدائقی و او را اندامی پست
 و پالاک داشت اما اگر چه خود از کسب علوم بی بهره بودی علماء را اغاز و احترام و دیگر از تحصیل دانش ترغیب و تشویق
 فرمودی در بار امور حرج او ما و جمع فضلا بود. شماست سعادت و جاه طلبی بیشتر از انبیا های اوست عادت سلاطین ایران است
 که مرد و زن خدمت در دیوان مطلقا بجهت فریاد درسی رفاها و خورد کردن در امور خلاف حق می نشیند حکامی درین باره که بجا
 منفذ است که کاتبان براج و وضع سلوک و سی با رعیت و اجرای احکام حدیثه اوست گویند روزی در دیوان مطلقا زیاد
 نشستند و یک روزه آمدند مردم خسته چون سکام مراجعت میدادند درین اثنا شخصی فریاد بر آورد و طلب انصاف
 کرد و کرمان بیستاد و از او پرسید کسی شخص گفت مردی با بر پیشه آمد و با خود ششم از من آورد بدند کرمان گفت وقتی که در
 توچه میکردی مرد گفت جوابیده بودم کرمان در هم رفته پرسید چرا جوابیده بودی عارض گفت فلان مردم سبب این
 چنین است که تو به دردی که بخار از این جواب مردانه خوش آمده روی بوزیر آورد و امر کرد تا قیمت آن شخص را
 و گفت باید مال از دزد بگیریم با بچه نام او را امروز در حالی ایران سبکی نذر می شود زنده است نام فرخ نوشیزان



باب نوزدهم در بیان احوال اعیان و احوال کرمان زند و بقایای سلسله زندیه

کرمان پنج پسر بود صاحب خان پسر زکریا پادشاهی نیافت و پسر عمش اکبر خان پسر کرمان آورد که در پسر دیگرش
 ابو الفتح خان پسر پسر و زنی نام پادشاهی داشت لکن او نیز در ایام حکومت صا و فتحان نابینا شد محمد ظلیخان پسر سوم در هم
 اکبر خان ششم گزیده چهارم او محمد جرم را بخت سعادت کرده هم در ایام حیات پدر زندگی را در اوج گفت پسر پنجم او
 ابراهیم خان نیز اکبر خان خواهر ساخت بعد از فوت کرمان این کرمان زمام امور سلطنت را در غیبتش افتاد و او تا چون چند
 نفر از امری زندگاری بخت ناصر علیخان و پسران سخیلیخان بودند این پس عداوت او را بدست بخا میدادند از شترت
 طبع و شترت داشت می تو هم مستعز که ارکت بر تصرف آورده بهیذا سباب چهار داری برداختند و نام پادشاهی
 را بر ابو الفتح خان پسر کرمان نهادند کرمان چون حال خپان دید نام سلطنت را بر ابو الفتح خان بشارت محمد علیخان پسر دیگر کرمان
 که با وی نسبت مصداق برین داشت نهاد که هر دو بعیت یکدیگر باشند اسود چهره شود با چون نوزدین ایشان اخضا
 کفایت این شغل خطیر می کرد خود را محافظ و مرنی ایشان قرار داده گفتند اداره امور را بر عهده گرفتند و در انجام
 جمیع مطالب خود بعبادت علی و ائمه که یکی از امرای مستور و دختر زاده با دلق و امانت خود ابراهیم یکی با کرمان داشت
 کار میکرد و این برده بجا صره ارکت شخول شده اما چون کوفتن ارکت کار آسانی نبود کرمان بنامی خدعه گذاشت و
 سوگند با و کرد و در ۱۲۵۵ ه. ق. که را با صبی گذاشته ایشان را در مناصب حلیه حاکمیت شرکت سپردیم سازد و بنیان بر روی

